





رساله البصائر

فی رویه الثعالب والخراب

للفاضل الكامل زبدة الايمان في حقه الذي فعله قدوة للمؤمنين امام المتكلمين

مولانا ابوبلوی حسینی

مجلد اول

در مطبع شرف المطابع بهی ہستام خواجه علی بن تصحیح حضرت

دام برکتہ

حلیہ طبع پوشیدہ

سیدہ امجدی

۱۰۰

مجلد اول





مشرقیه پیش آمد و کاهنده را نظر بر احسانا نمیکند عمل آورده بدم بادی میگردد بعد حیدر  
حالت بیماری با رتبه بل آب هوا اجازتی از سرکار خود گرفته در بله کهنه و سبک علم  
بزار و لایرو بری پیش قدم و در اینجا یافتیم که سارست تب شدیدی در وقت افاقه می  
می شناسد حال را شرم کرده و او ایچکان خود آورد و مفضل از وی شش خط رسانید  
در تب لرزه مبتلا بود و سرکار نظر بر عیونش و چنانکه خط خاص صاحب الامانت و  
اخص صاحبان است در تردد افتاد و او را دم که خط خاص صاحب گفت بخوانید و بار سوز  
چون مکتوب شد بمقتضی معلوم شد که این شخص از شیو ضعیف ایمان و پیش کتب مهیا کردن  
تصفیه بر خاسته است و بر وی ذل الخلق الباقی می شود بکاتب و کبرخی مشتاق  
تا آنکه روی رعایت از این آثار می رسد و بعضی مکتوبات خطاب چند قطعه رسد  
خطوط شخص کو رستم افتاد بعد از مطالعه آن در صوح انجامید که فیما بین کتب مکتوب البینه ملافا  
نه سوابق حقوق مدکر داشته باشند و با اینهمه بسیار از مکتوبات خاطر خود را بر صفحات مکتوبات  
و اگر محبت تعارف حاصل میبود چه قدر از رضایین اسرار قلوب ایشان که جبر علیم است  
کسی آن مطلع ننواشته باشد بنصده ظهور معلوم می نمود این هم مبغرض است رسیده ملازمت  
منبع المناصب باره و که ابان قد الاستعداد و زیاده از حد امکان می منع بقیم  
رسانیده و دقیقه نامری نگذاشته اند لکن مدبخر و عد و ناصر خنده و لو کرده اند و انحالون  
الغرض حال مکتوبات قبول بزرگان کفین چه حاجت که سبکام کما سرباهی و  
کندشکار عنقریب موبدا میشود و بر صاحبان قبیه رس و ششضمیران

نفس مستتر بما که فقیر درین دشت کربت و غربت با وصف کثرت مکرویات و شغل  
 بدرستی معلوم و انتخاب مطالب ضروری از کتب شیعیه و تم تصحیح و مقابل کتاب <sup>لعمریه</sup>  
 عن صبارة العین نه برای بعضی از اجاب <sup>منه</sup> بعضی از اجاب بعضی از اوراق حضرت  
 خانصاحب گزیده و نفس و آفاق به معنی لفظ اهل بیت و آنکه جناب شریف سید نه <sup>العلم</sup>  
 بضعة خاتم المرسلین صلوات الله علیهم جمعین کطبق احادیث کلینی امام الائمه طایفه شیعیه  
 اهل بیت طیبین داخل با این جماعت فادسه خارج اند تعلق دارد و شغل بود که عمایه <sup>این</sup>  
 و اجاب صدقای بلده لکنه و مضامین از حایلین آثار و حاطین سراسر که اطلاع  
 برین طوطی داشتند عرصه را بر فقیر کثیر التقصیر تک ساختند و با صراحت تمام و اصلاح  
 کلام دست بدین فقیر ریختند و به الله را با کمال استبداد سختند و گفتند که اگر  
 جناب مروج عنقریب این شهر حضرت فرمایند و فراوان حسرت و اسف بقلوب <sup>این</sup>  
 اخلاص کنند بعد ازین ظهور این بکاتب که اجبانا بحسب ضرورت اتفاق خواهد افتاد  
 بجای خود نخواهد بود و تصدیق آن شنایا با از خدمت مقدس شان بهر استحال خواهد  
 ناکزیر بانحال مرام شان با وصف فقدان فرصت دامن به چیدم و بجلت تمام بهر  
 این وراق دوسه و زکوشیدم و از آنجا که بعد از ملاحظه این بکاتب غریب و <sup>معیار</sup>  
 بد فانی یک بهای مایه و ظلمت فساد نیست ایشان پی سبزه رساله الکتاب  
 فی روتة الثعالب الغریب نامش نهادم اکنون شروع در مقصود می و دو <sup>نفس</sup>  
 سر مکتوب که بعضی به بخط خاص و بعضی از آن بهر فضل اختصاص فرین است <sup>نفس</sup>

عبارات بلاغت اساس مجبی اید علی قدر الضرورة توضیح آن خواهم پردخت تا بر سر کجی  
 احوال قلبی عجز و زبونی حضرت خان ایشان تمامی مستعدان شیعه از اصولیه و اخباریه بجز  
 کتاب منتهی الکلام واضح و لایح شود <sup>لله</sup> التوفیق و بیدار الله التحقیق مکتوب اول  
 مولوی صاحب سبب المناقب و فی الفضائل و حایر الفضل علی و دمان جامع الکملات الکلمة  
 الانسان مخدوم و مکرم ذوالبد الکرم دمت را فتم بعد سلام سنون یا مشحون از زوایا  
 موصلت کثیر الافادت که لاتاسی اولین حادثه بدش تو اند بود شهاب مضمون خاطر فایز  
 منبج مرات ضمیر شفقت تدخیر میسازد نعمت عظمای غیر متروک یعنی غنیقه عاطفت انتم <sup>شعبه</sup>  
 ساحت صدور گردیده رسین منت در دمندهای ایمانی ساخت ملاذ اسر کسی که ادر  
 حقیقت منضم بصفا طینت عطا کرده اند میا که فقط اتحاد نوعی برای الفت افراد انبیا  
 کافی گسندست فکیف که دواعی آخر از تو واحد صنعت دمت که عمده مقتضیات موصلت  
 معاضد باشد و بالاتر از همه اثر صحیح نبوی است اعنی الارواح جنود مجنده منی تعاف  
 ایستفت که مثبت موافقت از بد و ازل است و در جنب انیمه علل قییه عدم تعافی صوری از باب  
 اعتبار ساقط و تفسیر برین است این غایت ملازمان کی سبب تعارف بحال این <sup>شکال</sup>  
 مبدول شده سپاس ابع عاطفت خارج از حیز بیان چگونه نباشد که اولاً علوی علت  
 آخر صرف محبت با علای کلمه حق است و ثانیاً نسبت جناب عظیمین باب قد و عباد  
 ستین نقاوه ذریه عشرت طیبین طاهرین یعنی حضرت علامه محقق سید را <sup>شعبه</sup>  
 شهید رابع المشار الیه بالبنان اعلی درجانه فی فرائیس الجنان که بحکم الولد المحرم

بابه العزائم موت ايمان جناب را ميراث مکرر رسیده و بنا بر مرام صاحب دمناب  
جناب که در اندک مایه فرصت بکنه نفس لامری تحریر با صبر رسیده مایه فخرش که  
سم بعد مطالعه تالیفش باقیمین است که ارشاد شده یعنی ولی نعمتش که ذی بقدرت کتب  
فریقین مشهور و غیر مشهور سی جمع کرده و این ص مع معاونان بدیهه استقرار و تصحیح  
اعتراض با احادیث فرقه محقه بهم رسانیده و الا در جواب اصل اعضاء طریق خطب عنوان  
و بزمان سلف اهل سنت کتب امامیه اکثر میدیدند حربه را فی ارجاء فرقه شیعیه بود و بنا  
محیط منصب مانع و معترض نسبت بمشکل و محیب قوی میباشد فضل این در زبان  
در ابطال الباطل با دی این طریقه شده که جمیع جناب تعهد اند بفرمانه و با غت نیست  
که این معنی کتاب احقاق الحق فرمودند با بصر اند کابلی در مواقع این بقدر تکمیل داده و  
اثرش بلکه انتحال و سده شاه عبدالعزیز دهلوی چنانکه اکنون که چشم نموت در جواب با نظر  
سم میباشد و بدین الحقی که اگر کنایش جواب اند عو جو جوانی هم ندیدایش بغنی متقینان اثر شیعیه  
و مانع اهل حق از پرتبار خجانه کرد و لکن حقیقت حال اینکه اشخص با وجود سیر کتب مطلوبه و معاینه  
در مدت قریب چهار سال این نفوآت را بسکات بر کشید و منور از جواب فقط رساله حدیث  
فارغ نشده تا لیوم سی و یکم و کلمان دینده فرستاده غالباً سو مسکات فی کم ازده  
نباشد مسکات فی راسم خدام ده و سیر مینویسند کتب پنج خه جواب بد که که حاشیه  
میش نیست خواهد بود و جانش که حامل المتن میباشد اقل که صد جزو باشد و بنده تنهایی  
معاون زعمده تلف بر نمی توانم آمد و کتاها که بنده دارم کافی و بسند بران  
مست

و درین جواب ابا و حرف تناسی میسر نیست تا باطل چه رسد علی هذا حتی مترودام و  
حضرت اشفاق که بحسن ظن این میچندان از عدد و طلبه بگیرد محکی عنه صلا مطابق ندارد چه  
علم خودم اگر بر بیان سازم غالباً محمول بر تزلزل نفس و علمم همین رست که بر بی علمی و  
اری اگر شل ملازمان که طول باع و دفور حقول و منقول از عنوان سخن بر بطور عنایت نایب  
و یدم مقصد جواب شود و این قدر لادراک هم بقدر استعداد شریک باشد البته از عهد  
بدر آمدن ممکن سر از آفرین جلوت سامی که حیثه مد للرسول غرم اعانت دارند  
بر بنمای لغض غرم برای انصرام انیم میفرمانند یعنی احب هر کم و ده کم لیکن چه سازم که  
بسیار مقضی تقصیر را ده اذل الخلفه است الا هم سال از خاک نبره مندیرون نمی توانم  
لیکن از غیر زالبه قصد یا رخ بر بی بدشت از دی ضروری می بینم معذرت خودستم کرده  
که سر کجا و بهر حال که باشم ازین شغل خود را معذرت دارم و الله المبرک کل عبد با بخل  
حال مقال نیاز سیکال مفاد شعر مشهور است شعرهای اوج سعادت بدام ما افتد از  
گذری بر مقام ما افتد بجز جوار عواطف کریمانه که مفاد و انجبر حراد او و عدا عاف مال  
اغنی شعر و واق منظر چشم من آشیانه است مکرر ما و فرو داک خانه خانه است فریاد  
و انچه از یکد ز فطرت شقت در باب ملاقات مولا سلامه اندر قریع عصاف فرود آید  
مشهور الا اصل که یکسال کامل بند با وجود بسته عاظمی فانی بکمر بر لکه تو از ملاقات  
و بعد که بدو اعی شسته که شش با طاب می خواهد اتفاق خورد اتفاقاً تا الیوم بد  
طرفین و بیفت مشت با اتفاق نشد و قسبکه اهل طاعت مانده را منقسم مسا به و

دینی میفرمایند شمار الیه را اهل نخله شش بعثت ارتباط با بنده ندانم کرده اند بلکه  
ساخته اند که معزی الیه و عداوات در جواب نفقات ناصب که هست و سرچند این  
بی اصل است لکن اگر معذات این امر در حقیقت تدرت میبود عجیب نبود مومی الیه را خصوص  
بسیار بخواب تقدس قیام حضرت قبله که زینب امین لانا و مقداناً مجتهد العصر الزمان <sup>است</sup> داده  
و اینهمه سود ادب که از او واقع شد و عیش و عشرت و اصحاب داده و مومی الیه صوفی مشرب  
و بنده معنی الصوفی لا ینسب الی العین یدام و که فلک فحاشی فحاشی تعصب این قوم کثیر اللوم <sup>حسب</sup>  
اقتضای قیامت است و که فلک انعکس غالباً معنی الصوفی بن الوقت همین باشد و تفصیل <sup>این</sup>  
محمل که منقضی به سبب است خبر مشافیه بعضی گذارش نمی تواند رسید آنچه از سر گذار  
حضرت مجتهد العصر الزمان مظلماً الحاکم سعادت بعضی حقایق و حقایق لطیف <sup>بود</sup>  
بفضل حقیقت شناسان اصول اخبار را از قبیل متقابل با فصد میگیرند و با خلاق با  
اثارت عبا و خواطر یکدیگر میشوند جناب یا به استوار ارشادات فرمودند و اندک است  
در این کشیدم مگر جای اجازت دارم تا بحجاب استطات حضرت قبله و کعبه مدوح  
و جناب شفیق شان اعنی قبله و کعبه دارین بسید من احب معروف بسید نصرت <sup>حب</sup>  
مظلماً الحاکم عرض سائرم و بعد ازین قیام می دارم که خود سرد و جناب فادت نصرت <sup>نصرت</sup>  
ستفقد حال جناب سائرمی شوند و در آن بلده رسیدن بخیرت جناب ممدوحین <sup>نشد</sup>  
از مخطورات توان نیست و مترصد که از وصول این یغیاض باعث عجله <sup>که</sup>  
بخشند که تا در آن رسیدن بکمرانیه و چار خواهم بود زیاده غیر فرط متنا

حصول موصفت و افراتافادت چه عرصه دهد زمانه بروقی مرام طارمان در دوران  
 بالنبی المطلبی الاله الامجا و علیه علیهم صلوات رب البیاد سجانه علی از نقل این مکتوب  
 چند فایده حاصل شد یکی آنکه در تصنیف شاهی الکلام تصنیف و تفحص تمام بعمل آمده چون بعضی  
 معارضات را پیش کرده و داد و بدل الزام داده و موت و شقت در جوابش را بایست  
 واقع است و مخفی نماند که چون ازین مکتوب بحجت اهل بیت سودا شد که مکتوب الیه یعنی مولود  
 نورالدین حسین اکبر آبادی با جناب خان صاحب تهری شسته و تعارف سابق بوجه دیگر داشته  
 بادی این ادبی کشته پس ابتدای مویزدی شعور که هنوز مسکاک اول هم نزد خان صاحب  
 پناه شوکت و بهت و استگاه تمام رسیده و نه جنابان مطالعه قدر وصول بعنوان ورق  
 بهم فایز گردیده و اندک مسکاک ثانی را بد جسد و تعبیر میکنند بر همین اکتفا کردند که خلاصه  
 اصل عضمال را بخوبی نداده و لیکن بحجایب رضائش برامامیه گونه اشکال واقع است  
 در مکاتیب دیگر زارنا لبها بعمل خواهد آمد و بویل مشور خوانندگرت و سر مبارک را  
 کاسی بسکک حجت و زمانی بر سنگ مر خوانندگشت که استعرفه انشا الله تعالی  
 آنکه فضل و زبهار حمده الله علیه سالک بن طریق و ساقی این حق کشته و علامه مولود  
 قدس سره العزیز سار و صواقع بوده اند و اول بکمال تبحر جناب فیضیه دلاله  
 و از ملاحظه آن چنان بینماید که کتاب الطال الباطل امانت دیگر کتب حق تحفه انشاء الله  
 که با سببی تفصیل انشاء الله المستعان که این نیتی دیده اند و مطالب آنرا میزان عقل و کسب  
 سنجیده و حال امر ثانی از ورق گردانی مستسی الکلام خود واضح تواند شد حتی که

سامع و ناظرش از لاف و کراف حضرت مدعی انصاف تخریب میشود و سیوم آنکه چنانچه  
 این معنی که جواب مستحبی الکلام با وجود حامل المتن و نشایب خبر میتواند شد پس نیست  
 که قطع نظر از تاریخ دانی در تالیف و تصنیف هم ملکه راسخ و دستکار کامل حاصل کرده  
 از معمولات سلف تا خلف الامعه و دیگر شاذی که کلام شان از قبیل لغو و معاصات <sup>نیست</sup>  
 که جواب شان نسبت بسوال اضعاف مضاعف میباشد نگاه کنی بحواب کتاب انصاف  
 که فضلا سیاقین مثل ابوالقاسم طنجی نوشته اند و تشریف نداشتند که نوشته باز او جعفر صاحب  
 انصاف به ترتیب مثبت و اداعتاف بقص آن داده پسر فاضل طنجی تالیف <sup>المثبت</sup> قصه  
 پرداخته آنگاه علمای امامیه در بر آن یافته اند چنانچه از رسائل قدما حال <sup>صغیر</sup>  
 سوال جواب توانی یافت که در این مورد سخنوای غفایست و علمای احوال هم از همین  
 احکامات نیز به تراجیم این علما تعرض میکنند که لایحی علی التصفین و اگر بکتب سبایل <sup>ظفر</sup>  
 باری شانی سید مرتضی علم الهدی بینی که بحواب فاضل القضاة عبد الجبار تصنیف <sup>حسن</sup>  
 رجوع کن که اصل کلام فاضل القضاة بجه مقدار است و جوابش که بشاذی می رسد و <sup>نقصان</sup>  
 که اصل حق نوشته گویانست بنون شتر بار و اگر اولیای فاضل معاصر که <sup>بینه</sup>  
 آقای این کتابها را بخواب هم ندیده اند باری از کتاب صید الدین اصفهانی <sup>ایضا</sup>  
 الباطل و جوابش که فاضل را سه نوشته شبیه ثالث امامیه در احقاق الحق نوشته  
 و حضرت فاضل النظره متبع آن می ستند که سبیل انشاء الله تعالی بسیار باشد  
 این همه بکطرف بار دیگر تحفه اشاعشریه مراجعت فرمایند و ببینند که سوال آخر <sup>مصر</sup>



اما به در چند سطر میباشد و جوش از کجا بکجا میرسد و مجلدات نرسیده میرزا محمد  
 که بر باب اول تخط و ثالث و رابع و خامس و ششم نوشته و صوارم و صام <sup>مختص</sup>  
 جالسی هم ملاحظه در آمده یانه که باضات متن بعد چندان سینه و انیمه نیز کیست  
 تحریر تحریر خود را بجا بستم تا <sup>لا</sup> <sup>المستکملین</sup> شد المتأخرین تا رابعه بانه الی یوم  
 الدین هم فراموش فرمودند و کتاب الضاح را که از سینات و واضحات است <sup>مادک</sup>  
 و از اینجا معلوم توان کرد که جواب منتهی الکلام بدون سراج بر و تصونیت و این  
 آنچه بر یکد و صفحه ارشادی الکلام در باره تحلف حضرت مراد صوفی اربعیت صدیقی و محی  
 ذهاب فاطمی و دخول حشر و آنجا به مره اهل بیت رضی الله عنهم جمعین کرده اند  
 چهار یا پنج خبر و مرتب شده پس کم شریف - توقع منیف که جواب منتهی الکلام با و  
 حال المتن بود بصحبه و خواهد رسید نزد کترین بر کرامت و خرق عادت جبرجی  
 نتواند شد فرق این است که این مخلص معتقد به حسی طمی که دارم این امر را بر سحر و  
 بازی و خفه آید نه از محل نمیکند و حضرت صدیق امامیه یعنی ابوذر غفاری رضی الله  
 عنه با آنکه حضرت ختمی پاسبان صلی الله علیه و آله و اصحابه با عقیدت مواخات او را با حضرت  
 فارسی بستند بدین سبب که چون قرقان بر تختی را با و چسبید آن که از دست  
 سلمان رسی و ریافت دیوانه و اگر کشند و در ورطه تحیر و جنون افتادند و در  
 که کربان دیده راه صحرای کیر و کمانی حیات القلوب قد فصلته فی خانه منتهی <sup>در این خصوص</sup>  
 صدیقی خود را بر صدیقی خود بر صحن می آید داد و سرگزیناید پرسید که در قول سلم

یعنی کرامت الاولیاء حق چه اعتقاد داری چنانچه مطالعه و راق مذکور بر آن باشد  
 الغرض کلام این مقام هم در تحریر مباحث شیعیه و سنی هم در کتابت است اسباب  
 روزگار نمیاید و سر لفظ معنی آن قلوب اهل بهیست می باید مری یکریکه بعد از آن  
 خلق راز را زار پیدا کردست و خاک حسرت و افسوس مفارق خوش میباید  
 اکبره و فقر عارفین سر غنّه و صلیک کمال بد و توکل تصف کردیده بمرتب و حده ابو  
 عیسان و جهره فرار رسیده اند با وصف مغر خا نصاحب قدر دان فیض رسان کجاشکی و  
 بلخ ملاقات کردند و بعد مرور زمان پیر نوب بجائی رسید که اگر سعادت و  
 معاش میامیشد و خا نصاحب عیم الامت نان کبیر بصا بون نمی زدند و مغفلس  
 حضرت سراد صوفیه با وصف عدم خود در کتب کلاسیه چنانچه بر کلمات طایرست تصور  
 فرمودند مع ذلک قلب مبارک مخاطب الامرات چنان بختند و بسج معیا  
 دیدند که آنچه در بار حضرت امیر کرم الله وجهه در جواب مکتوب اخیر محمد الزیاد  
 نوشته بودند و در کتب مناسب نمیاید باعث آن یکریکستان داند و این ب  
 قباب این صوفی ازین لوث پاک بود و العیاذ بالله هیچ نمیدانم که در این مقام حکوم  
 که مراعات ادب فقل سکوت بر زبانم زده ساکنین گانوار علما و فضلا و طلبه شیعیه  
 سبب میدانند که چقدر عجلت بنا بر خود نمائیم از جناب شان بوقوع آمده و بنده  
 از نوشتن آن الفاظ و لو کان نقلا و الزامات ترا منع کردم و رو بروی رسید  
 و غیره قلم از دست شان بودم و لیکن سرگرم متع نشدند و چنانچه بعد از تصفی

بصارت العین بحض برای حفظ ناموس رعایت الحاح و اصرارشان اتفاق افتاد  
 بنا کند بلیغ منع کردم که این سال را بحکم رئیس دین سید بخش صاحب که سبط  
 وصول استفتا بودند از دست خود نباید داد بلکه بوساطت دیگران پیش ایشان  
 مجتهد الزمان باید فرستاد و زنیار گوش باند زرقینه نهادند و شد آنچه شد وقت  
 اتفاق معلوم هم عمل برای زین کترین نمودند القصه چند شیشه کلاب قدس  
 افیون که در موسم بهار برای حضرت عارف کامل از سکه فیض آثار خالصه  
 میرسد کیفیتهای عجیب ابروی کل را آورده و هشتم ایچه یوشن افراغ ارم  
 برای کشف کل کرده سرچند درین بارت جناب مستطاب اكمال اجمال سپردند  
 و بیان آنرا فقط بر مشافهه ملاقات موقوف داشتند و لیکن برای دراک دین جناب  
 شیخ الشیوخ بار دیگر حاجتی تفصیل نمی افتد مکتوب دیگر مولا یصا صاحب منبع المناب  
 حاوی الفضایل حایر القواضی عالی و دوان جامع الکمالات المکتمه لنوع الانسان و کرم  
 ذوالمجدد الکریم دست را فتم شهر شنبه فی بقرب حضرتم شرحه لایتم بالعلم و بعد  
 سلام نیاز انصام را مقدمه کلام ساخته مضمرات خاطر جامد را معرض گذارشم  
 که در و دنامه رفت عنوان "بخت تو امان که خط عرضی بجای تربت عدان سابق و لاحق  
 بیکشه منسج و فورس روستهان گشت شحر سکه باشم گزین بقدر باد آورده نهال  
 رشت همین معنی خود و چه دست و حسب اتفاق مقارن آن یازده خبر و کیف تاب  
 در سکه رئیس النوص سید بنده جان خودم چه عرض سازم که درین قرب مان عارضه

وجع الفوار عارصم شده بود شای حقیقی نجات بخشید مگر ضعیفی قلب عارض شد و در کمال  
 آلام که شش طولی علاوه بر طبعیدن تحریرش بالاسمان چشم چه وقت مطالعه غیبط و  
 در میکید و سرخیه بسته که دیدم بواب نقص بن بست نوشته لیکن از انصاف  
 که تحریرش تحریر کرده و نوبت قربین مان یعنی مولف تحفه اشاعری می  
 چه تمنع و نقص کتب فردقه بسیار کرده و بعضی احادیث چنان آورده که بطاعت  
 و این نیست که تقویت مذنب و توفیق کرد چنان آن مذنب از اجلائی هدایت  
 لکن سوسه شیطانی در اصل دین در میکید که همین و ملت سواد اعظم اسلام حال اولین ظاهر  
 و سرکار نقص و ایت ملت حقه هم متغیر الجواب باشد چه توان کرد و این کیان یعنی جواب  
 بالاستیجاب کشیدنی نهانده نیت و حضرات مجتهدین ظلما بعین عنایت بحال دایره  
 و درین باب که عنایت مخصوص حال من نیست بلکه وجب کفایتی مذمتیاب ممدوحین یا  
 وجب مکرر من اینجا و جانشان آنجا و مشاغل کثیر و ناصب کتب عجیب جمیع کرده و در  
 این است که در محاربه بالمثل اگر همان لایل سابقه را عاده کردیم هم مذمتیاب ناصب  
 اسلاف خود با استنزا میگویند که این الا با طیار اولین بدل بینندین هم  
 می آید و اول سخن تازه از کجا توان آورد و ثانیانیده فی الجمله سواد که دارم متشیع  
 ناپیدا و اگر کسی از طلبه است سببا طندارد بار و آیات بر می آید که  
 بادی الرای مفید نمی نماید و بعد اسمان سکت ختم می باشد علاوه ناصب که باعث  
 تحریر است ذی قدرت و بنده درینولا کیسه بصابون دهم مخلص که عوائق و موانع

و سفر هم در پیش گو سر کجا که خواهم بود دست ازین شغل بستم نخواهم کشید مواخذ  
 لفظی را بنده خوشن ارم حکایتی که بنجاب رسید با محکی عنه تطابق ندارد و <sup>چنانکه</sup> دو سوز  
 که از شرفت کتابش اجز و رق کردانی ندیده ام دو جابر و دوا منظر افتاده بی  
 بعضی منوب له نوشته که طلبه تبعه کجا عالمه با حضرت امام محمد باقر علیه و علی بابا علیه  
 را محمد بن الحسن کشیده و این از دست حضرت بعد ملاحظه تفصیل باید دید و غلط شده  
 بخاری آورده سرگامه ملاحظه شود تحقیق میگرداند و در او ان تالیف این سال با  
 با مورد نوی بدم و یا سبای بتلا مولوی علیم الله می شخصی بوند که او شان میدند  
 بنجاب مجتهدین عصره مظهرها میفرستادم و آنچه بنوشتم باز دقیق نظر نمی بدم حضرت  
 مجتهدین بنظر رضا میدند و بالعکس میبایست پس تعجب نیست و انکس طاقات ندارم کم  
 از استعداد شنیده ام که چندان استعداد در علوم متداوله ندارد و هاستون  
 خلاف عقل و نقل در امر تصحیح شکی بسیار دارد و بعد از آنکه سابق عرض شد  
 چهار سال نسج این تالیف ندیده را بجوابش لا اقل ده سال که میباید بنقد عمر  
 باقی نیست و لهذا اراده دارم که اگر تحریر اتفاق افتد بر مقام یکدختم رسد بنش بسیار  
 بفرستم مگر باید دید و در بیولا صفحه چند با سلوب بد و آثار تازه و سبک تحریر شده  
 بودم و آنهم نزد موی الیه فرستادم جناب اگر قباحتی نبینند و گری کرده اند  
 بمانند و وجه فرستادن همین بود که بدش هم خلیج جاب تازه باقی ماند و امر  
 طویل للحمیه قابل عتبات نیست او باند که میباید و بنده دل سرباز و محمد

دبانست و گول خوردنی هم هست رسیدم بر اینکه ملازمان بن ستر و کتمان فایده دارد  
انکه ام سرکنوم هست که بذریعۀ تقیه بر این مطلع خوانند شد تا بپیش را که خودش بن  
میفرستد پس اگر سبب از سببائی ثوی باشد پانابه کشودن در آن شهر است تا که بر  
این آرزو مندرام بقدیم بهمنت تو ام شادمان فرمایند و حسب الایما بحضرت مجتهد  
مد ظلهما از حال ملازمان چنین بنویسم و الا دل منجوست که مکنوم بودن کمالات ملازمان  
ستم بر جان انصاف است ربطه که تا ارتفاع جلباب مفارقت سمیرین نقی باید فرما  
رسین منت میفرمود و دهند زیاده بهرت باد و رب العباد سبحان انچه  
مکتوب نقد وقت بدست آمد چند پسر است یکی انکه تحریر فقیر را معاف  
بر تحریر حضرت استاد البریه صاحب قوت قدسیه نصف تحفه اشاعشره ترجیح  
و سبب آنرا متع کثیر و استقرار نام بپایه اظهار می کنند و احادیثی را که در حاضرا  
بالمثل کتاب مستفی الکلام ایراد کرده ام بطاهر مجمع الجواب میدانند و از اینجا است که  
در رساله امامت بنجیال خویش نوشته اند بکتاب ابن محمدان سچ تعلق دارد و بنویسند  
با وصف که شتمت مفت سال قدرتی نیافته اند که چند جزویرا از کتاب ابن محمدان بنویسند  
را انچه در چند ماه از شهر رمضان تا وقت تحریر این اوراق که بحدسم ماه صفر است بنویسند  
دو صد و شصت و یک مجری و فقیر چند جزویرا استاد داد جواب بیکه و راق از کتاب  
نذکور است و آنهم مستفی بر انکه فیور عبارت بلکه مطورش ازین سافک سادرا  
خانیچ در رساله و ایه حاطه علی من حسن من الی البیت فاطمه منت تحریر نقی

گرفته و متوسل میسازد که خان المعنی مان از جواب است تخمه عمده برآشوند و از دار و کبریا  
 علامه بلوی که در مباحث است بسکک تحریر کشیده اند نجات یابند چنانچه این معنی هم از یکجا  
 و بیکر پراپه ظهور در بر کشید و قلوب الطینان کلمی می بخشد و دوم آنکه بعد از دیدن  
 تذبذب و تردد و افتاد اند که کدام یکی از مذاهب اسلام حق است اگر اهل سنت بر اهل  
 باری مذنب شیعیان این که در آنها و فساد بار آورده یافته و جواب این حدیث که در  
 معارضات و قلب تمامی تقریرات شیعه مندرج است زیر قدرت علمای شیعه نیست اکنون  
 چه میباید کرد و چه چاره خباب مجتهدین است که توجیه اند و عنایت کامل مبدول از بدو  
 معارضات با مثل مواردی پذیرد کسی نیت نمیشود و دست کوشش محکم بچوای کتاب نمیدرسد  
 سوم آنکه با مع اخذات لفظی نمی آید که در عبارت کتاب نیستی الکلام بحث اعتبار  
 نمیدانند که خبر و لفظ و بیکر هیچ مغلطه نیستیم کی آنکه نمیباید معنی منسوب نوشته و غلط  
 که بر سبیل تردید است آنکه نام بزرگی را از ایه هدی علیه السلام بجای نام دیگری گرفته  
 که کتاب کون بادی مایه یعنی رموز الصالحین که مباحث کلامیه هم در آن اندراج یافته  
 بر صحت لفظ نمیباید دلیل روشن است چه جای آنکه لفظ مستخف درستی الکلام واقع شده باشد  
 که لا یخفی ما لفظی که بر عم خود صحیح پذیرند یعنی لفظ منسوب آن خود غلط نمی پذیرد که در  
 سنده لفظ مذکور زیرا که استعمال نمی آید چنانچه بعد از این در مکاتیب بیکر خود جناب  
 اولی الاباب اعتراف بدان کرده اند و در پیشش جهت را برای ویل مسدود یافته  
 معرکه علم برستان انداخته اند و خود مکتوب البیعه یعنی ملا فخر الدین حسین ایشان را برین مغلطه

که صادر شد و درین تخطئه که خود را خطا نمود از آگاه نمود و محمد که سرگاه باب شد  
 لفظ نتواند کشود و بحث در عبارت خاکسار که فن انشا را نمیدانم چنانچه در مقدمه  
 منتهی الکلام به بسط و تفصیل نوشته ام نمی تواند کرد و در مباحث کلامیه که با یقین  
 نازند و اسامی کتب ضروری هم ندانند و تا تحفه اشاعره نیز ندیده اند بقصر که اند  
 مهارستی در فن کلام دارم بر نمی آیند بلکه عمد برائی است حیلات بنماید که لا ینفی چهارم  
 آنکه چون مغذله خود را در رویت صحیح بخاری که در آخر مسکات است بعنوان یافتن  
 که عذری دارد هم مقتضای ادب خود تقریر نمی تواند کرد و مجامع مخطوطه گشته هستند آنکه  
 ذمه دیگران مثل مولوی علیم الدین مہمانی و حضرت مجتهد الزمانی اندازند و ذات و لا  
 پیش از این بقصر منزه و بسر سازند و اینجا متحقق شد که مکسب درین سبیل خصوص  
 رساله حدیث الخوض که متن منتهی الکلام است شریک بداند و با اینهمه اتفاق و اجتماع  
 علمای امامیه حال ساله معلوم معلوم ممکن گشته و خود جناب حکیم الملوک و فرزندش  
 ایشان رئیس انجمن است محبت و عطوفتم و دیگر بزرگان از ثقات امامیه شرکت علمای  
 تنصیصات کرده اند و شیخ همان آگاه بر همین حضرت سرمد مناظرین هم بودند  
 و لیکن اقرار حضرت خانصاحب اول دلیل توان گفت اما دعوی انجمنی که بدست کتاب  
 معاونت دیگران کرده ام پس حاشا که مطابق واقع باشد بی عذر ایشان همین است  
 که اگر بقیس علی نفسه در تصحیح روایات و مطالعه کتب امامیه و تسویه و تمیض عبارات و  
 کتاب احدی از علما که حال اشغالشان معلوم زمانیاست شوری مکرده ام و این است



که کسی تا امروز دعوی نکرده و تنوا زارد که فلانی در امری ازین امور استعانت ازین  
بی کاینین و همچنین بپایند بودم و لیکن بکنان سیدانند که تصحیح کتاب منتهی الکلام نیز در  
شرکت بنده با وصف فقدان فرصت نبود از آنرا عصر تا شام وقت تصحیح آن تسریر فرمود  
و اوراق رده خوشنویس اول مینویسد و بعد از مقابله و صحت مطبوع میشود و نیز بدیدم  
و بعد طبع کتاب آنچه از سوانح گذشته نیز بر تمامی علماء و فضلا شتبارست ترتیب انبیا  
مطبوع تا دوسه در تراخی افتاده بود چون آنکه بابر غبطه و غضب حکام فرو شد حد  
در آن فی خالی از اغیار فراسم آمدند و در یکروز بلکه از چاشت تا عصر صدفه را ترتیب داد  
چون اینکار بکمال عجلت انصرام یافت بسیار از نسخ کتاب مطبوعه بهماز و اوراق  
و ناقص بر می آمد بعد ازین سبب آن نیز بدست بنده واقع شده و قریب سیل نسخ را  
از آغاز تا انجام من دیده ام و زواید را پسرون کشیدم و بحیر نقصان گوییدم  
اکثری از کتابان که آخر سکنه لکنه بوده اند و مختلف آنچه فیما بین مقرر گشته بود <sup>میکرد</sup> چهار  
حتی که بار محنت آنها نیز در بقایابی کتابت بر من می افتاد و الغرض هیچ مصنفی <sup>نفسه</sup> قوی  
در این محنت و مشقت گرفتار و مبتلا نشده و آنچه سرایش آمد و حال انبای و کار خود  
آنچه هست پوشیده نیست که کربا عانت کسی می پردازد در اطراف عالم و ساکن  
مشهور بسیارند که نخر بر فلان از تیاج افکار راست نیستی سید رک حسین و بر  
ثقات چه گفتند گفتند که خانصاحب خوب نکرده که بکمال خلیل قزوینی که در میان  
طولی دهنده خطا نیست نمودند بهتر آنکه آنچه برادر من سید لاری حسین اصلاح اند

و محاورات و اطلاقات لفظی بلیت نوشتند از انضمام تفسیر خوش کرد و اند  
 و برای محدث مذکور عذری ننهند چنانچه در جواب او راقی مرسوله جناب <sup>ب</sup> الا  
 بتفصیل تمام واضح گردانیده و از بهای آن برکان که وقت این حکایت حاضر  
 خبر داده ام و الله له تبارک و تعالی که درین مکتوب که در مبادی حال نفس خست  
 پذیرفته انقدر اعتراف دارند که بدون اعانت معاونین کاری انریش نمی برند و از <sup>عید</sup>  
 جوبش نمی آیند و این هم بعزایت انزودی عنقریب بمقت و ضوح میاید که انهم خیال  
 خام بختن نقشبستیان است از مکتوب دیگر عنقریب معلوم میشود که با وصف عموم  
 دعوت حتی شرکت فاضل اخباری یعنی میرزا محمد صاحب که درین روز با بعتیه <sup>مشابه</sup>  
 مشرفه آمده تشریف بردند و ملا نورالدین حسین حضرات مجتهدین با رسم <sup>نقشبست</sup>  
 صورت زیسته و الحمد لله علی تمام انچه تحمیل کرده اند با سلوحت بد برعم خود کشیده  
 بنده فرستاده بودند با کلمات مستفی الکلام علاقه داشت بلکه آن ساله صغیر بحث  
 دیگر است چنانچه هم نشود که جنابان تصریری اینستهی الکلام رو کرده و بنده <sup>استاد</sup>  
 باشد ششم آنکه حضرت شیخ المشایخ این نامه را جناب قدوسیه <sup>مخلصین</sup> لیل <sup>للهم</sup>  
 تعبیر میکنند و بعد ازین بلفظ ریشائیل ملقب میسازند و سنور جناب ایشان از  
 کمال فطانت و وسوسه یاری اعتقاد آن دارند که جناب مستطاب نسبت با ایشان  
 حسن ظنی تمام دارند و در علوم قدوه ارباب تحقیق و کعبه اصحاب فتن میسازند و در <sup>بیت</sup>  
 که طاهر اعتقادشان همین است که درین کتاب ضبط کرده اند یعنی در مباحث کلامیه <sup>کلامیه</sup>

حاصل کرده اند و شمس و ستارگان صمیم فقط اظهار رد و تنبیضه چون اصل ایشان  
 از قبضات است فربس بخورند و ستم ظریفی بی نمی برند متفهم آنکه مولوی را این  
 لباس نقشه بپند ساخته بود و خوب سرافرازشین او را منع میکنند و میگویند که اگر  
 از معاش کبابی تقیه بوده باشد ناگزیر بخلق پرازند و حاشا سرفروخته و دیگر  
 حدیث که برای آن تقیه خست بار سفر بیاورد مولف کتاب منتهی الکلام آنچه نصف میکند  
 من میفهمند پس سرگنوم در میان است که باعث تقیه کرد و مکتوب دیگر مولوی صاحب  
 منبع المناقب حاوی انفسال و محال الفضل عالی و در آن جامع الکلمات المکنه نوع الانس  
 محموم و کلام و الحمد و التکریم است و تقیه آرزوهای غیر تنهایی بجا صریح و قاطع  
 تنبیه نیست اما تبلیغ مداح بنابر اقدمه کلام ساخته بگذارشش منویات ضمیر بود  
 تکیه بر پدید آمدن و در حقیقت چشم چشم با نظر دوخته حلقه در کمر آنها بود و از فرط اظهار  
 عرضیه به علام حال خبر بال ارسال کرده بود و اول طاعت شمول منقعه عطوفت است که حاکم  
 بلاغت و از رک هر حرفش سیل برعت در جوشش و دلاله اشعاع منتهی است چشم بلیغ  
 سبب و خلف می گرفت آب رفته بجا آورد یعنی باطلاع صحت و سلامت ذات بیضی  
 فتح الباب خیر و شایسته نمود آنچه از ماجرای همگامه طوفان لاجبر حواله خارج  
 بود باعث عبرت گشت و حکایت غایت زای حفظ خفا نفس شیری که مصداق مصر  
 عد و شود حسب بر خد خواهد باید و نیست سبب حیرت و تفصیل حال ناصب هم بود  
 نارسا گرفت حقیقه الحال اینکه بنده پیشتر با او و بدخلاف میضامین احادیث

و قصه فریم مثال با پیچیدگانان از سبک تفسیر کثریات مصحف مجید مروی بطریق قرینه  
 حقه اشاعه شریع بر خود می لرزید که اگر مخالف دست ثبت بذیل این مرویات میزنند  
 تفسیر شکل خواهد بود همان پیش آمد و برناقص و آیات وجه تالیف کتاب مستطاب  
 شاهد عدل محمد ابراهیم از زمان دایه پیرامون نیست که بطلان غیب نسخ که مبتنی بر  
 خلاف خلفای حجت است از جلالی بهیات و به حال دست و فعل که کسی از مذمت حق  
 کمال کرد و بدین سنن جمع کند لکن اشکال عظیم اینکه چون همین و فرقه سوار عظیم  
 شیطان را محال سعی وسیع میکرد و سوره در اصل دین انداز را با سجدات و سرور که  
 بهشت جز از کتاب طرود نر و منده رسیده هر چند از ضعف قلب که در این  
 از عروض و قرین ایام زیاد شده منتهی طبع آن نشد که آنرا تواند دید که لایق  
 مثل حال جناب خاغن غصب و سبک که خواب و خوراک گوشت و دانه اجزیه پخته  
 اوایل بعد ازین که اجزای رسیده فقط ورق گردانی نمودم و پس بعد بحضورت  
 قبله و کعبه شائین مجتهدین عصر و زمان مظهر فرستادم چنانچه نیست و در خرمین  
 بهمانجا است معین آنچه نظر کثرین است و آن فدا جواب اصل عاویج و حاجت  
 یعنی لا تدری احد ثوابک و لا ادری احد ثون احدی لا تدری احد احدی  
 مستقیم نشسته حتی که قابل چینی و بعضی از اینها خلاص از آن خلاف حقیقت  
 و در روایات مثل فخر رازی نموده و آنچه بر احادیث مابین نقل نموده و این  
 چندان عسیر نیست و مواد جواب بعضی معنیات برساند امحال حال سکات

که جناب غایت آن قلمی فرموده اند باید دید و ادعای ابطال مذهب امامیه از حد  
 تقلید پس متبع غالباً کزانی شن باشد با مجله بنده مناصی بهتر از سایر ضمایم آن  
 خان معفو در بر نیافته ام و چنانکه در عرضه سابق گذارش پذیرفته با لفاظی روایات  
 و چنانچه بطرح گرفته که اول کتابی در باب خلافت بجای مقدمه ترتیب داده بخواب  
 هفتوش می رفته آید و مهنا اکتفا بی مبسوط تالیف کرده شد و تا و را می مضمی فغان  
 عوام هم قسیر باشد لیکن سخت مشکل که عمر کی و مساعد شود که و از نهان به چویند  
 و حال بنده عجیب است که با وجود تعطل بخت آنقدر کم فرصت ام که در زمان بسیار کم  
 صرف بشغل جواب خطوط احباب اشغال معمولی بابت چهار ساعت لیل و منصفه  
 میشود و کار بقی میماند و این کار بی اعانت رؤسا و دست نمی آید آن درین بهتجمل  
 آری اگر مساعدت طالع یاری بگیرد و حضور حضرت مثل جناب بیستم آمد و در پیش  
 که بجا بندان کن کن که در پیش می کنم خیر حکم بالا بر ک کله لایر ک کله بعد لفاظی یا  
 که شبیه د از سر ما هم میرسد شروع چهار میسارم والله المیسر لکل غیر از حال کتاب  
 ابرام بصارت العین که ایامی فرستد راجی تفضیل کم موضوع کتاب بصارت العین ابرام مضایق  
 چیست و مولف نیز کتاب گیت و این بی بز و ب ر قلمی شود تا مکتب سیرش سازم و هم صده  
 اعلام حال خیر ال تفضیل شتم که جناب من یا از چند گاه وارد و سلسله ناخن  
 کجا و بچه سر رشته بود و حالیا مقصود از بابان فرود کنی که پور چیست تا کی حاکم  
 سفر مانید و آن ممول روح افزا یعنی قدم نه بکلیه حسن آن کی مر جود اگر ملاقات  
 عید الزمان

اتفاق شود از انقضائش هم اخبار رود و جواب هر دو عرضیه یعنی این سطور و سابق برین به  
 ارسال فرستد بر فور ملاحظه حواله خانه بلاغت رقم کرده و لفظ منیب که ناگفته  
 ناسخ گفته غلط است آن مقام سلف نیست بلکه موقع منوب بود و است و استناد که از کلام  
 خاتم العلماء المکملین جناب سید ابی مولانا سید الدار علی صاحب اعظم الله رجاته فی فردا این کلام  
 منورش اینکه جناب مخمور سرور علامه مان بود اند و منظمی باین طبع و بسطید برین  
 کمتر بلکه کسی نبوده است لکن از علوم ادبیه کلیه اغضای نظر داشته و کتاب استغاب  
 عماد الاسلام تحقیق ثاقب معنوی کنایی بمپایان نیست اعلاط لفظی بسیار که خصم را  
 از له اذ و غدا محل استنراذ و محض و رقبه و کعبه محمد بن ابی صلاح آن عرض کرده بود  
 مگر بجهت مشاغل کثیره صورت نه نیست معذرا غلط لفظی در روایات شایع عبدالعزیز  
 دهلوی هم که اصل بایه افتخار شایع است علوم ادبیه است بسیار و بند باب مواخذ  
 لفظی منقوح کردن نمی پسندم که سوای شملای سلف دیار ایران از نقیصه کمترین  
 خالیت کلیف امثال نام دم فاقه الادراک و کمر عرض ضربه ویرانیکه اگر عرض  
 بخطوط مختلف بخدمت رسد باعث و دلکی نگردد و اگر بجهت کمال ملازمت  
 است نباشد انشایش بهرین هیچ سبزو کاتب معتمد که توهم افشای از نذر خواهد  
 زیاده بجز تمسای بی نه از چه گذارش به نام دوست کامیاب بکام ملازمان  
 انتم سبحان عیسی عنه ازین مکتوب بر اهل دانش و پیش کشیده شده که  
 اکنون جناب فیض آباد راسخ شکل پیش آمده زیرا که بملاحظه بکده روایت در

بر خودی نگریدند حایا که هزاران هزار نظر از او بر خاستی بدو باشند حال قلب بر آن باشد  
 باشد و هنوز جزو رقی کردانی امری گیر نیست بعد معان و غور چه خواهد شد که فقط یکد و حد  
 باعث ارتقا و قلب جگر گردید و دیگر سخن همین است که علامه بلوخی من سید الزمزم در مختصر اشاعیر  
 فرموده که از بکشتن امهات المؤمنین اصحاب ائمهت سید المرسلین صلوات الله علیه و علیهم  
 و سلم بر زمین اند اگر چه ایمان ایشان بخدا و رسول از دست رفته باشد آری مردان همین است  
 اش باش صد قربان هر چند غیظ و غضب که یل عجز جفا باشد و دیگر خورد و خواب غایت  
 و اضطراب حرام میبود مگر رجوع بنده بعلی تحویل مینماید و برای کبران نیز عموماً همین حکم میرود  
 که محالست که کسی از زمین بیع ملول گردد و ازین طریق نکول کند و حال کسانی که نفس کشش  
 حکم رانی نکرد این است که چون نفس اخبار غیرت سنا بهیامیه اصولاً و فروعاً دیدند و علم  
 تطبیق آن یکمال عقل سنجیدند بنده بعلی حق انابت نمودند چنانچه حال ابو الحسن را در  
 و دیگران از علمای مامیه و ساجه تندی الاحکام با عترت امام عظم خوش بانی محمد شنیدند  
 باشند و در همین تفصیل می آید انشاء الله تعالی افسوس که مسودات جمیع خطوط علانواله حسین  
 فقیر نیامد و آنچه دست یابست بسبب عجلت که نمیدانی اینقدر فرصت بهم رونید که در کتب و  
 جزو انهای قدیم و جدید و طاقها و صنادیق تجسس کنم و رنه مانند آفتاب بعد از ظهر  
 که خود مولوی مکر که فاقد النظر و تدبیر و تحریر است از ملاحظه روایات و خصوصیات این  
 محدث بجان آمده و خواسته که عهد و میثاق تشیع را مانند حضرات اینان خصوصاً  
 بشکند القصد حال ارتقا و قلب مبارک را و ترنزل قلب مخاطب و عجز مجتهدین از جواب

مستنبطه الکلام قیاس ناید که باز صفت تزلزل بدین چند روایت باز اطلاع بر مجموع  
 در کتاب مستنبط الکلام بجا رسیده باشد تکلف که این هم در افادات خود دارند  
 که بر مذہب شیعه فیض صحبت رحمۃ العالمین تمام است که خبر در چند فرد بانی مانند تمام  
 اصحاب ملائیش ادرت و احداث خستیا نمودند و معاذ الله خطبیم که دیدیم  
 برینهم در سائل غیر مطبوع اقرار نمایند که مقدمه نکاح حضرت ام کلثوم با فاروق لا جز  
 که هر چند هر کس از علمای مایه ای خود را تقدیم رسانیده و لیکن برود قبول نمیرسد  
 باور نمیکند باز هم در مذہب خود راسخ باشند فاعترفا یا اولی الالبصار و از اینجا گفته  
 که امیران سخن بصلاحت گویند و باشد که در نهان صحیح جویند و عجیب است از نشانی ایشان  
 را افرادان حیرت بلکه دشت در سیکر و آنکه جناب تقدس تأیید هنوز رسیده که در مقام  
 که بحث زلزله قلوب و ختلان ضد و برحمت معاند احادیث یکدست استی که در است  
 و آنکه ناظرین بسطوط طریق کمال از مذہب شیعه پیش گرفته اند نام تہذیب الاحکام میباشد  
 نوشت که شیخ و مرشد شیعه آن کتاب برای همین و زیاده بر عم خود تصنیف کرده و  
 شیعه بدین این بعضی اختلافی و تناقض اخبار و مضامین سکرو و احادیث ائمہ اطہرا  
 که با تائیدی اعدا میرسد از جانروند خستیا از مذہب حقائل نشویند نام کتاب تہذیب  
 که باعث بر جد کردنش از اصل کتاب تہذیب است یا ق مردم با خستیا است اکنون  
 هر دو کتاب با فارسی نوشته بطلان اولیای قیاس میدهم و این غلط است  
 می نهم تا بار دیگر غرض و شبهه را روند و بداند که امام عظیم خله قوم بعد تحریر سطر حق و حد  
 گفت



میفرماید که بعضی از اجاب که حقوق بیان نموده من از واجبات است احادیث ایضا  
من از ادو اختلاف و تباین منافات و تضاد را بیان کردند که بحمدی بن اجبا  
واقع است که هیچ خبری مروی نیست که مخالف و منافی آن در گذشته باشد و هیچ  
سعی از اخباری یافته نشود تا آنکه علما مخالفین دست طعن دراز نکنند و میگویند که علما  
قدیم و جدید شما همیشه چنین تکلف و سنیان فروع اختلاف دارند و چگونه عقل تجویز کند که  
عز و جل انعمی را مباح سازد و حکیم مطلق عبادت را باین اختلاف جایز دارد و بعد از تحقیق اشاعه  
در اشده اختلافات گرفتار ایمان من مذهب در صحبت طعن که خود امامیه باطل کردند و این طعن  
و تشیع سنیان هیچ قلوب شیعه موثر شد که جم غفیری از علما در شبها و افتادند و از  
از اعتقاد تشیع دست برداشته از شیخ و او ستاد خود شنیدم که در مقام تحقیق  
که ابو الحسن رونی علوی همیشه دشت چون اختلاف و تضاد اخبار در مذمت  
او هم چنین رجوع کرد از اعتقاد امامت ایما بطور شیعه اجتناب رزید ازین رجوع چنان معلوم  
میشود که او نیز به سابق را بتقلید گرفته بود و بصیرتی نداشت زیرا که اختلاف و تشیع  
باعث ترک اصول که بادره ثابت باشد نمیشود پس از سختی و عظم مهات میگفتند  
اجبا در مذهب بیان کرده شود و احادیث متنافیه را جمع کرده آید انتهی خلاصه نقد  
و انشاء الله تعالی حال دعای شیخ که ابو الحسن رونی در دعای شیعه اعتقاد امامت ایما  
و دیگر عقاید مقلد بود و بصیرتی نداشت بعد ازین معلوم خواهد شد فائز و لا تسفل و  
عنوان استبصار بعد سطره از حمد و صلوة نیست که چون حاجی عتیق کتاب کبر که ناشر تهرانی است

است و بر اکثری از اخبار و ابواب که تعلق بمسائل فقهیه دارد شامل است و چون  
 نفوس آنها با اختصار کردنش اشتیاق تمام پیدا کرد و احوال حشر و قاف که ابواب العلماء  
 الاختصار پس بجای استبصار نام پهنید بالا حکام میباید گرفت و لاینگی مثل خبر و نحو  
 اینمغنی که جواب احادیث ثلثه اندک است و بر روی کسی است که او جناب  
 انصاف را رئیس المتکلمین بنویسد تا آنکه آبروی تقریرات خود را بر دست درازند با آنکه نظر  
 باعث برین امر شد و الا بعد نظر غائر ممکن است که کسی از عقلا چنین بگوید که علاوه بر  
 علی انفسهم حجت فقط برین است و چون نظر کنایه کما مخفی نیست که فی طریق جناب کرنی  
 کو اگر باری جبر و دیکار این را شرح صحیح بخاری که جناب مخاطب بسیار در خود  
 بر این اندیشه بلفظ مایه و علیکم الجواب تعبیر ساخته اند و پودم دعوی مخالفت جمیع  
 و عثمانی پیش نیست و اگر از کتاب این بابت ثابت خواهند کرد که روایت امام فخر المکملین  
 بر مانده را رد نموده ام و جوش در میان مقام خواهند یافت و بدین این قیل الانام چنان  
 است که عبارت آن مقام که پای فرست این سرای علمای اعلام در فهم آن لغزیده  
 که جواب از ثلث اندک فضل جایی در اخباری صحبت ما است که بهر اشدت و محنت بخوا  
 قال محاصر صاحب تفسیر منہج السداد اطالب الشا و نز و بنده رسیده بروایات صحیح  
 و مانند آن کجا با ثبات رسانید که حضرت زید ادعوی بهر حد نمود و مقبولین فی باب  
 شهادت دادند و تحقیق نماید که حضرت فخر الملة والدین حمه الله علیه که چند نزد اهل سنت  
 امام المتکلمین است لکن در فنون حدیث شریف و متقدمان با متشکک نیست چنانچه در کتاب

قره ایست بنفیل الشیخ شارعی بدان فتہ با علامہ شریف جرجانی و بعضی از محققین  
 عقاید علامہ سعد الدین قناریانی چه رسد این اعتقاد از ان قبیل است کہ نصیر الدین طوسی  
 کو حضرات امامیہ سلطان المحققین را میگویند و کمال عظمت و جبروت نامش می برد لیکن کلام  
 او را در انکار شهرت احادیث بدانکه لایحقی علی بن نظرفی دیباجہ نبراس الصبا بحجی  
 بلکه در وقت تشریف حال او کلمات درشت بزبان قلم سپرد میگویند آری فرق بین  
 کہ در تدین امام و نصرت او درباره شریعت غرای مصطفوی عدم تدین منجم طوسی بود  
 قول حضرت شیخ سعدی روح شہر تو براوج فلک وانی چیست چون انی کہ در سبک  
 با عتراف علمای امامیہ سم شکی ویری پیرامون خواطر میگردد چنانکہ از رسالہ صفیرہ ارد  
 مؤلف کہ در تائید اخباریہ و تفضیح اصولیہ نوشته واضح میشود حیث قال دوم انیک  
 ما چند کس از عظمای علمای امامیہ ہم تقدیم ہم متاخرین می بینیم کہ از عبارات واقو  
 آنها میلان کلی بصوف بلکه تمذیب بذهب صوفیہ و فلاسفہ می تراود و از انجمله خواجہ تیر  
 طوسی است کہ مصنفات ایشان از تحقیقات مسند وجود و بیانات عارفین طریقہ  
 منصفین و متفلسفین مملو است علاوه در فلسفہ و حکمت یونانیہ بمرتبه علومیدارند کہ در مقام  
 فخر الدین رازی در شرح اشارات و تائید و حمایت شیخ رئیس و متقدمان او از حکما و  
 و درین خصوص حجت ایما را از دست داده و از ان افادات و تحقیقات صوفی  
 بودن ایشان هر دو برمی آید نتیجہ مع ذلک عبارات بزرگان مرقوم الصد  
 مخالفین کہ تبلیغ و تفسیر ایشان تعبیه و تزیین بقول یقین است کہ بنای جوابهایشان از طغیان

فذکر بر نزل و تسلیم است که لایحی علی بن له زهن سلیم و طبع مستقیم باجمعه محدثین ثقات کثر  
 بر دعوی همه اعما و میکنند و ازین است که ابن حجر عسقلانی که تبحر او در فن منیف حدیث  
 شریف مسلم الثبوت است صراحت دعوی در بزرگوار و شهادت مسطور را قابل اعتبار شمرده  
 و حضرت قدوة المحدثین و اسوة العارفين صاحب فقه العینین فی فصل الثمین فمعه که طبع  
 محض است هیچ جار و اتی بان صحیح نشده و علامه دهلوی در تحفه ثمان عشره از مضرب  
 و مکایه امامیه گمان برده و کیف که بر خلاف احادیث صحیح سلسله بعضی از تواریخ غیر معتبر  
 دست اندازند چه جای آنکه روایات ابن الجعدیه که از حق اعتزال گرفته و بناظره اهل حق  
 مرتب سازند اعادنا الله عن ذلك بذله ای شریسته الیه ضلال مباح و زیغ صراح که او  
 فی طعن الرماح اعجاب امور آنکه همه مذکر که سر سر خلاف اصول است و سبیل الزم  
 پذیرند و جوابهای علما را و تسلیم سرمایه استدلال گردانند و در باره حدیث تهذیب  
 بر مفضولیت شیخین که بر اصول مانع منطبق است که بعضی از محدثین احداث نمایند و شکر کرده  
 آرند و هرگز اقوال عامی درایا و نبندارند انتهی حال دعای بهر ساندن جواب بعضی  
 اشکالات نیستی و عبرت خود این فاضل معی سداد و انصاف و نور الدین حسین که مولی  
 و آقا شیخان است و غفر رب العلمین بلکه عن البقین خواهد دید که سبب پیش نیست چنانچه  
 دیگر بنی آید و این عقود از خواطر یکشاید و هر یکی را از ناظرین سامعین الطینان می آید  
 که اول چه بشارت و سرور که دعوی آن نمی نمایند پسر چه بدامنها و اقباب الامم لا تعد  
 و آنحضرت که نیستند الغرض حال ثبات عقل از هر جمله و هر سطری بحدی بمان عیانست که آنجا

الی البیان حال غفلت و ذہول بجهت مذکور بجای رسید که رساله بصارت العین الکبریٰ  
 منظره فیل قال شیعه و سنی بعد از آنکه مولانا بشید تکلمین رحمۃ اللہ علیہ اعلیٰ اجل  
 گفتند بر آنست تا مدتی تمامی علمای بلد و گهنگو حضرات مجتهدین خود این امر مجاد  
 در شکجه کبر و دار ارجاش گرفتار بودند ہم یاد ندارند تا بارش کنیز از العین عن بره العین  
 بناد و ام و چند از اخباری انہم دیدہ مانند بید لرزیدہ اند چنانچہ مدلول بعضی از شکجات  
 و سیم انشا اللہ تعالیٰ چه رسد المثلہ غرض حل که در کتاب فقیر غیر لفظی انہم بزعم خود غلط  
 کہ بجای آن لفظ منسوب بہ قرار دادہ اند و عنقریب خواہی هست کہ خود نورالدین مسطو  
 و جناب کمرست ظہور اقرار بخطا در لفظ منسوب بہ خواهند کرد و از خاتمہ بن مکتوبات  
 کہ حضرت مجتہد فانی والد مجتہد زمانی در علوم ادبیہ بصیرتی نہ شستہ اند و از نجاست کہ  
 چون آن بزرگ سخت بی ادب است و از دادن شناسنامہ و درخواست کہ با عترت او  
 بتحقیح مسلم و کافر درست نیست در بیع مکررہ و کلمات مخفیہ کتاب خود را بر آنستہ کلام  
 لایق استناد نماندہ و از رسودہ خطوط نوری چنان جلوه ظہور دادہ کہ او برین نحو  
 کہ بعد لفظ منسوب حرف عن میاید نہ لام کلام مجتہد فانی نقلا عن الفقیر ثبت کردہ  
 جناب فادت ما بہ عبارت این مجتہد مقام ربیب سلب علوم ادبیہ قبول نکردہ در  
 دیگر بعد کہ رسیدن سند از قاضی غیر یقین خطا نمی و فرمودہ دعوی غلط لفظی  
 پس باطنیا تکلمین اما یہ کہ طریقہ حدیث جلال را موجد شستہ اند و من تا ہم مخاطب انصاف  
 اقامت اولہ و بر این قابل اصغانت چنانکہ گفتہ اند مصرع باطل است انچہ مدعی

و الحمد لله علی تمام الحجة و شاید که مراد کاتب عالی مراتب که بحضرات مجتهدین عرض کرده  
 بودم که اصلاح اعلاط والد ماجد خود بالضرورة باید نمود ورنه موجب استهزا و تمسخر  
 و الا لباب خواهد شد و آنها بجهت آنها که مشاغل کار برین بصحت نه بستند نسبت سجا<sup>د</sup>  
 باین زمانه است که چنان مشاغل بنوی فرو رفتند که باین امور ضروری و بنیسی نمی رود  
 و حقوق و حبه و الد خود را دانی سازند و العاقل تکفیه الاشارة و العاقل لا یجید العیة  
 مکتوب و مکرر بود و بصاحب سبب المناقب و فی الفضائل عالی و دو جامع الکمال  
 الکلمة النوع الانسان مخدوم و مکرم ذو المجد و الکریم دست و قهرم شرح تنها با منی غیر تنها  
 در حاضرین خانه فرط اس که توان کنجد ایند اتعین سلام سنون یا رشتون بات ضمیر  
 تخمیر را بنظر طهار می آرد و در عین مکرانی بعد ارسال عرضه استعلام و جنبه و ورود<sup>قمة</sup>  
 کریمه رفت غیبه حای صنف عواطف سرکش چشمه وصول کردیده انواع آریا  
 و بساط ارزانی دشت مکرر از ادراک عروض رقصه عجب با عجب ب برخود لرزیدم و اگر  
 مساوق آن مرد و صحت طاعت بخش خاطر خیر طلب نمیدو یا آیه سه به دست و کربانم  
 میساخت که حکم القلوب مرا یا عا طفت ملازمان کمال این مسکین الحال بر ریه میا نجی خانه افتاد  
 در کرومانست ایلاف ملازمان کشیده است که تفصیلش اگر و جدان دان ملازمان  
 و شت ترین اشهاد نمیدو مانا با غرق میبود مدبر کائنات ذات جمیع احسانات را دایما  
 عوارض جسمانی و قوای زمانی مصئون دشته قرون بسیار بالقای سامی مانه را با  
 اندوز فخر دارد و دو کرشمه قرون بخیر که از زبان لای صفت سرع صانع عالی کرد اگر

خدمت گذار بهای این بزرگ آنچه از دست منقش این چکاره صورت ظهور گرفته اندکی هم  
 بر نگارم اطباء بسیار میخواهد و لهذا برای اظهار شرف نفسانی بیشتر به ترزبانی  
 خشک برگردنم می گذارد و الا مخالف شرب معاطه اتحاد آبی میدارد رسیدم بکلام  
 مانحن فیه که بنده تفصیل معروضه سابق کنانش که چهل و هشت جزو سابق و دوازده جزو  
 حالیا از مسک شانی رسیده جزوده دوازده جزو اوایل یدیه ام که عیب عرض عارضه  
 منحل آن نمودم و همچنان نادیده بجناب ستطاب تابه و کعبه دارین خیرت مولانا و سقا  
 سید حسین صاحب ف سید میر نصاح طه العالی فرستادم که او شان سواد میرزا  
 و احاله بران کردم که وقت تحریر جواب با معانی نیست و در آن و از هر جزو  
 اینقدر دریا فتم که احیاناً جائیکه جواب عقلی منسوبه کلاش بسیار است لهذا <sup>ضمیمه</sup> اینقدر  
 افتاد که اول کتابی در بحث خلاف بدلائل عقلی مستنداً بالفتیات مبسوط است  
 کشیده شود و هر قدر اسباب ممکن باشد بکار رود و ماخذ آن اکثر روایات باطنی  
 و کرامت ما ختم را در جواب صحوبی باشد و هم بنده را قمر فی دست دهد بعد به جواب  
 پردازم و در آن اشکالی نیست الا تعارض و تناقض احادیث مرید بطریق فرقه ای  
 که نهایت ندارد و مکر خدیش آسان کند و ملاک امر همانست که از قلم صاحب بحث که  
 ملاحظه تطابق و ایات عامه با مرویات خاصه شد ضرور چنانچه بنده در سوره تجدید  
 وزارت شیخین خلی شیخ کرده ام مگر بشنوم که حدیث وزارت فی السماء منسوب  
 بحضرت یعسوب الدین در کتاب ستطاب رالا نوار هم منقول است پس بقول سامی جمله

مستغنی بگرد و این حدیث را که احاطه بمرایات جانبین امثال مردم کم نیست  
 را کجایه که حتی الوسع ملاحظه این امور خواهد داشت و غالب که در روایت متنا  
 الابطال متنازل مره غاصب محال معارضه المثل نباشد و برای این مرام خوشتر  
 بیاض مزبور کتابی متصور بوجد نشد و اشکال فقط همین که در کتاب استطایا  
 متجاوز از هفتاد کتاب باشد و در آن قریب بستم پنج کتاب میسر شده است و قریب  
 با یکی عنایه لفظا باللفظ مطابق برآمده و دیگر هم تطبیق میسر شد و تفحص باقی کتب هم افتاد  
 نعل المیسر لنا یا ما تمهدا بر مثل ملازمان طویل الباع مستتر نیست که افحام خصم بدون  
 ظهور حضرت صاحب الامر و الزمان علیه و علی اجداده الصلوٰه ممکن نیست چه هرگاه  
 در جواب حدیث قرطاس مذکور حدیث سنن است و من کنت مولاه که دلالتش  
 اجلائی بیات است سکوت ننموده اند بر دیگر روایات که همسنگ اینها کجای  
 می ریزد کسی بان کسی نمیتواند گرفت آری اگر متذلل بنزب و کمر بستار دخی  
 باشد و بنجی ضعف قوت کلام ظاهر شود با جمله بعضی روایات شیطانی طاع  
 بطریق انموذج مسطور و مرسل مکرر خدام زینهار زینهار بحریف گری از آن  
 کسی یک سخن گفتنی است که او در جای نوشته که تکذیب وایت خطبه شقیه از  
 شیعه هم رسانیده ام و آنکه عجیب پس این باید پرسید و باید پرسید که صاحب  
 قاموس لغت شقیه نوشته که بهائیت خطبه علی و هفده لغت در نهاده  
 از لغات خطبه موسوفه بالنظام لفظی حدیث علی موجود و دیگر سند هم دارد



و ضمن آن خطبه چنانست که تا امروز آنچه ردافض لایل بر سلطان خلافت خلفای سید  
می آرند گویا جمله از آن خطبه ستفاد و شاه عبدالعزیز میگوید که منفر صحت آن بود اند  
هم خطبه سیده النساء العالمین مخاطبت بابی مگر که اینست مایه قضیمک می انگار  
و مصنوع و محتق و افض میداند و حال آنکه دو سه لغت آنهم بقید لفظی حدث علمه  
نهایت پس جوش چیت و بر چه بگوید از آن اشعار رد و باب مواخذات لفظی  
پس نازیبا مردم ملک غیه واجبی را که مینویسند بآبازان و فارس کجا میسر  
غلط خواهیم کرد و امر صد از زبان بی بس تعریف شست که باراده یعنی آنرا از  
اشعار میسازند مگر این امر بدست اهل لسانست نه با مردم و واقعی که صد است  
بعین آمده مگر نه را چنان تمجیل است که در محاوره فارسیان کجای آقا و نایب  
دیده ام که در مقام فارسیان بنوب عنه بر شخص کو را طلاق نمی سازند مگر و ثوق  
فیت و احاد الناس بسیار شغل علی که اوساط الناس هم بر آید و این جمله تصرفات  
فارسیان است محاوره عرب که معلوم چنانچه لفظ معاف عور که معنی اعراب  
عربان من حیث لسان العرب غلط محض و ارشاد سید محمد قمر صاحب که کسی بسج عا  
رسانیده غالباً مطابق نفس الامر باشد چه جناب مدوح از عرصه علل و سبب  
از بقوله سرفی خدمت شان نوشته ام آری از جناب استطاب قلبه و کعبه سید بر  
استعلام بعضی آیات کرده ام و استغانت از جناب مدوح عاری از رده  
اگر چندی از ارشادشان بضمین میکنم اشعار هم میکنم چه در بیان شباب اگر در

از کجغه دزدیده با ورق مخفی را دیده بازی کرده ام دل خوش نشد است هر چه بر  
یابم می آید از نتایج قریحه قریحه حال خیر ملازمان نهایت تفصیل درین اجمال یافتیم  
بسیار بخش اسباب بیخ فلاح حسب غایب و خیر اندیشان بر احباب معده میا فرمایند  
کمال کریمه بعد شریف بدون بکور که پوزر نشان مکان سکنی الکی خواهند بخشید که سبیل  
الکریزی مقصبات مباحثت را دور ساخته و رجای از عده انوصب بر عزم آید  
مقصود نیست و اگر پرده از روی سکه کتوم بر خیزد احتمال قروتی شدن صحبت  
معه خدا کند که امری درین بن مانده برای زمان صورت پذیرد که فی الجمله قریب  
برای بنده تحصیل باشد کتاب قرعینین از الاله الخاف عن خلافة الخلفا تصنیف مصدق  
کرد ولی انیت الی آخره بنده دارم در اولین ادناصیت زیاده از حد داده و امری  
تکلیت خصم نیست مگر در از الاله الخفا با آنکه قلم نصب راضی است بسیار امور  
نویسید انشاء الله استعان خاتمه این خط که لقطع و دیگر بوده وقت تحریر  
نیامد از نتایج این مکتوب تا تمام هم چسبید گوش کن که موقوف دشتین بر طاعت  
کتاب فقیر را بر وقت جوش خبر از کمال انصاف میدهد زیرا که معمول اهل انصاف  
و طاعت بنا بر ارشاد حکامای سلاطین و فلسفین این است که اول مطالعه کلام حضم  
پروازند و تعصب نهی و باعث کوری کو را نمی بینی سازند هر گاه بر خطایابی و  
و اثنی و اذعان نام بهم میرسد منوجه نقض آن میشوند نه بر عکس آن اول سبب  
میکنند باز در وقت رد و جبر کلام شروع بمطالعه او بنمایند و غالب کج

دست مفت سال سپری کنون باذعان حقیقت مذنب تنم و بطلان تشیع محدث پی  
برده باشند و لیکن گمانیکه نزد بنده بکناه سرسند فرستاده اند بعضی زواری اعتراف  
نکاشتنند که مرتالیه الاشارة برخلاف ان حالت دارد که قبل ازین گفت که پیری نفس  
ادمی از سعادت جدانی محروم میدارد و طالب حق در رجوع و انابت زینهار درین  
من بعد چنانچه نامد که من گنات خود دلائل عقلی اجماعا کن دخل نمی بهم و جناب سر مشکلم  
مکاتب خود اعتراف بدان دارند که در عقاید الزام خصم شکل میشود و بصورت  
آخر اوسم چسبید و بطریق مرسوم حضرت صاحب تحفه رئیس المتبحرین فی راجه رحمه بنی  
الاشد و ذاندره کاشان میگردد که آن دلیل عقلی کجاست فاده تا بچوبش ثابت  
که هرگز آن دلیل ضعیف نیست و بغایت ایزدی دله عقلی هم بر مذنب اهل سنت تمام است  
تقریب این لال بر مذنب تشیع تمام نباشد چنانچه از بیان بلاغت تبیان موضع داده و  
طال زمان ایشان هر قدر که اسباب ممکن باشد کار رود اناج دلیل بر آنست که عوام فیری  
دارند چنانچه در مثل سیر آمده که الغریبه خواهد مراد آدمی یعنی محمول عوام همین است که نظر  
ایشان بر تن و تشش میباشد پس طول کلام بیش ازین درین باب اتفاق افتد و آنچه بعد ازین  
اند خدا که برای شیعه عوام و جناب الاخصوصا و اعطیسی توان گفت ابر چه برای الزام  
اهل سنت جمع می کنند بقدرت آفرید کار بر ایشان غلبه میگردد و بخیر و بویتم باید بهم  
حدیث وزارت فی السماء در اصول امامیه خود مرویست و مجلسی سجا نقل می فرماید  
ارشاد نمودند عایم و ارکان فادات که عقلی تشیعات محمد بن اهل حق داشت باعتراف

ایشان نهیدم کردید و ذکر عبارت انتقام هر چند موجب اطناست لکن موجب ولی الالباب  
 که برآمدن شیئی نامی را بود برهم در هم شد ازین نوع احادیث کثیره برای قلب این  
 از کتب شیعیه هم رسانیده نگاه میدارم لیکن این ساله حامل آن مباحث نیست بطریق  
 عبارت سر سر بلاغت را ایراد نمودم تا سماعین ناظرین بوجه تفصیل بفهم کنند که آن  
 بلند آهنگی و بالا خوانیها که کار رفت همه شش مایل بی معنی است اگر اجل مهلت میدادند  
 از بادیه کربت و صیبت نجات می داد جواب نقض این ساله را نیز بر دو سکت احبابی اوقلا بی مز  
 میگویم و داد معارضات با مثل سید هم اهل حق را باید که از ته دل و صمیم قلب عای تحری  
 و نیم شبی مشغول باشند اکنون آن عبارت که در رساله رابعه است مفصلاً باید شنید که  
 خالیا حسب الموعود و موضوعات احادیث مزبوره را ثابت میسازم فاما حد  
 الوزراء الاربعه فکفی بافا بعض ذکاء الافاضل من المعاصرين و ضعه بطلانه برناو  
 حیث قال لا یخفی علی من له حظ من الانصاف و شیمیز عن الاعتراف ان ستمه الوضع مکو  
 من صبه هذا الحديث منها اثبات الوزیرین من اهل الارض لکل نبی من آدم الی عیسی بن مر  
 علی فینا و علیهم السلام که میل علیه المحصر المستفاد استفاده ضربت من عنوان الحدیث اغنی  
 ما من نبی الا وله وزیران الخ و هذا لا استقرار بنی صعب حسن طاعت و فلا بد ان سال من القی  
 یضو هذا الحديث ای الرجلین من حال الامه کانا وزیرین لا تمیل لاسحق و یعقوب علیهم السلام  
 فعلم ان ینوی اسماء هم و او صافهم و هذا فی غایه الخفاء بل اخفی من الغفار و منها ان  
 جبرئیل نبی معنی رد و ایا مشترک بین الانبیاء قاطبه فلا وجه تخصیصه بنفس المقدسه کما

سن الاضافة في قوله واما وزيرى من اهل السما فخير لى ووزارةه يسكن اهل كابل  
 العقل فضلا عن النقل نعم لو قال من ملك اوله وزيران كان له وجه وان كان هذا الخبر لا ينفع  
 استقرارنا قص فضلا عن استقرارنا فما هذا الا قياس النبوة على الملكة وفساده من اهل  
 وفيما افاد هذا الفاضل الامامى مندوحة عن بيان موضوعه هذا الحديث لكن چون نجيب ابن ادر  
 بزبان فارسى بجهت عموم نفع نوشته است نسبت است که چنين برنگار دکه در حقيقت بخود از  
 افاد و فضل ممدوح و بمنزله تفسير كلام شان باشد پس مستتر باد که كما اشتهرنا اليه سابقا  
 رسالت و کار سلطنت فرق بين السمار والارض است باد شاه است بعاجسته نيز ياد  
 محتاج است معين و مشير چه اگر بالفرض شخصى سياد و سفيد روزگار ديده و گرم سرد  
 چشیده باد شاه شود بعد حصول منصب سلطنت او را معاشرت با فرق متفرقه خلوت  
 هر صاحب طلبى و نيرسد در کو و بر زن و نميگردد تا از زبان مردم حالات مختلفه بشنود  
 و پنجتم خود و قايع ساخته بپسند و باعث بصيرت گردد و تجربه که موقوف عليه نظام امور  
 دنياست حاصل سازد و نماز حکم باباء الملوك الذين يبعون السلطنة بالميراث ولا يعولون  
 من البربريون بىرون باعين ما هم و يسمعون باسماهم و طاک امر انيکه باد  
 بهر صفت که باشد بشير محض است و مبتلا غل شتى مبتلا و بمقتضيات طبع از شهرت و غضب  
 عايت طبعى ارتمس مناج و ما کمل ملائسن ياد و از احاد الناس بهنگام پس و از روز و سبيل  
 صاحب راي و باد بابت گزيرى نيت اگر نباشد کارش رونق نميگيرد بلکه تثبيت نميگيرد  
 بخلاف انبياء و رسل که لهم اندوحي باني و مؤيدان تبايد نيز داني هر محضه که رو ميدهد و بر

که در پیش میکرد و صلوات بر محمد و آل محمد و بر ائمه اربعین و بر سید عالم و بر ائمه  
 نبی میباشد که بصیانت ربانی از آن تجاوز نمیکند پس رسول زینهار محتاج و زیر پوشش  
 اگر صلوات بر محمد و آل محمد و بر ائمه اربعین و بر سید عالم و بر ائمه نبی و بر ائمه  
 نیست چنانکه از قصص انبیا ظاهر است که انبیا بیکه مأمور بچهار دین و دو سلطنت ظاهری و  
 نهشتند مثل ابراهیم و اسماعیل و یعقوب و عیسی صلوات الله علی بنیاد و علیهم جمیع انوار و خلقه  
 همراه خود نمیداشتند و حضرات سید زینهار سیمیه و ارباب اندازند مکررات و شاد و هم  
 فی الامر و سبطه لک عن قریب حلیه الحال فی ذلک ایضا مگر چون گفته اند که حب الشیء یجلب  
 جلاب محبت شجنی نه غشاه بصار بصیرت شان شده است که برای پس انبیا چنانکه از  
 نشان محبت نگرفته اند باینکه بی مبالاات شجنی خصوصاً ثانی بنین الانبیا زینهای جناب  
 رسالت مآب قرار داده اند حتی که دکتر العالی یدم که عمر همیشه جناب سالک خطاب  
 افعلا لافعل میکرد و حضرت سیمیه و حضرت سیمیه و حضرت سیمیه و حضرت سیمیه و حضرت سیمیه  
 اند خود با الله من لک و حیرتم که اگر بود و نصاری این احوال را سنده کلام خود با آورده  
 انبیا از البصیق خنق گرفتار سازند و طبع کنند که از انبیا معلوم میشود که معاذ الله  
 عاقلی و ریاست پس بوده اند که بجناب خطاب طبع است و زیاده طبعش مخمور بوده است  
 که بقولون دیار عرب تسلط میکنند و بعد وفات شان ببط ملک در زمان خلافت  
 شد بجهت ثانی شد که بعضی در عهد اولین هم همین خلیفه بود چنانچه حدیث مروی فی کبریا  
 بران لالت دارد و هو یخرج الاقوع والبرقان الی ابی بکر فها لا جعل لنا خراج البحرین

ان لا یجرح من فی منافع فعل وکتب کتاب مکان الذی یختلف عنهم طلحه بن عبد الله و اشهدوا  
 شهودا منهم عمر فاما انی عمر بالکتاب و نظرفیه لم یشهد ثم قال و لا کرانه ثم رقی الکتاب و محاه <sup>ففضله</sup>  
 و اتی ابابکر فقال انت الامیر ام عمر فقال غیر ان الطاعه لی فسکت انتی و بذل الحکایت نظیره  
 تمزق کتابة سیده النساء فی امر مذک فلا استبعاد فیها بعد ادعای التامی عمر حوالی سکنت <sup>بنها</sup>  
 نمیتواند داد باجمعه محل انصاف است که هرگاه حال این باشد که برکنشکوی بکزی نسکین <sup>بکزی</sup> بکزی  
 شوهرش حی یزدی چنانچہ نفس قسیرا دل است یعنی قد سمع الله قول الی تبارک فی  
 زوجها و تشیک الی الله الایه نازل شود و علی هذا القیاس پس امور مخطئه که بنای شیوع  
 بر آن بود و کمرو حی نازل نمیشد که حاجت بوزیر و شبر باشد و ازین است که برای انبیا <sup>صلوات</sup>  
 فحوای این حدیث مفسری زر انبوده اند و منوهم نگارده که ادعای م وجود و زرا منبر له شهادت  
 تنی غیر مسموع است زیرا که در وقایع ماضیه هرگاه اصلا روایتی متضمن وقوع امری <sup>که</sup> باشد که  
 عقلا و منهم المليون اذعان بعد م وقوع آن میکنند فقط حضرت موسی حضرت سلیمان <sup>علیهم السلام</sup> علیهما  
 و زرا داشتند بلکه حضرت سلیمان سلطنت ظاهری همه عالم هم داشتند و زراست صف <sup>حیات</sup> حیات  
 الله عنه متعلق بسطنت بود پس بر حفظ بر احباب موسوی و دین که جناب <sup>صلوات</sup> راون خدای  
 جلیل باین لفظ ذکر فرمود مگر برکاتیکه اندک تر عرج از مرتبه عامیه کرده اند ظاهر است که زرا  
 حضرت بارون مثل زراست سلاطین بلکه و زراستیکه ماثل زراست مزبور <sup>شخصیت</sup> سنیان بجای  
 میباشد زنده بوده است جناب بارون نبی و معجوت من الله و شریک امر نص قرانی بوده اند  
 که بادل علیه قوله تعالی و انی بارون یوحی فی منی لسانا فارسیا معی و ایصد فی انی <sup>ن</sup> فانی

یکد بون فال نشد عضک بانیک و محل کما سلطانا فلا یصلون الیکما بامنا انما ومن اتجکما  
 الغالبون فائش انیک انیمه خواش خایس سوی و حضرت موسی تسبیح و جنایان  
 تابع بودند و حقیقت این وزارت بمعنی عانت و شتراک در حیات و قایم مقامی جانی  
 بعد المات ان لم یوف بارون علیه السلام قبل موسی دهست پس اگر سلاف سنیان  
 حین وضع هذا الحدت وزارت شیخین مثل وزارت حضرت بارون میکردند <sup>نفس</sup> <sup>مکرم</sup> <sup>مکرم</sup>  
 در باب خلافت شیخین نمیشد بلکه هیچ حدیثی نص دهست بر قایم مقامی انیمه و شتراک  
 الیها بام نبوت که حالیا و پرده میگویند و درین بر کلیم میگویند بجه و اعلان میفهمند بکلمه  
 بحکم و الله ثم نوره هزار حدیث سنیان وضع کنند مگر با حق بر زبان جاری میشود که  
 بنقل حدیث تنزل خصاص این منصب جلیل را باستانی خصوصیت نبوت برای  
 مرتبه بارونی اعتراف کردند و لا یشرعون بلکسا و تجابون از آنچه گذارش میفرست  
 میکرد که جواب از وزارت که سید نور الله شوشتری در احقاق الحق این خط داده که  
 یکی میباشد و این منصب مخصوص امیر کل امیر است علی حسب النظر الجلی است و الا بلین <sup>مین</sup> <sup>مین</sup>  
 شتراک لفظی است لا غیر و بدل علی عرفت علیک من کن وزارت امیر المومنین علیه السلام  
 لوزاره السلاطین التي بدعوها لشیخهم القاطن حمة الله علیهم یوم الدین فی التفسیر <sup>الکلام</sup> <sup>الکلام</sup>  
 الرازی فی تفسیراته انما و لیکم الله استند عا <sup>الارسل</sup> <sup>الارسل</sup> من ید لایخیه المتادی بحجبه سلونی <sup>قل</sup> <sup>قل</sup>  
 تفقه و فی اعطاه منصب الیها و فی وجبرتم سیر باید که آخر علما میسندیم فضلا و کمالات  
 تعصب اثبات تفصیل شیخین چه قدر با ایشان از راه می برد که متفوه کلماتی میشود که



بسو قسطایه نسبت داده آید غرق عسرف و مقربوت حقیقت خجالت کرد و کسی ازین  
 حضرات از جانب این سبکین پرسد که بر آسمان کدام سلطنت و حکومت تعلق بنجاب است  
 بآب است و نسبت امور را بهم بی وزیرا امکان نیست که جبرئیل و میکائیل سلام علیهما  
 علیهما و زارت نبوی هستند و کارگذاری میکردند و کدام کدام کار فرمائی نباتیه علی السو  
 متعلق بملکین مغربین امور آسمانست و در ذات جبرئیل علیه السلام علی خلاف دستور الوفا  
 عهده سفارت و وزارت هر دو چگونه جمع شده مگر اینکه سفیر از جانب شهبان علی الاطلاق  
 جلت قدرته و وزیر سرد را بنیاد بوده باشند و فات النبی الابطی ای مثل شنجین جبرئیل  
 میکائیل هم بر منصب آسمانی متعلق بنجابت سالن آب بالا صالت فایزند یا چون شنجین  
 قائم مقامی مصطفوی یافتند از راه قدیم پرور جبرئیل و میکائیل را بدستور بر عهد زارت  
 در سماءات از طرف خود منصوب و سرافراز فرمودند و کوشیده از سوی اعتقاد خود  
 باشند طبع توکار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز بر داختی و اگر کسی نسبت  
 صوفیه بر دستشک خود ساخته بگوید که جناب سرور کائنات مطهر اتم خالق عالم و مالک  
 ارضین و سماءات اند با غضای نظر ازین که این قول محقق هیچکس از تبعه شریعت مصطفوی  
 نسبت اشکال نمیت که اینجا تخصیص ب سربور عالم نسبت نبض بیت هیچ نبی بوده  
 که دو وزیر در آسمان باشند یا شنبی ایچا جی نبی سربل که رسالت شان مخصوص  
 اقطار ارض بوده است و در یک زمانه متحد و هم بوده اند آیا هر واحد سلطنت کل سماءات  
 داشته پس طرفه تنازع در اتبای یک زمانه لازم می آید و الا قابل به تخریمی می باشد

بایستد و حد و مملکت مقرر باید ساخت و نیز معلوم نیست که بعد انتقال از دار قیاس سلطنت  
 سماوی باقیست یا نه اگر کونیند باقی است عجیب اجتماع سلاطین میشود که عرصه سماوات <sup>نیکی</sup>  
 میکند و اگر کونیند که بعد وفات از عهده سماوی هم معزول میشوند این خیلی بدیع <sup>است</sup>  
 که تا بدارد دنیا باشند سلطان <sup>است</sup> و ات هم باشند و هرگاه بسماوات برسند گرفتار عزل <sup>گردد</sup>  
 و اگر نصیب خنای مبتلا گشته بگویند که نه انبیا سلطنت افلاک دارند و نه وزرای <sup>شان</sup>  
 نسبت <sup>انوار</sup> آسمانی می نمایند پس همه این شور و شغب لغو میشود و این سلطنت و وزارت <sup>مثل</sup>  
 سلطنت بادشاه حال دلی و وزیر را میگرد و فتعود بانه من بده الهفوات التی <sup>مضمون</sup>  
 هذا الحديث المختص بالفقري بل بده الامصحات يلحق ان تصحك عليه الكشكلى الى آخر العبارة  
 بطولها بعد نقل این ترجمات که هنوز ناتمام است اباحت بسیار و اعتراضات بی شمار  
 از خاطر خاکسار جوش میزند و شبدر قلم هم نوسنی یکنه مگر بهر حال خود را از <sup>این</sup>  
 حقایق و ادبم خامه را از جولانی باز داشته بر چند حرف قصر میکنم که منتهای <sup>احادیث</sup> مضمون  
 ماثبوت وزارت برای ملائکه مقربین خلفای اشدین است که قدوه اسلام و مسلمانان  
 اند و منزلت ایشان تالی مرتبه نبوت شده و انصاف بشر و معلومه ما است درجه <sup>از</sup>  
 ایشان گشته بخلاف احادیث رفضه و اقوال قدماى ایشان دلالت بر آن دارد که <sup>است</sup>  
 اعتقاد بوزارت حضرت خدیجه کبری برای جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم  
 داشتند و وزارت انجناب مقصور بر ذکر و دیگر شروطی نیستند بلکه <sup>از</sup>  
 اندک استغفار بهوید میشود که در وزارت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اسلام هم <sup>در</sup>

اگر کتب قدما بهم نرسد حیات القلوب مجلسی از مقام هجرت شریف باید گشت و بهر دو وزارت  
 مذکور نصیح کرده و روایات شیعه را در عدم ایمان حضرت ابوطالب و فقیه وزیر خفیه <sup>صلی</sup>  
 علیه و السلام بوده اند نص قطعی خواهی یافت اینک تفاسیر شیعه خصوصاً تفسیر ابو جابر و در آن  
 شیخ کلینی امور از اعلیٰ تفسیر است و موجب بصارت و بصیرت گمان برده رجوع کن بسوی علم مقام  
 الاطباء فاعلم و یا اولی الالباب علیا تعرض نتایج این مکتوب و نقل بکبر مکاتب با انضمام ضمیمه  
 پنداشته باصل مطلب بیکدیگر و میگویم آنچه در باره خطبه شفقیه ارشاد نمودند که نامی عن مطاع خلفا  
 ازین خطبه مستفادست و در بنیاب منتهای نامی امور همان خطبه واقع شده و قریباً <sup>است</sup> و فی الغسل  
 و لیکن عن غریب می آید که اگر فقط نقل لغاتش در کتب غرائب حدیث بکار نشود باید بدین <sup>است</sup>  
 اما بنیست اصل کرد و چنانچه از کلام نورالدین حسین که از مطالع کتب استنبی الکلام این شکل  
 سران برده و خود را بر طریقه هجرت سپرده خواهی یافت انشاء الله تعالی سبحان الله کلام حضرت  
 علامه دبلوی پس سره العزیز جابجا نگذیب صحت این خطبه میکنند و ایشان میخواهند که باین <sup>است</sup>  
 زبانی انتخاب صحیحش را اثبات رسانند جز آنکه ختمال حوسل نسبت نام چاره دیگر نظری آید  
 و ازین است که فایده و سابقا و الشان یعنی نورالدین حسین که در خود را باین عوی مشغول <sup>است</sup>  
 که خدام و الامتزلزل را از غلطات نجات کلی بخشد برین امر بهی گاه خواهد کرد و ناگذاشت  
 بلیغ خواهد نمود و تجدید و تدکیر بعمل خواهد آورد و فقیه خطبه فاطمی رضی الله عنها که حاشی <sup>است</sup>  
 فقیر بعنوانی سرود است که اگر اندک انصاف را استعاره کنند گاهی شش بران بسیار  
 و از عطا با و عنایات خالی کائنات که بحال ذل کمونات مبذول است آنکه با وصف عدم <sup>است</sup>

فن انشاء عبارت کتاب کور را با انهمه ضحامت بجوانی بسبک تحریر کشیدم که با وصف کسر  
 شدن اهل خلاف بمقتضی حسیح آن لفظاً و معنی خبر لفظ منیب چنین درین کتاب که سلسله  
 آن تا چند سال متحرک بود و نظر مخالفین پدید آمده و حال آنکه در اینجا لفظ مستخلف بطبیع است و مستخلف  
 کسی است که کسی ایجابی خویش نشان پس حیرتم که انکار از استعمال الفیض و آنکه در بنقام مستخلف  
 مناسب نیست چه معنی داشته باشد و حال آنکه مراد از مستخلف ذات حضرت سرور عالم  
 مراد از نائب حضرت امیر المومنین اند و مستخلف منیب جایب از کتاب نور الصالحین خود  
 و المنة لله تعالی که بعد از تعرض بخلط فحیر خطا می فرستاد و گفتند که واقعی صله  
 نیابت یعنی آنکه فتنه گردانند و در باره ازاله الحفا فرمودند که بسیاری از امور در آن جو در کمال  
 الزام سنبان می آید محکم محبت و ادعای محض است بسم الله همین و همین میدان با جمله بعد  
 متبع کتب ماسیه که در چند سال نمودم تمامی شکالات اولین آخرین قوم که مانند جذریم و عقد  
 لایحل قدر پیدا دهند و نظر احقر اوین من نسج العناکب می نماید هرگز مجال ندارند که هیچ  
 و حدیثی سنی از الزام دهند و بشمول غایت لم یزلی بهر حال بر قلب اعتراض اهل قاف آدم  
 و اگر فاضل جامع معقول و منقول خود را از مباحث سائقه کلیه بتخلف نهاده باشند باز اگر  
 کنند و بمیدان مصاحبت در آیند و از اینجا معلوم شد که مصراع شتوی قمرش مباح است و  
 چگونه رجوع کند که با اتفاقاً حادث فریقین بحر طعن جای می دیرسد و بر سختی خویش که نماند  
 بر عارضه بسیار سازد و قرار یکدیگر مکتوب و یکدیگر مولو بصاحب منیع المناقب عاوی الفضائل  
 و حایر الفاضل عالی و دوان جامع الکلمات المکنه لنسج الانسان مجند و مکرّم و الموجود

دمت نفتم استیاقی بقرب حضرتکم شرح لایتم بالقلم لهذا العبد بلیغ مراتب نیاز  
 بکذا اوشش عامی بردارد در حینیکه داعی آثم با نگرانیها دوچار و چند صباح بیشتر غرضه  
 باستعلام حال خیر مال بگهوار سال داشته بنقه رافت تا تالمعه و رود و فکنت ده خا  
 افسرده را با فہام و نہیاط آشناساخت و وجہ تبط و شفقت جواب دریافت اگر مژد  
 از عارضه لاحقہ طمانیت بخش نمیکرد و خیلی آسیدہ میشدم کہ ہر چند دولت ملازمت ملازمان  
 ہنوز نصیب من جان نصیب نہ ہو مگر نہ راجح چکیدہ خاصہ فادت را بلاغت پر ابا جامہ  
 ہزار تفصیل را از نظرمی افکند یافتہ ام کہ جناب را ایزد بسیار بخش مجمع حسانت و جود  
 کمالات ساختہ و وجود مفیض البرکات درین ماندہ از مقتضات و برای خیر طلبیہا صفت  
 اشتراک نوعی فی و بسند تکلیف کہ دوای شنی از وحدت صنف و اتحاد ملت با ایزد  
 لازمہ تہاب شجرہ نبوت و امامت جمع باشد فزادہ عمر کم و اقبال کم و تشریف برد  
 بکو کہ پور ہر چند بعد یافت ناگوار گذشت مگر تصور کامیابیہای ملازمان کہ مدبر کائنات ہست  
 از منہ بطرز دلخواہ پیرایہ طہو نیجت باعث سرور و خجف از چند صباح ثبات و سکون خواہد  
 گفتہ ام کہ بعلقہ ماندہ در صلح الہ آباد سہ سال است کہ بنلام گرفتہ و چون موافق سابق ذمی  
 وار سرشخان مشہور است در مصارف قبض و خل کہ بصلابون دم و از قلیل کوشش ہرچہ  
 حال حاج تازہ وارد اطنع صراحتہ خلاف قوانین مخیرہ آن سرکار حکم فسخ بنلام کردہ  
 رجوع بصدر عدالت نظامت کردہ میشود اگر خدا نا کردہ فصدہ اش کمال ماندہ و دیوہ  
 و در خیف منی ماندہ فامد خبر حافظ و ہوارحم الراحمین رسیدیم بر جوابات ارشاد ان سب

که بنده انصاف از کوی دراک نماند بستم که اشکال جواب تحریر ناصب در نیافتد با ششم این  
 که بنده ابتدا بخرید دلائل خلافت امام مطلق و خلیفه بر حق علیه الصلوة و السلام کرده ام  
 و بسوزرد کلامش پس است انداخته چه اولاً که مقاسات آلام روحانی که حسیه  
 بسبع سامی خورده باشد ضعف قلب بهم رسیده است بمطالعه کتابش اگر اعضاء خود  
 خفقان اگر سکاره است غیظ و غضب با عجز و زبونی میگیرد و این امرار نفع هیچ کلام  
 که این معنی می افتد و درین تحریر که تمرینی حاصل میشود بعد ازین تشریح و توضیح که این است  
 و ثانیاً هرگاه کتابی بسبب ضعف فاضل و منافع مرقوم می که دال بر وجوب خلافت و امام  
 و معایب خلفای جور که مطلق صلوح آنها بخلاف باشد تالیف شده در نظر بسندگان و قضا  
 و حریف را چشم نموتی در کار میشود و بعد اگر جواب ضعیف هم هست سبب ضحکه میشود و این  
 هم منرد بودم که خصم امور جدید بالتمام نوشته من اگر فاسد گفته را عاده کنم کسی متوجه  
 باری بقای باری حلت قدرته بخاطر رسید که رجوع به بیاض ابراهیمی نمودم و پنج جلد از  
 بعد حذف مکررات که بمقدار قاموس باشد در آن بسید سخن که هرگز تاول نکرده بنظر آمد  
 شدم و زمانی در انتخاب و فهرست گذشت چندی میکند که از آن فارغ شدم و مستعینا با  
 دست بخامه زدم تا اینوقت بمقایسه عرض طول تحریر ناصب مجدد و نوزده جزوه دادم  
 بملاحظه ترتیب کرده باشم و چون مواد بسیار است غالباً که از سنی جز متجاوز بلکه چه عجب که بچین  
 و انشای املاست کتابی خواهد شد که در بادی النظر خود مادم بنیان تسنن بنظر خواهد آمد  
 مگر حسرت و افسوس بسیار دارم که اگر قریب خدمت <sup>مخلص</sup> می شدم دعای الهی میسر میشد با فاد

و اعانت خدام ازین عهد و کما یغنی برون می آید چه آنچه من می خستم در جناب یافتن و غیر  
 تا بهی که مسافت هم بعید شد و الا آنچه تمیض می رسید و تا حال پنج شش خبر نظر ثانی نموده  
 ثانی رسید و باشد و پیشترین تمیض است اول بخد مت فرستاده بعد اصلاح طارمان <sup>کلی</sup>  
 می نمودم و وجه ارسال جناب قبل و کعبه رسید میر نصرت طلبه العالی محبت عقیدت و  
 استناد بعضی و ایات سوم در جای تنبیه بر اعلاط و دفعی که جناب مدد و توجیه است  
 که بالفعل عبارت از بحث امامت مانده است کمتر دارند فقیه اصولی بی نظیر و از هیچ  
 غافل نیستند لیکن چون پس عدم فرصت که مشاغل هزار بابا آنکه در عنایت جواب که از دست  
 خاص معمول است در دفع نیرو و دگر در حصول مقصود و در پیشود و در حضور که از تحریر کلیه پنج  
 ارسال نه شده ام و بعضی مقامات که بخد مت عالی فرستادن راده دارم معنی حتی کاتب  
 صحیح نویسن موجود نیست و عشره محترمه هم عنان گشته رسید بعد ازین انشاء الله المستعان  
 ارسال میدارم ملاذ الامر صاحب بزعم بنده شباهت تاریخ کو یا نیست که اعداد الفاظ موجود  
 این اشخاص این میکنند مکرر توبه دادن تاریخ گفتن از دگر سری نمی آید این امور در کتاب  
 همه موجود و بنده که چندی بخیر می دیده بودم بر خود میسر زیدیم که بر علم انیم بعضی اعضا  
 چنان بوده اند که بجز معصوم علیه الصلوه و السلام هیچکس از عهد جواب نمی تواند آمد  
 سجدت سنن مذہبی است انجان باطل لا اصول که آنها اثبات مذہب خود در نهانستند  
 آری نقض بر مذہب ما از کتب ما که شروع شده است عجب نیست که اغوای شیطان <sup>کرد</sup>  
 و ترز زلزلین از مطلقین بیکانه سازد چه سواد اعظم اسلام همین و کیش همین و مبرک اسلام

در کتب ائمه و اهل بیت که در لامل عقلیه و قلبیه بر ثبوت حقیقه مذرب ما قائم اعضا لی که  
 در مضامین بعضی احادیث و تطابقی بعضی مبرویات شان انجمنه آنچه خدام از زبان  
 نامصب نوشته اند یا لطیفانی شده که تا و یافتش همان نسق سلافش دارد و هم معلوم شد  
 که عادت کلمات دارد که از روی و نا محفل معده الدوله مغفور رسیده و پیش از پنج  
 شش سال بنده نامش هم نشیده ام انحصار آنچه در جواب است یا علی کفایت از زبان  
 الناس فی الآخرة و رغیو فی الدنیا و اکثر الترات کلاما و احبوا المال جاجا و اتخذا  
 دین الله و غلاما مال الله و لا قلت انکرکم و ما خیاروا و اخیار الله و رسول الله و الدار  
 و اصبر علی مصیبات الدنیا و مو ایا حتی الی بک انشاء الله تعالی فقال صدقت اللهم علی  
 کفه خبلی ما مربوط معنی صبر کف نفس مسلم کما از حضرت غالب کل غالبی مقابله ناکشتن و بار  
 و قاسطین یکدام امر کف نفس واقع شده که صبر را کف نفس تعبیر میکنند و انبقر در هم دیده که  
 حضرت انکرکم و ما خیاروا و فرموده اند مکرر که همین است که معر که جل و صعبین واقع شده  
 معر که هر دو ان باز در صد جمیع عساکر و مهابی نهضت بر سر معاویه بودند و انچه در بار  
 خطبه شقیقه گفته بنده برای همین عرض کرده بودم که همچنین جواب شنیده بودم ثبات  
 لغات حدیث بنویسند و همتا و صحت لغات از حدیث ذکر بسیار از این میباید که آنچه  
 مستند از اصل حدیث صحیح تر باشد و کسی بنویسد گفت که مثل این اثر در بار زده گفت بنده  
 بکلام مجبول سید رضی یعنی خطبه شقیقه نموده و همه جا گفته باشد که فی حدیث علی  
 علی و همچنین نام کتاب فی حدیث فلان فی حدیث فلان اکثر آن احادیث در کتب معتبره



هم موجود و محمد الدین فیروز آبادی که و توفیق کلامی نیست مطلق خطبه شقیه را در لغت شقیه  
 خطبه امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفته و بنده که اعتراف شاه عبدالعزیز دهلوی اصعب <sup>خطبه</sup>  
 نوشته اینمعی از اسرارش بود که بمحمد و می عاشق علیها حب خودش و نمیدرشدش <sup>گفته</sup>  
 بودند و او شان بمن سجد از زبان آنها می آید و ند که اشکالی ندارد لیکن جسد احاد  
 در چنین مقام خصم کی قبول میکنند کفیف که مشار الیه چند روز است که قضا کرد و لیکن  
 بعد کواهی بن شیر محمد الدین حاجت کواهی گری نیست و قول فصل این است که اگر پای <sup>الصلوات</sup>  
 در میان باشد از حدیث غدیر و قرطاس فدک کدام دلیل بدیهی الدلالة زیاده خواهد بود  
 و سرگاه در جواب اینهمه از دراز نفسی باز نمایند باز در کدام سخن توقع سکوت توان داشت  
 آری اگر سخن تجدیدی دارد و موجب رغبت موافق و طلال مخالف می افتد بانی نامی <sup>محمد</sup>  
 بعضی علمای ماک خلع الغدار راه میر و نذیر بعد اثبات صحت حدیث شباهات علمای <sup>سخت</sup>  
 سرانجام کرده خواهد شد مگر بالضر و ارشاد شود که مرزا محمد با نذرانی گریستند و چو  
 بوده اند و کدام کدام قضیف دارند و حدیثی از نهایی مسطور است درین سخن باید بود  
 که مگر این گونه دقیق در حدیث مجبول از علمای آید و آیا این حدیث بر مدعی دلیل <sup>کامل</sup>  
 و مساوی بعضی مضامین خطبه شقیه است بانه و محمد الله که بنده و کم و ذکر روایات <sup>مفید</sup>  
 از دیگر کتب سوا سی باض غیر مشهور را آورده ام چنانچه روایی از واقعی که حال <sup>فی</sup>  
 و تعصبات غیر متزن عیب نظر آمده نیز برای تعصبات خاطر ملازمان موقوف ملاحظه  
 که بعد چنین وایت در غصب خلافت چه شبهه آدم بر اینکه بعد اثبات شیخ <sup>تجدیدی</sup>

و صاحب مودة القربی باز سبج ما باریاد مرویات آنها بیکارست و خدام نصف اهل  
 قسطنتین ثبوت تشن آنها را قرار داده اند پس مرده باد که بنده تشن و ثوق تشن باشد  
 بر آوردم که انکار بدیدی را که چه رهنیت و الا جمله مرویات آنرا سمعنا و اطعنا کویان  
 قبول سازند چنانچه در قرطاس علیحدہ مندرج ازین تخصیص و ثوق محمد ثوب منصف  
 او ثابت که باطل است محمد بن جافط عبارت از محدث است المختصر حرف خدام که اسامی کتب  
 عرضه دهد تا شاید بعضی ملازمان چشیر میسر شود بنده را القدر بابا بنیاشفت دست  
 کرده است که نذر پیرین میکنم و نه حسرتش در قرطاس حسب الا با عرض میدهم که اولاجبات  
 هر چه نامتر بدست مرفش بنده دهند که شاید برای صحت نسبت کتاب امامت و سیاست  
 باین قسبیه بمرسانند هر چند از مشهورات است مگر بعد انکار مسکرو و اتنی می باید و بعد اثبات  
 اینمغنی علاوه بر اینکه نصف مذہب سنیان از سنن ثعلبی باطل میشود و تمامه ملت سنیان را از  
 اینکه کتاب امامت و سیاست تابع این قسبیه است باطل انکارند و در وثوق این قسبیه  
 محال کسی حرفی زند مگر چون طحا و مجبور خواهند شد انکار نسبت این کتاب سوی این قسبیه  
 کرد چه در این کتاب با صرح بیانات جور و ظلم اول ثانی و اخذ عجب بجز و عفو مندرج است  
 و غایب شاه عبدالعزیز این قسبیه رشید نوشته اگر بر و است کتاب امامت و سیاست  
 کفیه و انکار نسبت این کتاب با و نمکرده باشند تا بالا التزام و لیلی بر می آید در نیمه و غیره تابع  
 نجس نماید و همچنین احادیث بسیار مفید در مودة القربی که کتابیت مختصر و بنده را  
 درج و منقش ریشبه نمینوا اندک گفت که در فحاشات الانس و مو لو حی می سار الیه را از اولیای

و جامع علوم ظاهری و باطنی و ملاقاتش با چهار صد ولی نوشته است مگر اگر دست کتاب سوزی  
 کلامی سازند شیخ قوی دست نیست و در بیاض ابراهیمی مینویسد که علی اکبر اردشیر  
 برای شاه جهان تاریخی تالیف کرده در آن ذکر مود القربی است مگر تعلیق الحال الحال این  
 نایاب تر پس تفحص این معنی هم ضرور اگر برای نعم الاتفاق در باب سند صحیفه کامله <sup>انفقه</sup>  
 متمنی است که جای بروایات شیعه بر آید که کدام محصوم ما بعد سید الساجدین صلوات  
 علیهم بروایت ابن عمیر ذکر صحیفه فرموده اند و اگر باشد اینقدر هم مغتسم که در نالیفات  
 شیخ سفید و سید مرتضی نگرانی ازین کتاب است طلبا باشد تا جوابی تواند شد و بعد ذکر <sup>مطلوبه</sup>  
 نوشته اند و کلام فخر رازی عدم انعقاد بعیت تا موت سعد بن عباد و پس سفید است کونا  
 خلافت بر عیت اهل حل عقد نهاده باشند مگر مدعی حقیقت خلافت بکبری بر اجماع <sup>مستند</sup>  
 این باب بالفعل عرضه مینویسم و اما در موقوف خود مینویسم و امر حزقیل نیست که سبط و مجد <sup>فیه و ابواب</sup>  
 مشارالیه را بنی اسرائیلی هر اریسل و هم نام موسی آل فرعون حزقیل بجای مملک  
 معجزه و قاف نوشته اند و غالباً روایتی به ام که از آن ستفاد است که همین که شخص  
 مکرر که انتقام باز بنظر نمی آید جرات بر اندراج نمیکند مع هزار روایات فضیلت نفس <sup>ل</sup>  
 بر انبیا و رسل کریم هم رسیده است فلیف بر عمر و بکرو آنچه از بودن بحکایت ملاوت <sup>تکلیف</sup>  
 بنی العیله در کتاب فضل بن شان قوی بود چه عرضه دهم که بنده کیش روز و خود  
 و بیابان رنجی که از فتح نیلام مانده دشته ام این رنج بنده را کم از آن رنج نبود <sup>منه</sup>  
 ملال آن بود که هیچ بر سنیان نمی توانیم کرد و اگر یک اعتراض مشترک الورد <sup>شد</sup>

باشد بلکه ریج و طلال ازین است که چنین و است قطع و قضیح در کتب امامیه نسبت بخاتم  
 الانبیا یافته شود که بنائی بن ابریم میزند و اگر جناب کار بفرع عصا میگردند و در  
 مسبوط متضمن این افعال نوشته بودم لکن شخصی از ارباب صحبت مرزا کاظم علی صاحب  
 مغفوری که پیش بنده اند نقل کردند که این ناصب مدتهای دراز خود را شیعه قرار داد  
 پس بدین شخص علی مغفور رضی الله عنه و غیره علمای شیعه در فیض آباد و لکنو صحبت نمیدادند  
 دشت و بامر از صاحب مغفور نیز روزی فقیر محمد خان در از نزد جناب مغفور مرزبان  
 و سوال ازین و است کرد که مرزا صاحب مرحوم از کتب خود جوابی دادند که طرف  
 نخل شد و جواب مرزبان نقل را یاد نمود مگر اینقدر که این حرف بطریق مستفهام است  
 از زبان نبوی برآمده و در حرکت مذکور است که بی در دست نبوی که بر زمین  
 اگر انیت جواب تو نیست و الا سخت مشکل اگر نامبرده مفصل نقل کرده باشد بالقره  
 اشعار رود که بنده خیلی تلویحاً و فرستادن عرضه از راه لکنو موجب وصول  
 دیده بخط مستقیم روانه کردم که بر داک انگریزین احتمال تلف نیست خدا کند که مجد  
 و راجی آنکه دو کلمه رسید بوم الوصول رقی کرد و هر چند اصاعت اوقات با برکات  
 است مگر اکنون که این مستهام را خود کرده عنایات فرموده اند اینقدر باید در عنایت  
 رقایم عنایت ضمایم مجوز نباشد تخصیص که بنده محتاج اعانت بشدت هستم از راه انهم  
 نفس مشکویم بلکه جناب را در دهند دیده حقیقت و افعی عرضه میدهم که بنده علمی ندارم  
 مسائل ضروری بصوم و صلوة محفوظ نیست از علم اصول فقه کلیه نابله آری حکم امام

رکب فخر شایسته البته که سلیقه تحریری بنیاد بخشیده اند که مطلب را بر کفنی و شوخی و استهزا  
 کرد و گاه است که سخن از سخن حریف بر می آرم و در کز هیچ زیاده بجز آرزو مند بیجا  
 دهم ظل را فت محدود و دامن از التماس باقیانده یکی آنکه از تاج الحکار عالی آنچه بعین بیان  
 فیه باشد اگر ضحاک متی دشته باشد برهنگی ذاک و الا در ذیل مراسلات شفقت شود و  
 بنده بر وایت تقدیم شده بودم که مولوی عبدالحی و مولوی اسماعیل یکی از بنیادین  
 روایت در دین انداختن امام حسن علیه السلام مقرر صدقه را و ارشاد نبوی که کس  
 اما تعلم ان الصدقه حرام علینا خواند و مقصودش بیان مکرر دشمنی او بود که تم  
 سوال کرد که درین چه فضیلت است بر بعضی مجبورانه جواب داد که نه علیه السلام کان  
 فی سن الصبی اللوح المخطوط و در بیاض این عبارت استند الی فتح الباری مندرج مکرر  
 در مقام که دیده شد بر نیاید و بنده را کمان می افتد که بکتابی دیده ام مکرر نام و مقام  
 از فکر افتاده اگر دروغای خیال ملازمان باشد بالضرور اشعار و و که اعتراض بس  
 دندان شکن برین حدیث متفرع میتوانست آنچه فواید عظیم ازین مکتوب  
 جدید مدبر امد بر اهل فطانت و هوشیاری پوشیده نیست مگر برای عوام  
 بعضی ازان فواید را بعبارت واضح شرح بیکم باید شنید که مزین مذہب محدث  
 بنص قطعی فسر نمودند که جواب کلام فقیر سخت مشکل است و از اینجا که حال کتابت است  
 یو باقیو ما زیاده تر متجلی میشود و تجر و زبونی همدوش بعد از ساطع آن خبرانی هم  
 میشوند و این جابجایی و عاجزی عموماً بر همه کس شامل فقط حضرات ائمه معصومین

عظیم جمیع ازین حکم مشنی شده اند و آخر راسی صواب است حضرت سلاسله المراسم  
 باین وادی کشیده که جواب کنیزین خلایق را موقوف دارند و اول تصنیف رساله  
 امامت بلا فصل حضرت امیر المومنین لرم الله وجهه مشق سخن و تکمیل این فن نمایند و نظر  
 عوام که لیاقت فهم و ادراک ندارند ثابت شود که کتابی ازین طرف هم تصنیف شود و نزد  
 مصنف مشنی الکلام رسید بعد از آن اگر فرصت دست دهد و زندگی وفا کند بخواست  
 ضعیف پردازند و مشهور سازند که جواب کتاب تصنیف کردیم و از اول کلام این  
 علمای اعلام اینهم بود یکشته که استغفار ناقص آن کامل العیارتا به بیاض براسپیست و  
 بعد ازین انشاء الله تعالی اینهم دریافت میرسد که جامعین باین صوادی بدستند و  
 و فطن نبوده اند فاعثه و ابوالی البصار و از ملاحظه این مکتوب حال حضرات مجتهدین  
 لکن غیر طشت از بام است که اقدم و اول ایشان خویشاوندی دارند که در عدد موفیقین و  
 محسوب شوند که در خاطر جناب والده ماجد ایشان وقت تالیف این حق ناچنین است  
 ملت نه تنها ملائک شاخوان او که جن و بشر بر قربان او و سید میر نصاح را که  
 شهرت ایشان از کجا بجا رسیده مردان میدان میدانند و در شهر دمه خود برابر  
 نور الدین حسین که نور الدین جهانگیر بادشاه دلی خواجه الله حسن اعماله بعضی از بزرگان  
 شانرا عبرتگاه خلایق ساخته بود کسی انمی پسندارند و درباره تالیف منتهی معتقد  
 اینست که از آغاز تا انجام مباحث جدید و امور تازه در آن بقیه قلم آمده که کتابها  
 سلف از آن خالی است و مسامی و دیگران از علمای شیعیان متاخرین ساطع اولین کمر

مجلدات بیاض بسیار کار آمدنی است و همه حیرتم که هرگاه حال جامعین آن القنی است چنانچه  
 بعد ازین مفصل می آید انشاء الله تعالی دلش پیشش بالیقین است باشد که اگر آن  
 محدومین ایشان بر ای کتاب کمتر گمانی می بود تا هفت سال ننگ و عار را بر نفس خود  
 علی روس لا شهاد قبول نمیکردند که لا یخفی و انیم از بیان علمی بهما می یاد و شکار است  
 که مقامات اعضاء اشکال که در کتاب سنهی الکلام بر زمره امامیه وارد گردیده است  
 در کتاب ایشان موجود است و لافی و کزانی و طوای آن قوع نیافته و الحمد لله علی الامور  
 اگر الشهور و مرد الدهور و اگر حسرتی را از ان دایات و حدیثی را از ان مرویات در  
 اسفار خویش قبل از رسیدن کتاب مسطور میدیدند بر ناموس شهب خود می لرزیدند  
 انصاف باید کرد که بعد از دیدن کتاب این همچنان چه اعتقاد قلب اظهر من طرق شده  
 باشد که صاف صاف آن زبان نمیفرمانید و چگونه حقیقت حال را اظهار نمایند و کشف است  
 بر دارند که مکتوب الیه مردی از جانب است که نه او را دیده اند و نه با او هیچ معاط  
 در سابق و لو بالوساطه هم رسیده و او هم از خصایق شیعه بجان آمده از نامی  
 مضمرات قلب چگونه او را خبر توان داد و از اینجا قیاس کن که باز مر مخلصین خود که کوشه  
 معاطات دینی و دیر می آویشان دارند چه گفته باشند پس بعضی از اند بزمین که حال  
 شان نوشته اند یکی از افراد بلکه رئیس ایشان خا نصاحب انحصار خوانند  
 بود و الحمد لله که ازین نحر بر انیم بجه که سعین جابگیر که برای خطبه تشقیه غمراز  
 بکنت لغت دست زنده تکیه و توسلی ندارند و حال این خطبه را در کتاب ان لعین

عن بصیر العین بعنوانی نوشته ام که بعد از ملاحظه نامش این خطبها نام آن خطبه ها  
 هم بر زبان نخواهند آورد و نامستدلال و تسک باین دلیل ضعیف چهارم رسد و از تفسیر ترجم  
 علمای خویش آنکه برای خدا شنید در باره صحیفه کامله کاش کتاب شیخ و سید القدر  
 صاف عیا نیست که در دستند آن بابا می از ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم هم بهر چه سید است  
 و کریان میباشد این است حال زبور و انجیل الهی علیهم السلام تا کتب دیگر که از سرتا  
 بر اسمی آمده بدی استند چه رسد و معلوم شد که مطاعن بر ابرقصة فک و مساوی قضا  
 و در امانت بلا فصل حضرت مرقفوی مانند حدیث موالاه که قصه غدیر خم عبارت از است  
 بزعم ما سیه دلیلی نیست و از کتاب کبیر کترین که نامش آنقا بر زبان راندم حال انیمه امور  
 بدانسان باید فهمید که مخالفین بعد از دیدن کترین مطاعن احادیث برای اثبات دعای  
 خویش و بالجان بغایت باری از باب سر بار است کما لا یخفی و هرگاه شیخ ثعلبی از کتاب  
 بحار در ظهور است پس قشرب او بنا بر استتار و تقیه وقوع یافته باشد و بعد از شیخ  
 اقوال علماء در تراجم او قول فیصل است که مرویاتش اگر مطابق اصول اجماع افتد فیها  
 فلا یجانبها و حال پیدا کردن شنید برای کتاب امامت و سیاست از کتب اهل سنت  
 بعد از این معلوم خواهد شد که هر چند در جهات سه هر کسی ابرای بن امر ما مورد مذکور  
 سخن همین است که طبع کترین یا آسمان و دیگر ندهندت زیاده از دیگر و در بار  
 کتاب مودة القری بعد از آنکه که دلیلی قوی با عتراف خود ندارند و آنچه از نجات مولود  
 جامی روح می آید زینهار بکار نمی آید و از خاتمه مکتوب عیان شد که خوب کتب ما سیه



ملک الغرائق العسله شال است و رواة واصحاب المذاهب این قصه را بعنوانیکه طعن و تسبیح  
 قدما و متاخرین شیعه یونان و ما زیاده میکرد و وار د کرده اند و برقیه حمل خوا  
 کرد و قهریم ازین جنس عزیز الوجود در رسایل قدما ی شیعه چیزهای بسیار دیده ام  
 انشاء الله تعالی در در رسایل دیگر جمع کرده منجست حضرت مخاطب شکست میبیند  
 و الله ولی التوفیق باقی ماند امر حدیث که بواسطه ملا نورالدین حسین از بنده پرسید  
 و بنده را احوال تقیه او در آنوقت خبر نبود و این مرحله بغایت ابرزدی خفا  
 باید در همین وقت بدون محنت انتظار طی میشود انشاء الله تعالی پس آنکه اعطیات  
 مجدده الهی که بر حال این مخلص است آنکه بعضی از کتب که از سر کار د و لند استعا  
 کر فتم یکی از کتاتب نورالدین حسین برآمد و چنان میدادم که آن مکتوب جواب  
 خط است از ملاحظه اش عیان اید شد که آنچه جناب متوقد خبر جواب فقیر گفته اند  
 سجوی نمی آرد و تقریر این حقیر هیچ تقدیر رد نمیشود نقل تمامی مکتوب می نمایم لغیر  
 و امان نظر باید کرد و کوشش اصفا باید شنید مکتوب نورالدین حسین  
 اکراما دی بجا اینجا خالصا بقد ریس السککین انیس المخلصین المستغنی  
 عن التوضیف و التبیین دام الله قبایلهم بعد از تسبیحات فراوان نیازهای  
 که حرفی از آن کتاب را در دفاتر طول نتوان گنجاند تا بمکاتب عرفیه چه رسد  
 دهستان اشتیاق را در نور دیده بکارش مختصری از مهمات امور که خاطر طای  
 ملایر باد را که آن تعلق دارد بکارها هم آغوش اکتفا می نمایم که نامه است

**بیت** حروفش چهره آرای گلستان سطورش و نهای سبستان در می  
 درین سواد رسید که از جعفر باز انتقال یکانی رود داده بود بعدد و روز که بخانه دو  
 به بعضی از تقریبات رقم شخصی از اجانب در آن محفل ذکر تجسس فاصد و برشتن ادبی  
 مطلب میکرد دست بر زانو زدم ولیکن باینهمه شرف و افسوس نشویشهای دیگر که پیر  
 خاطر محبت امتداد زمان میکرد دیدن بکن مبدل شد و دریا فتم که شاید جناب را از آنچه در  
 باره فرستادن جلال صحیفه با اطلاعی کرده بودم از یاد فرستادم بحدی که این نخل دوست  
 بکن رفیق نه نشاند چه گویم که چه شتبا با مبطالعان دهم باری بفضل ایزد  
 نگر اینها جمعیت و کامرانیها مبدل شد و معلوم کردید که بغایت ایزدی همقرین صحت  
 اعتدال اند لیکن بجهت بعضی از امور که متعلق بعلاقه مانده باشد نظر مقتضای بشریت  
 دارند اصل حقیقت این است که جمعیت خاطر و اطمینان باطن ظاهر در دنیا که محل نگر  
 تکلیف و ابتلاست از قسم محال است و چه خوش گفت هر که گفت **بیت** مطلبی کرد  
 از سینه همین از او بود ورنه در کج عدم آسودگی بسیار بود چون از نیرین کتاب و  
 تافه و در کتب قدیمه حکای شایین و شرافین اندراج یافته که هرگاه پیرش اینها از هر  
 طرف هجوم نماید و ابتلا و کلفت بغایت قصوی کشد منتظر رافت ایزدی نماید سواد  
 زیاده تر باید شد و بالیقین باید داشت که اکنون آب رفته جوی آب **بیت** بهنگام خنجر  
 مشو ناسید که از ابر سید بار داب سفید فیریم بار ما تجربه کرده بلا نقول حافظ  
**بیت** هر چند آرزو دم از وی نبود سودم من حرب المحرب حلت به الله الله

برداشته و اینهم چند بار بر فقیر گذشته که چون مسرت و جمعیت از حد گذشته که غم  
 و الم در خاطر پافشارده اکنون چون ایام جمعیت از مدتی رفته و انتهای بلا و ابتلا در  
 بنص قطعی و آنهم باین تاکید و تکرار فان مع العسر یسیر ان مع العسر یسیر امیدوار است  
 و احتیاج باید بود شکر رسید مرده که ایام غم نخواهد ماند چنان ماند چنین نیز نمی ماند  
 آدم بر مطالب دیگر که اهم هماست الله الحمد که آنچه بخاطر جناب مرتکب شده از صور<sup>علیه</sup>  
 فقیر بوده که تا کنونی بطول و عریض اثبات آن است جناب امیر کل امیر علیه السلام  
 بحال بسط و تفصیل بعنوان شایسته مرتب نشود بر کتاب ناصب بجهت امور معلوم<sup>صلحت</sup>  
 ثم الحمد لله ذلک که چندی از اجزای آن فراهم شده اکنون که این مرده جان شش غم  
 زده بفقیر رسانیده فرستادن آن خبر بهین طریق تفسیر بر ضرور رسانیده هر چند  
 آن دارم که حاصل مطلب هم توانم رسید مگر انشاء الله تعالی مهمات ضروری را هم گذار<sup>شده</sup>  
 بنظر مناظره از آغاز تا انجام خواهیم دید و در هر مقامی که تردد راه خواهد یافت از جا  
 مخالفین باجاث و اعتراضات اعلام خواهیم نمود مطمئن باشند و چنان خیال فقیر باشد  
 که سابق از این اجاب پیش آمد و موجب تمنی علیه حریف کردید خدا و زودتر از  
 نویسانده و در حقیقت بهین طریق در گفتو ابلاغ نمود و باشند که وقت فقیر در میان<sup>خبر</sup>  
 بسر میشود دیگر آنکه مصرع بارها گفته ام و بار دیگر میگویم که بخمال فقیر باطن<sup>بیت</sup>  
 شعله بفت مجله صغیر و کبیر است و معلوم نیست که کدام جلد نزد جناب است و کدام  
 مقصود از این استفسار بهین دوست که شاید بقضای من و جد فقیر را دستیاب شود

تا هر چه از نظر سامی آتی ماند فقیر مطالعات آن پرواز دکه موجب ثنوبات و ترقیات دین  
 است و از نتایج اعلام از سامی کتب تصویب درین دوز با یکی آنکه معارف ابن قتیبه  
 درین شهر از همان روز که نامه والا نزد فقیر رسید تلاش کردم و بخیال آمد که درین  
 مجموعه عفا خواهد بود مگر چون شب در روز سامی کتب مطلوبه بایر کسی از خواص  
 و خوشین بکار بطوریکه کلام میگویم شخصی از سکنه مضامین اعظم که قبول کرد گفت که  
 من ای تو این کتاب را طلب میکنم بخیال آمد که تا جوشن نزد بنده نرسد رسید نامه نامی  
 نوشت منت خدا را که درین دوز با جواب خطی که خود نوشته بود بفقیر نمود و بجهت آنکه  
 مغل بیک نامی محمد اراده کور که پور دار و کتاب معارف که در صحت چشم فلک سل  
 ندیده درین دوز یکی خواهم فرستاد این بزرگ که کتاب مزبور را برای مطالعه فقیر طلبیده  
 اگر اجازت داد کتاب را بعینه نزد جناب خواهم فرستاد و الا آنچه مطلوب خواهد بود  
 خواهم نوشت و تصحیح روایات بیاض که تعلق باین نسخه دارد بسیار آسان خواهد شد  
 آنچه از حال ناصب موجود بود و نامی سواد کتابش در روایات ماسیه که خاطر جناب از  
 ادراک حقیقتش سلیزید سخن فرستاد حق و صوابت بسیاری از امور بهمان پنج  
 شده که بر خصوص علیه السلام کسی کشف لمعاتش تواند کرد و کتاب ناصب درین  
 بر روایات ثقات سکنه این ملاوازد و سال رسیده معلوم شد که مقصود او چنانچه روایت  
 بمن اشارتی کرده بود از فرستادن اجزا در مدت یک سال آن بود که جناب بزرگ  
 بطلعه اجزای صدر شغول شوند و بهم برآیند و زودتر چنانچه نویسد و باعث تحریه

علم شود و الحمد لله که ناصب کما یفتی برادر خویش نرسید و این طریق از استاد و پیش  
 یعنی فاضل عزیز آموخته چه او هم کتاب خود را بوجه احباب خویش اندک اندک <sup>کشت</sup>  
 فرستاده بود و اصل کتابش اول نزد شخصی از تلامذه اش آمده بود و اینها در پیش  
 این کتاب اند چنانچه طالب کتاب معارف که مذهب امامیه دارند و بجهت قلت ایشان  
 درین اضلاع راه توریه میروند نقل میکردند که کبر احراری کتاب ناصب دیده در مذنب  
 افتاده و در حقیت مذهب شیعه علما آنها بخاطر شش ماه یافته بالجمله و فرستادن  
 کتاب امامت هر قدر که محبت رود بر جای خویش خواهد بود و دیگر آنچه از تصور فهم <sup>اصحاب</sup>  
 وضعف تاویل او ذکر فرموده اند مستبعد نیست زیرا که او حدیثی ذکر کرده بود که این قسم  
 محاورات دران واقع است بسبب بیان از فکر افتاد و بقیه تقریرش هم بسبب ضیق وقت  
 با بنیامر غفلت ادا کردم حالیا بعد از دیدن تمام الفاظ حدیث و اعتراض جناب <sup>بعض</sup> مجدداً  
 از مطالب یاد آمد و بطاهر چنان نمود که تا ویش قوی شد هر چند سراسری ادبست <sup>محکم</sup>  
 ضرورت خود را از ذکر ان معذور نمیدارد که آنچه بدین مقدس آمده بران نیز اعتراض <sup>کرا</sup>  
 متوجیه است زیرا که حرف خواهد پرسید که غایب یا مجموع خلق دارد یا فقط بصبر و شوق و  
 تمامی تقریر منتقل میشود که از حضرت امیر علیه السلام در مقابل ناکثین و منافقین و سطین <sup>کدام</sup>  
 امر کف نفس واقع شده که سب را کف نفس تغییر میکنند و اینقدر هم ندیده اند که حضرت <sup>ایم</sup>  
 الخ فرمودند مگر ترک همین است که در معرکه محل و صفین واقع شده و در شوق ثانی <sup>کجا</sup>  
 و چون حرف متوجیه است و بر احتمالی کافی بخلاف جناب که منصب <sup>دلیل</sup> هدلال

خواهد گفت که در وقت معاویه این امور بالاتفاق صدور یافته بلکه در احادیث معتبره  
 این چیز بار از خصایص بنی امیه گردانیده اند بخلاف خلفا از فلان و فلان که از دنیا  
 بی رغبت در گذشتند پس حمل آن بر معاویه باید نمود فان لاتفاق خیر من لاتخلاف  
 بلکه در باره یقین غایت مجموع دلیل خواهد آورد که فقط بصبر متعلق شود لازم آید که حضرت  
 امیر علیه السلام بر اوصاف سابقه یعنی ترک آن مردم و طریقه شان خستیدار خدا  
 و رسول تابش اوت خود باقی نباشند و موخلاف مذہب الفرقین پس مطلب جد  
 بر تقریر ناصب آنست که جناب امیر جواب دادند که درین وقت با آنها کاری نخواهم  
 و جناب از طریق شان خواهم نمود و خدا و رسول و دار آخرت را خواهم گزید و صبر بر  
 دنیا و هوای آن خواهم ساخت تا آنکه جناب نبوی لاحق شوم یا بجا از جانب مخالف  
 عرض کردم امید که اگر در این تقریر مبتات در ذہن سامی گذرد در بیع ران تقریر  
 و انقسم تقاریر که از بنده صادر میشود فقط بامر عالیت عظمی چشم دارم که هم در  
 کرم کرمب عذر خواه من باشد و آنچه در باره اثبات خطبه شقیة بطور الزام اهل حلال  
 استناد صاحب نهاییه و قاضی اول دلیل می شمارند بر منظر استحسان جلوه ظهور  
 ولیکن خدشه که در آن از جانب شان یکذر دهن سب که صاحب مجمع البحرین و  
 از شارحین ائیم احادیث ائمہ طاهیرین منقولند که در حدیث پنجم صلی الله علیه و آله  
 و سلم چنین واقع شده و حال آنکه آن حدیث اگر در مذہب ما مستند باشد اساس مذ  
 متزلزل کرد و مثلاً حدیث ان کن صواب و یوسف را بجناب نبوی نسبت دادند

و محسوس در ذهن شریف باشد که انجناب صلی الله علیه و آله وسلم تاکید فرمود که نباید  
 بگویند که امامت کند عایشه گفت که او رقیق است تا بخواهد آورد کسی بگوید  
 ان کن احرسیه از یناب که ارشس کردم حریف در کتاب طبع و دایمیه مفصل آورد  
 پس اگر راه نجات پیدا فرماید استدلال بخطبه مذکور بهتر از هزار دلیل الاستو<sup>اولی</sup>  
 درین اوان ترجمه سید مرتضی در کتابی از رجال سینه میدیم در پنج البلاغت و  
 قول نوشته یعنی شیعه مختلف اند که جامع ان مرتضی یارضی است و اینست میگویند  
 که بر جناب مرتضی وضع کرده اند بلکه دعوی جماع فرقه خود نمایند چون صدرا و  
 این کتاب خراب است معلوم نشد که از کیست مکر در فرنج و ما هر وعظیفست و بدین فقیر  
 مکرر است که فاضل و فیات ابن فیضیل را مجمل ذکر نموده وقت ذکر قول سینه لفظ قد  
 که دال بر تحقیق است افزوده غرض که تنصیب چنین شبهه راجع تعالی ذایقه عدل خورشید  
 که ازین تعصبات میدان ظاهر بسیار تنگ شده و تناقض اخبار رک جائز اینخراشه  
 از مدتی درین شال میبودم که جناب آئمه هدی اصحاب خویش را مثل موسی الطاق که درین  
 فن نظیرش بود و در از جدل و جدل و قیل و قال حکم منع فرموده اند و احادیث<sup>پیشتر</sup>  
 بلکه متواتر المعنی در یناب و روایه اکنون خاطر فقیر مطمئن شد و دریافت کردید که طریقی  
 مرحله کار کسی نیست جز امام معصوم حق تعالی دستگیر جناب فرماید که ازین منار<sup>کجا</sup>  
 آسانی بگذرند و چنان طور اتفاق افتد که کلام سامی از منع و معارضات و نفوذ  
 بی غبار ترتیب یابد و البته که حال انساب صحت خطبه مذکور بعجز مرد بلوی منفع<sup>منفع</sup>

در قی و اضطراب بودم که اگر انبیسم ستاد بکار خواهد رفت حرف انصوص قطعی غریب  
در رد آن قاست خواهد کرد و جناب را با قرابت خواهند نمود اکنون مطمئن شدم  
الضاف همین است که جناب فرمودند که بعد از قیل قال در حدیث غدیر و قرطاس از  
اشاعه چشم الضاف نباید داشت و تا کی جواب مهملات ایشان باید نوشت و آنچه از  
مرزا محمد نازند رانی است فساری فقه تحقیق نیست که ایشان از متاخرین اند  
کتاب رجال و کتاب صغیر و کبیر و بسیاری از رسائل فقه و تحقیق احادیث از ایشان  
یا دیگران مانده است کتاب ضخیم هیچ المقال فی تحقیق احوال الرجال نام دارد چهلین  
ضخیم در فن رجال در مذہب خویش ندیده ام من بعد از اثبات تنسب طبعی قدر است  
یا فقه که عبارت و اشارت از تعبیر آن کوتاه است اکنون مرده فتح و ظفر جناب خدا  
عالی مقام مبارک باد معلوم نیست که ناصب در کتاب خویش شیخ او را از کدام کتاب  
نائب میکند جناب در سبک اول کتاب معتقد ثانی تجسس فرمایند و آنکه درباره این  
حرفی چند از قلم تحقیق چکیده حقا که بفرستیم رسیده از و کو هر تحقیق سفینه نیز که بعد  
بودنش در فقه تسنن نامی مذہب و ملت ایشان زیاد دارد و خشت ترا ایشان بسو  
زیرا که در کتاب امامت و سیاست که فقیر در زمان سابق بمطالعه خویش آورده این  
درین کتاب بعد مناقب سیر فلان فلان صدش تقریب انکار بیعت اول از جناب  
نص غیر فصلی فسر داده و آنچه در آن یاد کرده هستهای از روی اهل حق و سلف درو  
ایشان است حتی که اینهم در آن مندرج است که چون آنجناب ازین گروه ما پوشش نماند



جناب سیده و محبین علیهم السلام را بجهاد گرفتند و نزد انصار برای طلب عاقبت  
 العیاذ بالله که اهل قضاوت همه متفق الکلمه گفتند که اکنون کار دست و دست کار  
 رفته الی غیر ذلک من الروایات پس بطلان محلی منسوب استحدث آنها بعد ثبوت امور  
 معلوم شکلی و دینی نیست لیکن باید فقیری آید که قدای سنیان در توثیق بر قسبه  
 بعضی تشیع و بعضی نصب لیکن منسوب منصور همین توثیق است که بکار جناب اید کوغیر  
 دهلوی و راشعیه قرار داده گفته باشد که این کتاب بقیه بیکر است که منشأ این  
 کرده اند و اصل معارف نزد او باین قسبه منسوب است و معروف طبلش آنکه ابراهیم  
 القباس مردم کنایی تصنیف کرده و معارفش نام نهاده و آنچه در باب شمس کتب  
 اند نصب العین است اکنون آن وایات که تصحیح آن از معارف مطلوب است همراه نقل  
 اجزاء مطلوب با ضرورت عنایت فرمایند که در رسیدن معارف نزد فقیر هیچ تردید  
 و غلبه آنچه در منشور سیوطی نسبت کرده بودند بر نیاید و آنچه بر خلاف تصریح جناب  
 باشد پس گذشتن از آن بهتر است بلکه وجوب و آن وایات دیگر که در تفصیل جناب  
 علیه السلام از اینها بکار آید هم نزد فقیر مرسل شود تا در وجه دلالتش تامل کنیم سبب از این  
 قسم باشد و آنچه در باب ملک الغرائق قصه سوال فی نعمت ناصب جواب مرزای  
 مبرور نگاشته اند این وایت دیگر باشد و معلوم نیست که جناب هم این وایت را  
 در کنایی از کتب امامیه دیده اند یا فقط زبانی ناقل شنیده و آنچه من رسیده  
 آن وایت هم بهلوی روایت طبری است که علامه تفسیر حمل کرده اند پس ناگاه جواب

دندان سکن بهم نرسد در مقامات دست بر تقیه نزنند که هر چند نرو الا الالباب مصیبه  
 ندارد مگر عوام تنزل میشوند و این از جمله وصایای فقیر دانند و انشاء الله تعالی  
 فرصت دست میدهی حدیث تفر را از کتب تلاش کرده بخدمت سامی مرسل میکنم  
 که بر آردش مطابق مثل مشهور هم خرما و هم ثواب است بعد از نماز عصر از جوم کا و بزرگوار  
 دست برداشته بزیستن این سطر مشغول شدم مطالب بسیار هنوز باقی ولیکن وقت  
 مغرب در رسید لهذا کلام را ختم کردم و جناب از استماع این خرافات باز داشتند از  
 فرصت خود بگویم و چه نویسم که گفتی نسبت کاچی کور که به پور و کاچی اضلاع آن میباش  
 زیاده از این چه کلفت افرایم حق تعالی و ساو و آرای بیت و اجلال از بالنی الاهی  
 و اله الامجاد سلخ صفر نوشته شد دیگر آنکه در خطوط و عرضه های سابقه که در بوسه شگل  
 اتفاق افتاد که در شش اده بودم که اکنون نشان خاص بازار و حویلی دار و نه معلوم و نام  
 شخص معلوم مرقوم شده باشد جناب هنوز نشان کوچ لا کنج مینویسند و از خطوط احباب  
 معلوم شده که قاصداً که همقرین جیرانی میشود و سرگزنامه و الا بر خط مستقیم سوی  
 ابلاغ نفرمانند زیاده از این چه کلفت افراید از عنوان این مکتوب غایت بگو  
 نیز کال نور علی الطور است که در کتاب سبتهی چون امری صعب و متعصب است خوب کرد  
 که موقوف هستند اول استعداد و وقت خود را تا تلف رساله امامت باید آید و بعد  
 بخواش جرات باید نمود و عبارتش که سابق ازین احباب را پیش آمد از خود بیان کنند  
 این بگویش خاص عام پیرانند که دستگیران قدیم مثل محمد الزمانی و مولوی محمد علی

آنچه گردن باعث غلبه مولف مستهزی موجب معلومیت خالص صاحب جامع فضایل بی انتها  
 واحمد است که ملا نورالدین هم تصدیق خباثت آن لب کشود و گفت که نزدیک قلب و حکم  
 دین حیران و آیات که در کتب مایه مخفی و مستر بود و تماشای درستی درج شد  
 حق و صواب است و خبر معصوم علیه السلام بر رد کلام صاحب تهی مقدیر نثار و دهر  
 کتاب و رومی بنده دست از مذمت شیخ میشوید و از مضیق آن حادث و روایات  
 نجات میجوید و درباره حدیث معلوم تقریر خباب لما ذا العلماء عظماء و قتلوا و فانیکنند  
 مفصلا درین مکتوب استی و ازین مقام و مقامات دیگر چنان بالیقین معلوم شد که آنچه  
 مجمع الفضایل برای سالهاست جمع کرده بودند و عمدت همسکات خود را نزد اکبر باد  
 فرستادند و خواهند که ملای مذکور قوت و ضعف دلالت آنرا در یاد قابل آن است  
 که در رساله مذکور ذکر کنند در جواب مستهزی که عیص است زینهار و فانی تواند کرد و البته  
 الحق علی لسان نورالدین که بر تقدیر ذکر خطبه شقیه که مبنای آن ذکر لغاتش بکتب لغویین است  
 نه روایت محدثین اشکال عظیم مذمت شیعه را بر هم میکند و آن اینکه در صورت حادث  
 مجمع البحرین ابرسر و چشم میباید نهاد و حال آنکه حدیث آن کتب صواب و یسیر و نیاید  
 مسلک شیعه را مستاصل میکند و ازینجا معلوم توان کرد که او کتاب مستهزی کلام میگوید  
 فهمید و مضامین آن میتواند رسید بخلاف کتب الفضلا که مطلقا هرگز بی نمی بزرگ  
 حان خطبه شقیه که مخالفین با درباره غصب خلاف تشکیک و بر تانی بهتر از آن است  
 ندارد چنانکه دانسته و هر کس ازین فرق بافتخار تمام بران می نازد و بعد و اشک

می باله نابد لایل دیگر که پای چوبین و سخت بی کلین است چه رسد بهر حال اما سیه نصیب  
 مجال و تنیکه میدان قیل و قال خبی سر سیمه ساخته که ره بجای نمی برزد کلف و تاز  
 ولن ترانی و بلند پروازی از اینجا است که خود حضرات ائمه هدی علیهم التحیه و الثنا  
 مومن الطاق را که با عتراف علمای جال در شطنت شهره افاق بود و نظیر خود در مژ  
 اثنا عشر به ندرت بر وایت مجلسی کار از مناظره سنان منع کردند و نور الدین این قرا  
 کرد و ما بن برکان که از معاصرین کثرین اند و لبهای ایشان یافت عقبه موسی من الطاق  
 ندارد چه گفته آید و در ادراک حال صاحب منج المقال مانند او و ستفصار اسمی  
 دیگر که شرح بعد ازین خواهد آمد است خا نصاحب من البحرین نام خود را بدست نواله  
 اکبر آبادی سپرده اند پس مثل اهل هند رهن آمد که حق الله و پاک ذات الله سبی خدا و  
 خدا کار رسول غافل نهو خدا گو بهول یعنی زبان حال و مقال این عیم المثالین بیت سر غم است  
**بیت** در بر این طوطی صفتم داشته اند هر چه سنا دازل گفت بگو بمکوم و غفر ب  
 از فضل مکانیب دیگر اشاره و صراحت بخاطر ناظرین سامعین حالی میشود که هر چند چنین  
 ندا کردند و منادی کردند اند و لیکن کسی از خوشی و بیکانه و نزدیکی دور ازین عهد نشنا  
 که کتاب امانت و سیاست از ابن قتیبه است و سر این معنی میدانی یا نه که حضرت ابو  
 و الا تمنان چرا اینهمه در بهر ساندن معارف بی تاب پیدا دارند و هر کسی را بر بهر ساندن  
 می گمانند و آن سرگرم هم درین نزدیکی بر بهر کس انگشدار میشود که بنحو اینست که قدما  
 شیخ محدث را که آغازش از عهد الله بن سبایه بود دست کما فی رجال الکشی یافت

و نام چندی از اصحاب رسالت صلی الله علیه و سلم بتاسی یسعی از کاتب علمای دین و فقهائین  
 بر زبان زند و نشان دهند که آنها شیعه و مومن پاک بوده اند و این امر تائید است  
 نیست که کسی در گروه اهل بیت اظهار و اصحاب کتاب این بیهوده است و دهنده باشد و کفایت  
 با عراف علمای اهل حق همچنین انتساب کتاب ماست سیاست بسوی کسی در کبار علمای  
 محسوب بوده و ثبوت قصه تقیه بر هیچیک مکنون خاطر عاظم است از کجا و تاسف و تهنیت عدم  
 ثبوت این چیزها از کتاب دیگریم بوضوح می بخشد و انشا الله تعالی و آنچه در باره جزیه  
 بنجیل شریف گذشت آنهم مطابق واقع نیست فهو کایناب لا اغوال کما عرفت من الملکوت  
 بحجت لا مجال لهم ولا مجال و الحمد لله الکبیر المتعالی نور الدین بمقتضای فرمایش نام خود  
 اندک فطانتی و حسن اشغال دارد که جناب مستطاب را بسبب کمال اختلال حواس و  
 مستهیمه لایق آن نمی پندارد که قوت و ضعف ادله دریا بند بنا بر آن آیات و احادیث  
 و ادله را بر افضلیت امیر المومنین از انبیا و مرسلین خود و طلبیده است و صاف صاف میگوید  
 که بر ذہن و دکا خجی و مغرور نباید شد و اینهم از کلامش مثل نیم روز روشن است که قصه  
 ملک الغرائق العیسی در اسفار سبعه بعینها موجود است و حمل بر تقیه هرگز مناسب نیست  
 سز نزل شیعه خواهند شد و از بنجا حال تخر و تحقیق ائمه عظام امامیه مثل علامه حلی و غیر او  
 بعد نقل قصه مذکور علمای اهل سنت را با وجودیکه جمهور ایشان حکم بضعف بلکه حکم بوضع  
 کرده اند و زین شیخ و تهجین گرفته اند مانند صبح صادق عیان میگرد و اینها که شنیده  
 نتایج مقوله که ابا دلی بود که غنیمت دهنده برای تفصیل اجمال اصل خطا برادر کردیم چنان

بقیه و حاتم صل کتب کوش کن از طرف امور و عرایب دهور که علامه زمان و  
 بعضی از دروغ زنان که مثل دیده دو بین و خطا میکنند و در لاف و کذاف شهرت و  
 او را از ثقات نمی دانند و من یکد و بار در باره دهانیدن چند روپیه که منتهای از روپیه  
 سفارش او بخدمت مرزا صاحب موصوف بعمل آورده با سعاف مرشد و اخته بودم  
 کوش نهادند مگر چند ماه میگذرد که من قصه ملاقات و صحبت بهای در ابا جناب شان  
 بخدمت مخاطب رفیع المکان که وزیر در شای تقریرش از این قصه مجمل کرده و گذار  
 تا انجام عرضه دادم و بتکذیب راوی پرداختم و جناب بخند می قرار کردند که در  
 فی حد ذاتها خود موجب ظن بهم نبود با تحقیق رسد الغرض حاشا که من گمانی واحدی از  
 اسانده خود از حضرات امامیه که یکی از ایشان یعنی جناب محمد ملاذی عطفت بنا  
 زبده الکاملین جناب مرزا فتح علی صاحب دام الله عطا فهم بغایت ایزدی بقید حیات اند  
 و هنوز در شهر لکنو بدار و علی سکر مرزا حیدر صاحب خدمت مرزا محمد تقی صاحب اباد  
 تشریف میدارند و دو بزرگ از آنها داخل مره موات اعنی جناب اسال العلماء و رئیس الفضلا  
 میر خف علی صاحب سر آمد اذکیا و حذاق اطباء میر نواب صاحب اه توریه و قیاسیه و شمس  
 بلکه با هر یکی از ایشان موافق استعدا خود قبل از سفر دلی و ملازمت علامه بلوخی را  
 منجحه و هم بعد از آن چنانکه باید در غالب اوقات مناظر با یکدیگر که تفصیلش را مناسبت  
 و تحقیق این امر از جناب استاد اولین دام الله عنایتهم بغایت آسان است و هم  
 حفاق این امور از قد و عتبه و سان ضرایح مقدسه ائمه اطهار و اسوه اطباء و

بعضی حکیم میر محمد صاحب و حکیم میر علی صاحب که هر دو فرزند سعادتمند هستند سوم اند که کتاب  
 و بعضی از کتب در صرف و نحو از سن تحقیق کرده اند و ستفاد نمایند و بی تکلف به پرسند که فلان  
 کلامی قریه و پرده دیگر مذہب نموده یا همیشه در باره نشن مشهور و معروف بود تا جلیاب  
 خنا از روی کای رزیده تر برفت و اطمینان بی حصول انجامد و هر چند سن نامدی در آن  
 اندان بعضی مرزا صاحب موصوف حاضر میشدم و لیکن از روز اول جناب شان حال بد  
 فقیر میشدند و این معنی را اکثری از فرزندان ایشان که در آن صحبتها حاضر شده  
 و با من ملاقات دارند تکبیر میدادند و اکل این ماجر از اینها نیز آسب است و کاهی من  
 همراه خویش نبرده ام الا روی برادر دم حاجی سید میر صاحب که بظنانت و کاه و کاه  
 دارند و از مدتی چون حال اخلاق ستوده و خوشیانی حسن اعتقادشان بجناب علامه دلو  
 در باره فضل و بلاغت می شنیدند و شائق لقای فرحت انما بودند چنانچه برادر موصوف  
 محاورات بلیغ و بیانات فصیح و انواع محامد صاحب تحفه بکوشش شنیدند و از غایت  
 انبساط و سرور کویا بر زعفران رسیدند و برین امور او شان کواه عادل فریاد  
 بهادر و فدا الله لما یحب و یفرح را تکلیفی ندادم مگر روزی ایام مرض الموت شان  
 که بر عیادت رفتن ضرور بینماید والا بعد وقوع واقعه و مسجوح سانس و از آن  
 شانرا اسکوه و در دل سامی عقده باقی خواهد ماند فرمودند که بالضرورت خواهیم رفت  
 بعد از نماز پیشین و دید بعد بکد و لمح من میرسم از اتفاقات تقدیر آنکه من بخدمت مقدس  
 شان حاضر شدم و جهان یافتیم که مصرع اگر ماند شبیه ماند شبیه دیگر نمی ماند و بعد

خانصاحب منتظر بودم که بیک ناکاه حیدر بخش خدمتکارشان رسید و بکوش من گفت  
 که ایشان سحر شده تا بدروازه یی کنج رسیده بودند که ناکاه استیلای گرمی بیجا  
 صفرا و مزاج خود یافتند ناچار از نشاء راه برگردیدند عذر مذکور بیان کردم برخاستم  
 آن فی ذلک لثکری لمن کان له قلب و الفی السمع و هو شهید و مکذیب <sup>تبعه</sup> بالاکاذب و هو منه  
 لیس بعد الغرض انتساب توریه و بقیه که راوی این کس میفرمود و حیدر آنکه بخوبی با  
 شیخ بوعلی بن سینا بقلم آید چسبید یکبرخیال نسبت رباعی کفر جوینی کراف آویخت  
 محکم تر از ایمان بن ایمان نمود در دهر چون یکی و آنهم کافرا پس در همه هر یک مسلمان  
 و بکانه چنان اسخ است که بعضی از متفین را بدین ادبی کور را برین اقرار تخریب  
 و الا تصور نمیشود که شخصی بی جهت و بی سبب از سایر طبقات انام اقدام بر آن کند  
 مخفی نماند که عوام طلبه شنیدن ملک الغرائین علی استیخروا این بود که این ماجرا  
 پس ای رفع تشویش ایشان در اراک حقیقت جوابیکه راوی بحجاب مرزا صاحب معظم  
 نسبت کرد آن و اب را که در افادات فضل بن ذان جو دست چنانچه دست می گذشت  
 جناب مستطاب القاب روایا سیکه نزد نورالدین ستاد ذین و اب را که هم مطابق بود  
 فضل بن ذان بشهادت اکبر ابابیت پیشکش نمودند تا حال فوت و ضعف اللش در پادشاه  
 و انفاطش این است که بنده را پاره از تاریخ طبری بهم رسیده و در وثوق طبری کسی را  
 کلامی نیست شاه عبدالعزیز باطمینان آنیکه نسخه طبری باب است ظاهر ترجمه است  
 و تابع شیعو گفته نکرد و طبری بحسب عنوان این و اب را نوشته اما را می سول



صلی الله علیه وآله وسلم تویی قوم عتبه و شق علیه مایری من سبا عتبه هم ما جا اهرم بن  
 منی فی نفسه ان بایه من الله ما یقارب بنیه و بین قومه و کان سیره مع جبه قومه حرمه  
 ان یلین له بعض ما قد غلط علیه من امرهم حتی حدث بکک نفسه و تمناه واجبه فانزل الله  
 اذ اسوی فلما انتهی الی قوله تعالی افرانیم لآل و العری القی الشیطان علی لسانه لما کان  
 یحدث بنفسه و یمنی ان یاتی به قومه ملک الغرائق العسل و ان شفاعتین لقرنیه و در این  
 عبارت بعد سجده رسول الله علیه وآله وسلم و سجده شکر کنین رضای شکر کنین  
 امر و انتشار این خبر بنویسد فاتی جبریل سول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال یا  
 ماذا صنعت لقد تلوت علی الناس ثم لم یتبع به عن الله و قلت ما لم یقل کک فخر  
 الله صلی الله علیه وآله وسلم عند ذلک حزناً شدیداً و خاف من الله خوفاً کثیراً فانزل الله  
 و کان رجلاً یغریه و یخفیض علیه الامر و یخبره انه لم یکن قبله نبی و لا رسول منی کما منی لا ا  
 کما حب الا و الشیطان قد القی فی امنیه کما القی علی لسانه صلعم ففسخ الله القی الشیطان  
 آیة ای فاما انت بعض الانبیاء و الرسل فانزل الله عز و جل و ما ارسلنا من قبک من  
 و لا نبی الا اذ منی القی الشیطان فی امنیه ففسخ الله بالقی الشیطان ثم یحکم الله آیة  
 فاذهب الله عن سبیه الحزن آمنه من الذی کان یخاف انتهی پس مقام حیرت بلکه و  
 که درین عبارت از روی لفظ و معنی چگونگی تقدیر بهره استفهام انکاری توان کرد  
 مرزا صاحب که بعضی و فراست همقرین و در چگونگی خلاف بدایت و لی چنین  
 گفت ما حضرت سر کرده اذ کیا آنرا محضی برای خویش تصور بلکه تصدیق کردند و خبر

موضوع مهمل را که بکلی نقیض قضایای اقیعیه محمول و محصور و بسبب ان نسبت اقیانیه  
 از مرکبات ناقصه بود بلا نظر صحیح و مستقر ان تمثیل از باب حجت طافه خود اذعان نمود  
 اگر قرق این است که این وایت در نسخ مساطی که محرف و مبدل است برآمد بخلاف  
 فضل شیخ ذان که امامیه افادات او را بجا نداشت دل خریدار اندک لایحقی علی المتصفی  
 شاه عبدالعزیز دهلوی جزاء الله خیر فقط ترجمه را بشیعه نسبت نمیدهند بلکه به تحریف و  
 تبدیل کتاب عربی نیز حکم میفرمایند جناب والا چون تحفه اشاعریه را نمی بینند یا کینه  
 عبارتش معاذ الله نمیرسند این بار بهمانسانند که از کلام صاحب عدم عبارت ترجمه معلوم  
 نه نسخه عربی و حال آنکه هر دو نزد او بی اعتبار است چنانچه کید پنجاه و دوم علامی شیعه  
 ادل دلیست و عبارتش این است که مخادعه میکنند با موخرین اهل سنت بهنجی دیگر  
 کتابی در تاریخ نویسند و در آن کتاب از تاریخ معتبره اهل سنت نقل نمایند و اصلاحات  
 نقل کنند لکن چون بفت بزرگ صحابه و شاجرات آنها رسد بعضی از قدحیات ایشان از کتاب  
 محمد بن جریر طبری شیعی که در مشال صحابیه تصنیف کرده و بار کتاب او که در امانت نوشته  
 البضاح المسترشد نام او نهاده نقل نمایند و نام آن کتاب صریح گویند پس در اینجا ناظرین غلط  
 که شاید مراد کتاب محمد بن جریر طبری شیعی است که بتاریخ کبیر مشهور است و اصح النوازیح است  
 پس مورخان نقل و نقل نمایند و موجب تحریف شود و مستبعین آن نقل در ورطه ضلالت گرفتار  
 و این کتاب یعنی تاریخ کبیر بسیار عزیز الوجود است کم کسی انسخه او پیدا کرده انچه نزد مردم  
 مختصر است که از تحرفات مساطی شیعی است و سببی حال انشاء الله تعالی و تبرکات

نیز اکثر شیعه گذشته اند پس تحریف در تحریف در آن آه یافته انتهی کلامه علی السد فی الحقیقه  
 مقامه و منها حضرت علامه قدس العزیز چنین میگوید بلکه صاحب صواعق مولا  
 نصر الله علی انار الله برهانه نیز چنین فرموده الش من التسعون نقل باو اقی مدیهم عن یار  
 علی بن محمد العدوی ابی الحسن المسطی شیعی الذی اختصره تاریخ الطبری زاد علیه السلام  
 الی الاصل انه یخدع منه السیفه ویرانه نقل من تاریخ محمد بن جریر الطبری قد نقل عن بعض  
 اهل السنه معریاً ما نقل عنه الی الاصل ظناً منه انه هو واما ذکره کله منه انتهی بلفظه و قد  
 که در عبارت تحفه بود مضمونش چنین است که در کیهن شادم شعبه فرموده اند که بعضی  
 موافق مذہب خم از تاریخ علی بن محمد عدوی ابو الحسن مسلمی شیعی که تاریخ طبری را مختصر  
 و در وی بعضی چیزها افزوده و بسبب سهولت عبارت مشهور و رایج گشته نقل نمایند  
 که این روایات در تاریخ طبریست حالانکه در اصل تاریخ ازان روایات نام و نشانی پیدا  
 و این مختصر که حاشی که گویند راه بسیاری از مورخین اهل سنت هم زده است زیرا که هر چه  
 در آن مختصره بینند نسبت باصل نمایند انتهی و حکم صاحب تحفه بغیر الوجود بود که  
 مذکور در بسیاری از کتب فن موجود است که یکی ازان کتاب صواعق است که لا ینفی  
 و از اینجا نیز حال استغفار از تحفه اثنا عشریه که بعد از وقوع اشد ضرورت و تذکره و تنبیہ  
 بطلان آن لطاف همت بستند و لغو و امعاش دیدند بر بکنان لایح شد آدم بر سید  
 خلاف را چگونه ساکت میتوان کرد که خیال از اند که علما سنت چون در اصل تاریخ  
 طبری چیزها دیده اند که بکار شیعه آید و سنیا را حیرت افزاید باین ادی رفتند

نزد فقیر بسیار سهل است که حاشا که علما بی لاف و کراف نموده باشند قصور است و عصبیت  
 باعث اختلاج قلب و ایل قلب گشته مانده کتب متأخرین بهم رسانید و کتابخانه شیخ و کردار  
 بیاد دارم که در ترجمه مساطی مذکور بعد از آنکه او را فیاض جلیل و منجربیل در دست خود  
 گفته مختصر تاریخ طبری از جمله تصانیف او شمرده و بخذف و زیادت این یکمیداشت  
 که تاریخ طبری را بطور خود ساخته اعتراف کرده و لیکن عبارت کتابت بیست نیامده  
 کلامش از کمر میگردم بلی مقوله ثالث ثلثه شهید رابع مخاطب بکما که در احقاق الحق نظر اند  
 زیاده تر مؤید مدعاست و محصلش بدان میرسد که تاریخ طبری را که در دست مجله و فادای خود  
 و نزد اهل سنت موثوق است صدر الدین اصفهانی صاحب ابطال الباطل هرگز ندیده و بطریقی  
 غیر مختصر نظر او رسیده و برینخی قاضی غلیظ الطبع از غایت عصبیت قسم غلیظ خورده  
 در حق مخاطب نمیشد که کیا که فصله خورشوشتری است بطریق اولی میگویم و عبارت  
 ذکر سیکم که انا حلف بالايمان المغلظة انه لم ير تاريخ الطبري الشافعي المتعبرين علماء اهل السنة  
 و صفوه بانه عشر مجلدات و لعله اراد اصل التاريخ الفارسي المتداول المشهور بين الناس  
 تاريخ الطبري لا اعتداه و ازینجا بقول صاحب نزیه بزرگ ترجمه طبری اصل خود خلاص  
 حکم نوار کرد که اصل ترجمه مذکور که در یکدو جلدش است تالیف مساطی شعیبی است  
 قول المدعی ثبت المدعا و وقعت المصيبة العظمی علیه مرة اخرى و ماده اشکالی که در بار  
 رواست ترجمه بطر خوش فایم آورده اند جز آنکه تقویت طعن برای بزرگ صدیق باشد  
 مرت الیه الاشارة حیثیکر دیگر مفهوم نمیشود و چنانچه آن کتب امامیه است و ضوح دارد

پسری دیگر خطور کرده غالباً از باب و ساوس<sup>۱</sup> جو پس خواهد بود چنانچه عادت  
 شریف استمرار بآن یافته مکتوب و مکرم<sup>۲</sup> مولو صاحب منیع المناقب حاوی  
 الفضائل و حایر الفضل عالی و دمان جامع الکملات المکنه لنوع الانسان مجید و مکرم  
 ذو المجد و الکرم دمت رفعتهم شرح افسانه مرکان سوز آرزو توینا منصفی بحضرت  
 تناسی لهذا التکرام علی اور الگم الصائب از آن گذشته شهاب مضمرات خاطر فایز  
 منقطع مرآت ضمیر عنایت تدخیر مکر و اندیشه غایت عنوان به کام هجوم نگرانیها<sup>۳</sup>  
 ساحت وصول گردید و خیال سیه سودا و بیاض دیده کشیده شد آنچه از کتاب  
 هدایت سمات رجایی فصل یزدی بعد سامان بی سنا مانیا لو کریر خاصه غفقت<sup>۴</sup>  
 باعث تسلی و سکون گردید و چون باب منسوب و دمان اعجاز نشان هستند فضیله  
 و تمجید ارشاد شفقت بنیاد تفاول حصول مرام است و از فحوائی تحریر ملازمان التز  
 تقرار می بر اخذ ام فمیده خوشدل شد مکر همچنان نگرانی تفصیل هتم و اثر کتاب  
 معارف صرف همت تجفص و کتب آنچه زینت ترقیم بود مایه فراوان ابتهاج و تمنا  
 بنده را از کتاب معارف فقط یک روایت دیدیست که در بیاض برامی از کتاب  
 مروی که ابو الطیف عامر بن امل یا بالعکس از اصحاب افضی بود و معنی رفض هم در  
 کتاب معارف نوشته است و در استیعاب و میزان الاعتدال عین منبوله که از  
 شیعه علی منضیلین آنحضرت بود و مکرشای شیعین و ترحم بر مالک میکرد و ورا<sup>۵</sup>  
 غرض اصلی این است که چه عجب که از آن کتاب صحت نسبت کتاب است و سبب

مصنفش برآید و اگر این نباشد حکایت متقیه و غیرها مطابق آنچه در کتاب سیاست و  
 امامت نوشته است در آن کتاب هم باشد تا هم مقصود حاصل و نسبت کتاب معارف  
 سوسی این قسیمی که کلام نمینواند کرد که کتب ثقات از روایات معارف بقید تالیف  
 این قسیمی بشود و تمایزی این امر چنانکه خدام هم نوشته اند ازین ارم که درای مجرای  
 حقیقه که تفسیر جبر و ستم و ستم را معترف است و اگر امور هم چنان نوشته که اهل  
 راه نذر دیوار است جائی از زبان حضرت امیر المومنین نجی شیخین مینویسد که باطن  
 فی کل امر و بنده الطمینان ارم که در توفیق او حسیه نمینواند بر زبان اند که از حد  
 او بر می آرم و علی بذالقیاس است تسبیح هم با و نامکن پسند آن هم هم رسانیده ام که  
 کلام در همانست که اگر حرف غیبی اندک است کتاب کور نماید سید قوی دست  
 هر چند که از عبارت افصح رسید که مع عبارت میزان الاعتدال لغو فست الزمان  
 این کتاب سوسی این قسیمی و بلاد و مکاره مولف بار کتاب مصدوره علی المطلوب است  
 مگر خضم معاذ بر بقدر سکوت نمیکند پس خدام هم در توضیح این نسبت تفسیر ذیل که این سید  
 که بعد ازین فرد فسخ و ظفر برای اولیاء ملت اشاعه نیست و الحمد لله که تجزیه بنده در باب  
 تالیف کتابی میباش امامت بذروه استخوان خدام و ایستقام رسید که بنده در محفل  
 و نجف عمده فایده درین امر این اندیشیده ام که چون تالیف بنده مناسب است عامی و مبهم  
 بنهین عوام خواهد بود که مطالعه کنند و راجعه آو جان الطلحان نهیب تنه سبک و دانا  
 که کتاب خود را قبل از جواب از جانب نجف شهرت بد غلغله اش فرو می نشیند من هم

مصنفش برآید و اگر این نباشد حکایت متقیه و غیرها مطابق آنچه در کتاب سیاست و امامت نوشته است در آن کتاب هم باشد تا هم مقصود حاصل و نسبت کتاب معارف سوسی این قسیمی که کلام نمینواند کرد که کتب ثقات از روایات معارف بقید تالیف این قسیمی بشود و تمایزی این امر چنانکه خدام هم نوشته اند ازین ارم که درای مجرای حقیقه که تفسیر جبر و ستم و ستم را معترف است و اگر امور هم چنان نوشته که اهل راه نذر دیوار است جائی از زبان حضرت امیر المومنین نجی شیخین مینویسد که باطن فی کل امر و بنده الطمینان ارم که در توفیق او حسیه نمینواند بر زبان اند که از حد او بر می آرم و علی بذالقیاس است تسبیح هم با و نامکن پسند آن هم هم رسانیده ام که کلام در همانست که اگر حرف غیبی اندک است کتاب کور نماید سید قوی دست هر چند که از عبارت افصح رسید که مع عبارت میزان الاعتدال لغو فست الزمان این کتاب سوسی این قسیمی و بلاد و مکاره مولف بار کتاب مصدوره علی المطلوب است مگر خضم معاذ بر بقدر سکوت نمیکند پس خدام هم در توضیح این نسبت تفسیر ذیل که این سید که بعد ازین فرد فسخ و ظفر برای اولیاء ملت اشاعه نیست و الحمد لله که تجزیه بنده در باب تالیف کتابی میباش امامت بذروه استخوان خدام و ایستقام رسید که بنده در محفل و نجف عمده فایده درین امر این اندیشیده ام که چون تالیف بنده مناسب است عامی و مبهم بنهین عوام خواهد بود که مطالعه کنند و راجعه آو جان الطلحان نهیب تنه سبک و دانا که کتاب خود را قبل از جواب از جانب نجف شهرت بد غلغله اش فرو می نشیند من هم

این شهره میدهم و چه عجب که در یکسال از امر و زاین مهم انجام پذیرد مگر اشکال نیست  
 که مکرر عرض شد که معنی پیدانست و بنده با وجود قحط محض فاقد الفهم امروزی که در  
 بخانه تبحر جواب غایت نامه زدم میماند بستی خطی جواب نوشتنی است و منقول  
 قطع این سلسله کرد و اگر توانم کرد سودی نیست که زیاده از دو سه ورق به نفع عباد  
 و بیض آن در کمال پیدا میکند و علاوه عدم تیر کتب که درین ویرانه و سابق است بسیار  
 رسانیده ام و چون تشریح معارف کتاب نیز الوجود باعث رجحانده است مکرر  
 تفحص کتب خصوص کتاب الفهلا بن عبد رب الناس سازم و آنچه جواب حدیث کتب  
 ارشاد شد دلالت تام بر وحدت ذهن بلکه المعیت خدام دارد و خیلی محفوظ شد  
 و این خدشه بخاطر ندانستم مگر جواب شنوند که اولاً نقول معروفه سابق که هرگاه در باب  
 احادیث غدیر و فدک و قرطاس معاندین نیاز بجام نشیند ندید که اعضا لا اله الا الله  
 سکوت مترصد است و ثانیاً درین باب بحث که غیرت حبلی هم شریک میباشد کثیر سود  
 مقصود میداد سوم دلائل ضعیف هم بعد اجماع قوی پیدای زرد پس سخن  
 حد ذاته معقول میباشد که طرف ثانی جوابی پیدا تواند کرد و چون حلقه تخریر کتب و انشا  
 تعالی بنظر افادتا اثر بگذرد بالفعل صرف وقت بگذاردش جوابی از اصاحت  
 و لایق جواب از تعلیق غایت بصیرت لیل عدم انتهای خستبار خدا و رسول تقدیر کنیم  
 و ما اختار و ابرمی آید اشاره بار سال تالیف کثیره که شده هر چند سجد که بنده  
 تخریر خدام برای العین می بینم که مستعدان مانده راز انوی ادب بخدمت کرامی

کردن بسیار پس تخریش خود را بحجاب فرستادن بپنجاست که چون غرض  
 است همین که کاتب بدست آید سواد بردشته ارسال خدمت کثیر الاوقات بسیار کم  
 ارشاد شود که در تاکید ارسال عرایض از زکات و کفو چه بهتر است اگر قیام خدام در ان مقام  
 یافت چرا که از انید عرایض بنده را تفویض کسی از حجاب یا متوسلان آن شهر نمی فرماید  
 که به نشان نام مکانش نجف عرایض میفرستاده باشم این طول مسافت قسری کبر و  
 حال مجلدات بایض که مستحلام رفته ملاذ این کتب بی فصلی و تریبی ارد که نمک کون  
 نشان تواند داد و جلد در شائبه شینج یک جلد در عیوب غایبه و درین هم مکررات بسیار  
 و دو جلد باقی در یکی صرف نقل ارشاج این ابی الحید و جلد چهارم مکرر محض مکرر پنج مجلد  
 بنده فهرست بر آورده ام صفحه دو از ده مطر بعضی هفت انگشت تخریش بنده  
 زیاده بر بنجاه خبر خواهد بود و این قدر هم کم نیست کتابت عارف خدا کند که بخدمت رسید  
 اگر امکان شفقت فرمودن بنده باشد فحمت و بیاد والا کو خدام را ضیق فرصت است و نیز  
 بسیار بخش اشتغال مورد خواه زیاد کند یکبار از اول تا آخر ملاحظه فرموده آنچه مطالب  
 با سخن فیه باشد انتخاب فرموده عنایت خواهند فرمود و در باب خطبه تشقیق و سنای  
 از بنده برای همین امر که خامه عنایت رقم بآن اشعار فرمود عرض کرده بودم چه از  
 مولوی لوحه الدین نامی هم همین حاضریه مثل کتابت همین شنبه بودم و البته مشکل  
 که علمای وقت تحریر کار بد و راندشی و حفظ از اعراض حریف بعضی جا نموده اند  
 خاطر عاشر شرف اقرا می طمینان باد که بنده در رساند هم رسیده ام از جمله آنچه این



در خطبه نهایی از ذکر اخذ کتاب خود نوشته شد کافیت ضیق مجال عالی تفضل است  
در عرض است که اگر ندهم پیش بودن حدیث اصحابی کالنجوم بایم اقدیم ایتدیم و ناست  
بودن حدیث لایجمع استی علی الضلال و هم کذب ابو عبیده من هذالامته بالنصام  
ابن عباس خبیه هذالامته ان کتابی که سنیا از مجال کلام در وثوق آن نباشد برآوردم  
که این احادیث خصوصاً اولین تسک فرقه نواصب و برائت علای سلف و خلفا  
تا مخیف راجه صلوات بفرمانند و آیا این ام بکار آمد هست بانه زیاده بجز شود  
طالع که کی قرب شل خدام عالمیقام نصیب این و راز فهم و ادراک میکرد اند چه عرضه  
زمانه ربی و رام ملازمان با در برب العباد محرره یازدهم ربیع الاول سنه ۱۱۰۰  
**مخفی نماید که آنچه سرآمد بلغا در باره این قتیبه**  
بکار برده مصد غفلتها شد گفته اند باطنها نشان چنان نسبت که موجب الزام اهل حق  
افد زیر که تبصیر و تمیص را نشا و میفرمانند که در نبی شد قوی دست نسبت  
آنکه در باب تشبیه افادات خود اندیشیده بودند از جمله مساوس و مساوس بیدار شد  
معجزه دلبر است که خط غناد و عدوت اهل حق نصیب العین شده اند و بنوا  
برای تلبیس عوام پردازند و راه تلبیس برای خویش مفتوح سازند و الا فرود شدن  
کتاب منتهی الکلام بدون نوشتن نقص آن و آنهم بشیر طیکه سخن از آسمان جواب از  
ریسمان نباشد چه معنی دارد پس معلوم شد که نزد علای طایفه همین که در فربح  
افتاده که رساله امامت را بعد تصنیف شهرت دهند و عوام کالانصام را در شبیه

که جواب همان گناست لغو ذباله من مکاره نفس و همزاتها و قول مخاطب رقیع الشان  
 در مقدمه جواب حدیث کیفیت با علی دل دلیل است بر آنکه برای سلب خلافت خلفا  
 راشدین انچه از باطن القاط کردند بکل سرسبد آن حدیث مذکور بود آنهم در باب مذکور  
 بی مغز و بی حقیقت برآمد و کسیکه تمامی مستعدان مانده را باید که نزد او از نوای او بشنود  
 و کتب فن بلکه اسفار معقول و مقول هر دو را در خندش از آنکه بشنودش بدین حد  
 استلال نتوان کرد و سلب خلافت ثابت نمیتوان نمود و آنچه در باره مجلدات باطل  
 اند از آنهم توان یافت که جامعین آن سلبه در فن کلام نمیشنوند و نرم تصنیف و با  
 ایشان حاصل بود و آنکه جناب سلاله اذکیاء عالم از زبان جناب مولوی محسن اوحد  
 ادام الله را فقه الی بوم الدین حکایت فرمودند قطعا و یقینا مقتضی آنست که بعد از این  
 تشبیهات جناب شان بایستد که خطبه شقیه بحجت بودن لغاتش در محسوس نهایی  
 در باره احتیاج القات کردنی نیست و العجب که انچه فخر الدین نجفی در دیباجه کتاب  
 مجمع البحرین نوشته و نص درین است که لغات احادیث ائمه را که در طرق مایه می  
 حل خواهیم کرد لاتی استلال نباشد و خطبه نهاییه دلیل برای مایه باشد از نجایم  
 دس شریف ظاهر و باهرست حق تعالی دستگیری فرماید و براه رست دلالت نماید  
 و از کج رویها باز دارد و شبیه انصاف و رستی گشای گشای آن را و مقوله که در  
 اصحابی کما لنجوم و مانند آن نوشته اند آنهم دلیل سلامت ذهن استقامت عقل  
 تواند شد زیرا که در تنهایی برای الزام شیعیه تصحیح این حدیث از ائمه معصومین لایزال

روایات مستحسین نقل کرده ام پس اگر مانند شریک الهی فرض کنیم که حدیث  
 مذکور در کتب اهل حق ضعیف یا موضوع است برای شیعہ چه مفید تواند شد و چگونه برای  
 کلام فقیر کار تواند آمد و حاشا که حدیث مذکور در طرق اهل سنت چنین بود که بحال آوردند  
 زیاده برین نیست که بعضی از آنها آن ضعیف بوده باشد و از آنجایی که لازم می آید عدم  
 اعتبارش مطلقاً و اگر جناب سخن این فدا الداراک را بمیزان اعتبار سنجید باری انچه عمده <sup>المختبر</sup>  
 امامیه یعنی حسام الدین محمد صالح ابن احمد مازندرانی در شرح کافی که خود در ستایش آن فرمود  
 اقبل علیه العالمون رکن الیه العارفون عکف علیه الساطرون لم ير مثله المتفهمون  
 المتأخرون بآیه حدیث امام صادق علیه السلام انما راسيات مالي نیت و بواسطه التخصیر  
 مرویست میفرماید قول الحدیث معتبر و ان كان الراوی كذوباً لان الكذب يصدق بمقتل  
 خواهد بود یعنی هر چند که راوی این حدیث دروغ گو و کذاب است ولیکن در معتبر بودن این حدیث  
 کلامی دسرفی نیست انتهی فرق نیست که نبوت حدیث کلینی حقیقه مذنب جمعی از امامیه  
 که مثل دیگر بزرگان خویش بقول اهل حق رجوع نکردند و بر توریث اصرار ورزیدند حاشا که  
 بحرانی در شرح نهج البلاغه نظر بان را در توضیح کتاب کبیر یعنی از آله العین عن بصائر <sup>العیون</sup>  
 آورده ام از پنج بر میخند و حدیث پنجم سمرقانی میخند و دیگر آنکه حدیث مذکور که  
 مازندرانی مقبول است بدالات کتاب طعن الرماح در روایت ابو النعمان محصور است و  
 حدیث پنجم بطریق معلوم ممنوع پس اگر در باب احادیث مذکوره بعضی از رواه را  
 و ضعف متصف نمایند و دلالت آن مثل حدیث کفایت یا علی و مانند آن نباشد بآل <sup>سنت</sup>

چه صریح می رسد که طریقی که سید از محبوب نزد خود دارند کما لا یخفی علی الماهرین و بعد  
 از نقل معتبر بود و حدیث عدم توریث انبیا علیهم السلام در از نقیصه حضرت مجتهدین  
 و تدقیق لاطایل انبیا بطور فلسفه و اظهار معائب ابو الجحشری سیاه کردن رقی با  
 درین مضامین همه بر باد میرود و وضع مقام از تفصیل آن عاقبت است و الامعالات مجتهدین  
 و مقدای فرقه اخباریه را ذکر کردی و حقیقت حال را اظهار نمودی فیما شریعتیه بدیه  
 المستشیدین و کفایتی للمنفذین الغرض خیال نیاوردند که مقصود از حدیث نجوم الزام  
 است و اگر به نزل و تسلیم ضعف وضع جمیع طرق آن هم نزد اهل حق ثابت میشد بر  
 شیخ الطایفه چه سود و سبب این قوم را چه روزیه بود **مکتوب** یکیکه که در چندین  
 کتبه لکن یقیم بهتر آنکه مولو یصاحب منبع المناقب حاوی الفضایل و حایر القواصل  
 و دومان جامع الکمالات المکمله تنوع الانسان مخدوم و مکرم و المجد و الکرم و امت فقیه  
 بعد فراوان نما و سلام نیاز الگین منطبع مرآت ضمیر منیر میگرداند و درست که غرضه  
 و تا که از وصول مطلع نمیشوم خلجان وصول و عدم وصول خار دامن خاطر میباشد  
 شتیاق معارف دل از دست برده است و هم نگران یافت حال خیر مال ملازمان  
 و اشتغال با امور مرجعه پیوسته با خاطر فائز و چار میباشد پس چاکه لا اقل در  
 هر ماهی عنایت صحیفه عنایت میشده باشد و گویا نیازمند بصحت نسبت کتاب  
 امامت و سیاست سویی بن قسبه معلوم ملازمان است و چار مو نوشته آخر بر  
 ماندم کجائی عجیب که دال بر عنایت ایزدی است اینکه در بیان ابراهیمی مندرج است

که صاحب انوار در بیان سبب این نسبت کرده است انوار بر سه برعم بنده حکم عفا داشت  
 بیکس که نوشتم نوشت که نام هم شنیده ام فاضلی در کتب نوشته سنی مرزا محمد صاحب  
 مرزا ابراهیم صاحب اخباری با وجود طول مدت قیام بنده و ایشان بکنه کاسی اتفاق طاق  
 نشد بالفعل بواسطه دوستی از بنده هستند عای کتاب سر العالمین غنی و انوار بدین  
 تفصیل که ناقص از کم تکمیل آن بنحوا هم نمود بنده که دلداده آن کتاب بودم نوشتم که حال  
 این قسیده از آن کتاب باید نوشت عبارتی که نوشتند این است قال ابن قسیده و هو من کبر  
 القدر به و له عدة مصنفات مثل شرح مسلم و المعربین و التوفیق بین الاحادیث و کتاب الامته  
 و السیاسة فی الامته الی بکر و غیره باسن الکاتب قال و کتاب السیاسة و الامامة بذاتی محله  
 الاول منه فی باب الامامة الی بکر قال و ذکر و ان علیا اتی به ابو بکر و هو یقول انا عبد الله و هو  
 الی آخره فاضل رحمه الله و چون نوشتن این قسیده بحکس کلامی نمیتواند که حتی که عبارت  
 هم دال بر نوشتن این قسیده است و نسبت کتاب هم بسید رسیده آنچه در آن کتاب است بر  
 تنکوطا هر پس انحراف را بطور مرده عرض خدمت کردم زیاده بجز آرزو نمند بیا که مر  
 حسرت است چه عرض دهد محرره نوزدهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۰ الرافق المسمی سبحان علی  
**حال این مرده** جان بخش غم زده از فقیه کثیر التقصیر باید شنید که حضرت  
 الملبوفین برین بودی بجهت هر چه تا متر در مکتوبی آخر اعتراف بخلط خود خواهند فرمود  
 و خواهند گفت که از تسبیح میر نصاحب در مجتهد الزمانی که باعتراف شان مرید  
 هم نیستند معلوم شد که این انوار بر سه از کتب امامیه است نه اهل سنت پس در روایت

دیگر و انبساط و سرور و بول شور و بدل شد و از اینجا نیز حال سلامت و حسن قیاس  
 باید نمود که قطع نظر از آنکه از حقایق امور و ضروریات فن کلام غافل اند اینقدر زیاده  
 که چینی چگونه در حق عالمی از علمای خود لفظ قدریه خواهد نوشت کفیف لفظ شیخ قدریه و انکار  
 اضافه لفظ اکبر زیرا که بحکم احادیث سید البریه علیه الصلوٰۃ و التحیة باتفاق فریقین چنانچه  
 از کتاب مستطاب تحفه اثنا عشریه و ترجمه و صوارم بالیقین واضح میگردد قدریه محسوس  
 این امت و بعید از رحمت اند در وایتیکه در نیاب از مشهور است که القدریه محسوس  
 ابن بابویه مقدمه اعلیٰ لفظه باخراج آن در توحید پرداخته پس چنانکه کسی از علمائست قدریه  
 بعلمای مذهب خود کند و اندک انصاف مرعی شود که در این امور پیش پا افتاده حجاب  
 تنبیه و قمع عصا چه بود مگر بدیهیات جللیه حکم نظریات خفیه نزد ایشان سید اکبر ده و برین علم  
 و فضل که کسی از علمای متقدمین و متاخرین شیعه حاصل نموده باشد تصنیف کتاب است  
 در سر دارند بلکه خود را از آن فارغ العیده می انگارند و برای خود فروشیها اراده جوا  
 مستحب کلام را نزد عامه و خاصه بر زبان مبارک می آرند مگر آنکه هنوز رساله امامت که  
 هر کسی از علمای امامیه حتی که اطباء و بلده که هنوز هم از محو و اثبات و اصلاح آن بالجامع لغیر  
 خود را معذورند هستند و جناب مصنف آنرا بار بار از نا سخن فریسانند و در هر مرتبه  
 لباس جدید پوشانند هنوز مذهب مرتب نمیشود با وصف اقرار اعطای آن بخدا  
 انجماضت تمام سیر و دوستی مباد که در مکاتب پاره کاغذی از رسوبات خط  
 نورالدین حسین بدلولش آنکه مکتوب الیه خود درین مرده که عطیة غیبی و لطیفه لایمیری

اهل حق باشند فعوذ بالله وادع بحبل داده و بر سر بخ فیم و ادا ک فاضل حمید الاخوان  
 زار زار کریمه و بدل ال ثابت نموده که بالیقین آن کتاب از کتب علمای شیعه است و  
 چگونه کسی و صفت ملاحظه عبارتیکه مرزا محمد صاحب بیس الاخبار به فرستادند در آستانه  
 تو انداخته و افسوس که بر نیامده بعد از تلاش و نجس اگر بدست آید درین سال که دخل  
 خواهم کرد انشاء الله تعالی و اطرف و اعرب آنکه آنچه ارشاد نموده اند حتی که عبارت  
 عبد العزیز رحمه الله علیه الح حجتی است قاطع و برهانی ساطع که هنوز این رئیس شیعه  
 با وصف شغل ساحت کلامیه از وقت حضرت صاحب ثنا عشریه الی یومنا گذشت  
 مرزور را ندیده اند و برین وجه موقوف که خود اعتراف ایشان از کتیب آتیه واضح  
 انشاء الله تعالی القرض حضرت علامه بلوچی سن سید العزیز عبد الله بن مسلم بن قیس  
 در زمره اهل سنت محد و دو محسوب اند و ابراهیم بن قیسبه راشعی میدانند و کتاب  
 امامت و سیاست را از مکائد و افادات همین شیعی بشمارند و انهم تصریح نموده اند  
 که در اصل کتاب معارف از عبد الله بن مسلم است و لیکن ابراهیم بن قیسبه شیعی نیز نام کتاب  
 معارف که شش نام مردم را از راه برد و بخار از اضلالت کشد برای دفع مکاره مجاد  
 تعصب شیعی عبارت کتاب انتخاب از هر مقام بعرض ناظرین میرسانم در کید نور  
 چنین مگو است که در اسماء و القاب رجال معتبرین اهل سنت نظر کنند و هر که از  
 رجال خود شرک یک نام و لقب و یا بینه حدیث او را و روایت او را بان سنی  
 و جهت اتحاد نام و لقب امتیاز در میان هر دو حاصل نشود پس سنیان با و تف اول

امامی از ائمه خود اعتماد کنند و روایت او را در محل اعتبار شمارند مثل سدی که در  
 کبیر و صغیر کبیر از خبرین ثقات اهل سنت است و صغیر از ضاعین که این است و راضی  
 و مثل ابن قتیبه که نیز در کس اندا بر ابراهیم بن قتیبه راضی است غالی و عبد الله بن مسلم بن قتیبه  
 اهل سنت معدود میشود و کتاب المعارف در اصل از تصانیف همین اخیر است اما این  
 راضی نیز کتاب خود را معارف نام گفته تا اشتباه حاصل شود از تهی بلفظ الهکس  
 جواب طعن اول از مطاعین صدقه فرموده که ابن قتیبه که بر تاریخ او اعتماد شیعه زیاد  
 از کتاب است در تاریخ خود مینویسد لما بلغنا بیعة علی امرت ان یعمل لهما یوم <sup>جده</sup>  
 و جعل فیها موضع الدخول و الخروج فخرجت و انبأ الطلیحة و الزبرجها و ابن عساکر کتاب  
 سیاست و امامت را خود است که لا یخفی علی من طالعها که برای الزام شیعه بکاربردند و  
 کردند که تاریخ او نزد شیعه خیلی معتبر است و در طعن دوم از طرف امامیه این تقریر کرده اند  
 عایشه رضی الله عنها سفر کرد بری طلب بن عثمان لاکه او را با خون چنان عداوت و اذیت  
 نمود و قرابتی با وی نداشت پس معلوم شد که بحجت بغض امیر المومنین که در تکیه با وی داشت  
 فتنه بر پا کرد و سابق و مردم را بر قتل عثمان تحریض میکرد و میگفت اقتلوا غلاما خیبا  
 ابن قتیبه کتاب خود ذکر کرده ان عایشه انا یا خبریة علی و کانت خارجة من المدینة <sup>فقتل</sup>  
 بها قتل عثمان و ابی العباس علیا فقالت ابا لی ان تقع السار علی الارض قتل ایه مظلوما  
 و انا طائفة بدمه فقال لهما عبید اول بن جمش علیه الطمع الناس فقتله لانت <sup>فقتل</sup>  
 اقتلوا غلاما فخر فقالت عایشة و الله قتل و قال الناس فقال عبید <sup>فقتل</sup>



و مسک الغبره و مسک الراح و مسک المطر و انت امرت بقبل الامام و قلت لانا انه فخر  
 و در جواب ابن طعن بر دین امور فرموده اند تحریفی در عایشه بر قل عثمان و او القتل کفین  
 همه از مغزهای ابن قتیبه است و ابن اعثم کوفی و مساطی و ابن جاعه که دایان شهر را ندود  
 حمل دیگر وقایع خبرها ذکر کرده اند که باتفاق شیعه و سنی قرا محض و پنهان صریح است  
 بی انصافی است که حق عایشه صدیقه زوجه محبوبه رسول الله صلی علیه و آله و سلم شهر  
 خدا و رسول خدا را بر طاقی نهاده در اقوال کاذبه خواند شیاطین چسبیده و فایان ایمان  
 برویم و دین ایمان خود را در راه اتباع اینها در بازیم قوله تعالی الطیبات للطیبین و الطیبین  
 للطیبات و لکن مبرون ما یقولون لهم مغفرة و رزق کریم اهل سنت چه قسم این خبر  
 قتیبه باور دارند الی آخر العبارة با اینهمه نصیحت در تکذیب و رفض ابن قتیبه  
 که حضرت استاد البریه در کتاب خج و تخه اشاعشره لعل آوردند اعتقاد نمی بخشن که علامه  
 دهلوی فی سسر الغریز توثیق صاحب کتاب امامت و سیاست نموده از عجایب مصححات است  
 که حکایت مزین کتاب الفایله و لیده هم رنگ بر آن می برد و از غراب امور است  
 که حضرت خانصاحب دین رساله را بعد خود دعوی نمی نمود و آنکه صاحب  
 ابن قتیبه را رافضی گفته و حال آنکه علمای اهل سنت زینهار او را شیعه نمی گویند و اولاد  
 و امهت با حال شاه عبدالغریز باید دید که با اینهمه نام آوری و شهرت از کتب حاصل  
 حسابی بر نمیدارد و این مطالب بکمال شد و تا او نمودند و اکنون چنین میفرمایند  
 حضرت شاه عبدالغریز ابن قتیبه توثیق مینماید حال هیچکسی از اهل عالم که با عقل

و تمیز متعارف باشد چنین نخواهد بود که جناب سنی را یک نبال و فطانت را در مقابل قضا  
 اتفاق افتاده الا فرزند آن محمد جایی که در جواب ساله بصارت العین هم کمال اختلا  
 حواس متصف گردیده غمضات از غمضات آسمان را از رسیان تمیز نداده اند اهل مندر  
 در بنفقات مجاورات خویش میگویند که مگر بنگ چاه افتاده و من میگویم که قطعاً  
 بنگ بدریای محیط افتاده که زیر جالبقا و جابر سا جار بست که هر نهری را نه بار بار  
 ندانم محیط باز میگردد که هر یکی از شیعه از جمله سکاری است غلط کفتم و ما هم بکار  
 و لکن آب آلوده شدید در این مقام بر همین روبروی کشف تلیع خان سر آمد اولی الالباب  
 الکفا میگویم و دیگر امور را که تعلق باین بحث دارد در مطالعه کتاب آله العین عن  
 العین قوف میدارم هر که خواهد بآن رجوع نماید که این اوراق لایق آنباحث نیست  
 اکنون عبارت رساله رابعه که تعلق بذات حضرت شاه عبدالعزیز رح دارد و در  
 افادات است باید شنیده حاصل حکم شاه صاحب فضل ابن قتیبه از دوش خانی  
 یا اینهمه که وفرو طمطراق تجرد فن منیف حدیث شریف شهره بی اصلی پیش نیست که ارجا  
 رجال اطلاعی ندارند و تا میزان الاعتدال هم بنظر نگذشته و یا باین مرتبه بدین است  
 که با عمداً اینک معتمدان ما که عرض از تالیف نخبه رسوخ آنها بر حقا باطله است  
 حسن اعتقاد قول را بر مجرد اصفا باور میکنند و از مخالفین که ام کس تصح کتب با  
 میکنند و از امیران غیره صدق کذب ما را می شنید پس تلیس و تلیس ما پیش رفتی  
 بلا مضایقه کذب و پنهان بارت فرمودند و الثانی هو الاقوی انتهى مقام الضم

بعینه در ان مقام ارشاد شود که نسبت این کذب و افترا بحضرت شاه صاحب نایم با حق  
 مستطاب که کاهی با ایشان بود کی با ملوث نشد سبحان الله مقام آنست که خروشن و  
 امامیه که حال تهمین و ای ایشان که ریاست بنام او ختم شده بدین چه رسید که تا خطه شانه  
 هم ندیده بکمال جبارت و دلیری تصنیف کتب مشغول گردیده اند از فرس زین تا بفرسین  
 فاعبر و ایا اولی الالباب و قولوا ان الشی عجب آری ازین امر تا وقوعی شبهه در امر  
 فرق زمین و آسمان است کما لا یخفی مکتوب و مکرر مولو یصاحب منیع المنافع حاد  
 الفضایل و حایر القو فصل عالی در دمان جامع الکلمات لنوع الانسان مخدوم و مکرر و المجد  
 و الکرم دامت رفعتهم حرف پرسوز آرزو و سر به بکوی خامه میریزد ایند از خوشن بازماند  
 بعد نادیه مرهم نیاز مندی عاطر از بعد سپیر شدن مانی در انتظار بقید غایت  
 منبی از ملاحظه و قطع عرض نیاز ساخت و رود در رنگ لیل القهر اساخت و مادر  
 خرمی مزاج و باج خاطر فاتر از زکمر آنها پر دخت سرورنا محصور از زانی دشت و نفا  
 احتجاب از روی مضامین دشت رخ سردی که از عرضه اولین کسری بخاطر فلک سا جاکر قه  
 عرضه ثانی که صورت ترقیم بدقیقه غرض اتم ازین کا و کا و فقط صحت نسبت کتاب است  
 و سیاست سوی این تسمیه و در آخر بر جناب مرزا صاحب باخاری که بلاغی در  
 شدم مکرر از ارشاد جناب قبله و کعبه مولانا سید حسین صاحب طله به تبه کار رسیدیم برین هم  
 که دشت کتاب با نوار بدیه از جناب مدوح طلبیدیم و جنبه حبه دیدیم تا بنی متعصب  
 ناصب که از نسبت تقبضه میرالمومنین علیه السلام حذر ندارد و شایخ فاضل شیعی و کتب

نافع و در ابتدای کتابش عبارتی در عده از کتاب امامت و سیاست نقل کرده لکن این  
 منکر نسبت کتاب مزبور را کی مسکت میتوان شد و صاحب بیاض نام من شرح مکتب  
 و لقب مفصلا نوشته غالباً با اعتماد اینکه فقط نسبت کتاب الکفن شکی کافی باشد بنام  
 و الا عادت جامع بیاض زنه چنان نیست و سکه که از کلام ابن حجر نوشته باین صورت  
 که ابن حجر تاریخ اختلافی سیوطی را اختصار کرده در آن بزرگتر سقیفه و بیعت جناب حضرت  
 چنین مینویسد که این کتاب را ابن قتیبه کتاب امامت و سیاست باطناب نوشته و اگر  
 کف لسان از آنچه نوشته است میگرداوی بود پس اگر این کتاب مبسوط و مدعای اصل  
 تعلیق المحال بالمحال که آن کتاب جز ذکرش در بیاض حکم عقدا دارد و آنچه از سطر مکتوبه  
 انما فرموده اند آنی که چنین گاهی از حال جامع این کتاب گریز نموده باشد آنچه بنده  
 این چهارچوب جلد که بنده رسیده در یا قلم این است که بعد حذف کلمات مقدار دو جلد  
 بعضی است قاضی بس یا و نیست و بقدر یک جلد و رای آن مجلدات فقط ما خود از شرح  
 نهج البلاغت تالیف ابن ابی الحدید که بنده شهره شیخ ابن ابی الحدید آن استخوانم که  
 ابن ابی الحدید زنه را شیعی نیست معتزلی تفسیر البیه چه حیض اما کن که کنجاشی یافته است  
 کلام شیعیان بسلوبی که مافوق آن ممکن باشد نموده است و ابن کاشی شیعی نسبت القهر  
 جامع بیاض طب یا این همه جمع کرده و خود کمتر تجریر و تائید مطلبی پرداخته و اگر  
 پیشتر نوشته است از آن وقت وحدت درین نیست معجزه مطالب مفید آنچه این  
 است که اکنون از حد مکان بیرون کیف ممکن که اینهمه سامان مثل علی ابراهیم خان میرزا

منقول کرامت میر و علای بعد پس کم اتخاذا ازین بایض کرده اند و بنده در ابتدا که اعتنای  
 باین کتاب نداشتیم باین خیال که سند تصحیح نقل از کجا بهم خواهد رسید مگر چون تقریباً کتاب  
 ناصب که پس آید سر بودیم دیدیم بکسر تلاش کتب منقول عنها افتادیم و از آنجا خود را  
 و از ذکر جاها بهم رسانیدیم بموجب تفصیل مضمونه متجاوز از چهل کتاب بیشتر و در آن که  
 روایات را قطعی آدم قریب سه صد روایت لفظاً باللفظ صحیح و مطابق برآمد  
 روایات منقوله ازین کتب پنج شش و ایت بر نیاید از جمله یک و ایت بحتی سبط کبر  
 صلوات الله علیه و علی خیره و جده انه کان علیه السلام ملاحظه اللوح المحفوظ فی سن  
 از فتح الباری که در آن یافتیم و حال آنکه فقط در بایض منقول نیست جدا مجید جناب  
 شهید رابع علیه الرحمة و در کتاب مصاب النوصب کتاب احقاق الحقی منقولا عن فتح الباری  
 فی باب صرام النخل نیز تعیناً همان عبارت لفظاً باللفظ نوشته اند و چنانچه سابقاً  
 مولوی محمد رفیع مولوی سنجیل سیر سیرین و ایت خوانده بود و ذلک عجیب  
 در کتاب فتح الباری که بنده دارم چه عجب که متعصبی آن تحریر اسقاط عبارت مذکور کرد  
 باشد امری دیگر بخاطر نمیکرد و در عبارت شرح نهج البلاغه که این قشیه ششم حق است  
 منبت عوض این شرح مزبور بحتی ابی هریره برآمد منقولا عن المعارف و در حدیث قول  
 مردم در باب اشجای حضرت رسالت ابی امیر کل امیر طال نخواه مع این و در حدیث  
 رسالت ما شجیه و لکن الله اشجاء یصحیر قایل ابی بکر نوشته است و در کثیر العمال لفظ  
 ابی بکر بر نیاید و یکدور روایت ذکر باقی همه دست پس با وجود صحت صد بار روایت

مطابق دو چار روایت حیرت زست و ناصح در امر میزان ذی هبط کشف است که در یک  
 مافوت نیست تفصیل این احوال آنکه بنده را کتابی بخط عرب نوشته چند صد سال از مولا  
 خلیل الدین بیان در حلق قاضی القضاة متوفی مولوی نجم الدین در کهنه بیت آمده بر صفحه  
 آن کتاب عبارت عربی نوشته بود که این کتاب میزان الاعتدال است از تالیف فلان بن فلان  
 ذی بی بند و نقل آن کتاب بکهنه گرفته بودم و خبریکه و مقام اتفاق دیدن و بالفعل کشف شد  
 ما جبری فی الحال منقول را دیدم سرخ بخت یا قسم بازار خان بوطلبیدم و او را  
 اصرارم از کبریا که نزد برادرشان بوطلبیدم فرستادند که الی بحین مذکورم خود  
 بتمی دیدم در شباه افتادم که این کتاب انکست چهل از ذی بی از کتاب الغیور  
 تاریخ نوشته و آن کتاب هم بنده دارم می کند بر شایسته نمودم و او را گفت که میزان  
 ذی بی است و دستور می شن است که خود بعینت یاد میکنند چون این مقامات نمودم  
 و جوابی بنابرست او بالاخر بنده سرخی بخت آوردم که مولف کو در دیاجان خود  
 نه نوشته گمرینو بسید که چون از تالیف کتاب کبر خود مخفی فاش شد به ترتیب این کتاب  
 برد ختم پس غالب که تالیف ابن حجر عسقلانیست کتاب ذی بی ابالهام جزو کتاب خود  
 کرده و چپیک خود هم شده و ذوندرت افزوده اکنون از جناب سؤل که اگر معلوم  
 که مخفی کتاب که بیت اشعار فرماید و آنچه در بیاض منقول از میزان الدین ذی بی نوشته  
 در دو روایت شش هفت بعینه اعطای لفظ یافته شد و سه چار روایت بانی تعبیر  
 یافته شد آن کتاب منقول ملوک است مع چند کتاب فقیر محمد خان بهار بهار گرفته

از جمله دو جمله که در الحال که پس نسخه صحیح بود علانیه گرفتند و منکر شدند و ندانند و نمیدانند  
 بالفعل بعد و پنجاه نسخه یقینی خریدیم که معظم روایات بیاصل با خود از کتاب الحال است  
 معارف که رقمی بود کثرتی نسبت در بیاصل که از معارف مندره را جرکت و استیعاب  
 الی الطویل یادنی آید که باشد و بان غرضی متعلق نیست و شیخ ابن کس از استیعاب و جامع الاصول  
 هم معلوم میشود و مکرر است شیخ مصطلح که جناب فیه شده اند یعنی تفصیل و خصوصیت عقیدت حضرت  
 مرتضوی مکرر است الی الحدید روایت بسیار از معارف می سازد از جمله حکایت مرکوز سخن  
 و ابن ابی الحدید فاضل متبحر محدث و ناقد است از دین استبعد که حکایت غیر مطابقی حکمی عنها  
 نویسد پس این چه توان گفت اگر سید مفضل علم الهدی بکتاب معارف بنامه ذکر و اندک بالقر  
 که ابراهیم بن قتیبه هم کتابی موسوم معارف داشته باشد چون ابراهیم فرور با صبر با  
 پیشتر از زمان سید باشد امکان ندارد که سید و روایت کرده باشند و تفرد در کتاب شیخ  
 سنی نسازند و جواب اینهمه استبعادات اینکه معارف را جناب دیدند اظهار است مکرر است که  
 جناب ابهر سید اگر بن قتیبه نامش در بیاصل نوشته باشد کتابی دیگر باشد غرض که عدم تطابق  
 نقل با وجود تفصیل کلامی با کلامی افند و چون سید کسی را که بر تصنیف او اعتماد باشد وجود تو  
 داشت حال محلا از ذیل و شن میشود کتاب را من الی الاخر مکرر بعضی متعام نظر علی اکثر شیخی  
 دیدیم و جواب بعضی کلامش در تخریر کلمه خودم افرودم جزو و جا ذکر می از این قتیبه  
 آنچه خدام گاشته بودند در کتب این تفصیل است و جای دیگر در ذیل تعلیمی سدی غیره  
 از عدم توشن تا شیخ ابن قتیبه پیدا نیست فقط افراد نیست کتاب معارف سوزی و این

صحیح دارد که در کلام منحه معارف امور سنانی مذکور است دید هست و ذکر از کتاب  
 امامت و سیاست اصلا در تحفه نیافتم بالجمله آنچه مرده است کتب مطلوبه که خامه نایت  
 بود از شادی پیر من بکنجدم اگر سنانی پنهانی بدست آید مقامات ششبه عرض سازم و کاشف  
 ذہبی بنده یکبار دیده ام در آن حال شهادت و معجزات سید الشہداء مفصل نوشتہ خوبی کہ  
 مطابق کتب شیعہ توان گفت ملازمان آن مقام را بالخصوص دیده ام و ضرور سواد خوانند  
 و عند الفرض نجیب شہخت خوانند فرمود و ذکر مقامات دینی نیز اکنون در انشا  
 کتاب یادہ ترست از همه عمدہ کتاب الحداد بن عبد ربکہ و توفیق این شخص مرآت السنان یا  
 با فہم و در بیاض عجیب و ابیات ازین کس منقول است کہ سنیان سزایانین در شہنشاہ  
 دوم غنی شہنشاہ بخاری صرف بر آورد و روایت کی ایست معبر کہ حدیثہ شہد است کہ عمر  
 زمان از مولفہ القلوب ایمانش بعد ازین نسخہ شدہ باشد و دوم لغزوہ احد حضرت  
 مآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فاترین احد را تحت کردہ اند و تفسیر است لیس لک من امر  
 سوم حسن السیرۃ فی حسن السیرۃ از سیر محب طبری لک باض النضرہ کہ کتاب خوش  
 رسالت مآب حدیث من کنت مولاه و کواہی کنانیدن اصحاب سپہن با سیر علیہ السلام  
 و اسلام جامع باض از آن کتاب کہ مودۃ القربی منقول از ابی السحمان علی بن ابی  
 نوسہ در کتاب مودۃ القربی کہ بعینہ لفظا باللفظ یا فہم مکرر در این کتاب کلام خواهد بود  
 اگر کتاب حسن السیرت بہم رسد و در آن ہم باشد نعم الاتفاق چہارم کتاب بن  
 فی تفسیر سورہ اہل فی کہ از آن ہم مطالب مفیدہ در بیاض منقول است و غایت محتاج



اشم انیکه انچه از بیاض وایت کنم سندی دید و با شدم و هما اکن در این باب جد و کد بسیار فرمود  
 ام و فی الحکله مقصود هم رسیدم اکنون امید از تائید حضرت می ارم که تمیل این عا از دست  
 منت بون اللهی یعنی جناب سخطاب می شود در امر ارسال تحریرات کثیره خیلی تشوکر بسیار  
 یعنی از شخصیکه تو بسیار شنید شروع کردم بغتة از خانه شان خبر ناخوشی رسید استر خاص کرد  
 لا علاج گیل ساختم و بدگرگی دادم آن مشابه کبر ان دست که غالباً تا لیف اتم تمام شود و سواد  
 برداشتن ختم نه بوند و از حضور گرفت ظهور جناب قبله که بنده صدای تنگ و قس  
 نکرده غیر از اطرائی محمول که تعلیل تحقیق ندارد بلکه مرسوم و هر چند گفتگو در مباحث شکله علم کلام  
 که عبارت از اثبات واجب الوجود و کلام در صفات ثبوتیه و سلبیه و نسبت باشد سر و کلاه  
 و مسئله امارت اشکالی ندارد و دلائل عقلی است که آنهم بمنزله منقول شده و کسر است که سخن  
 از کسی آید و یا منقولات ادراک آن بعد مهارت بزبان عربی و فی الحکله مهارت چهره  
 ملازمان صحیح که جناب قبله و کعبه مولانا سید حسین معروف سید میر صاحب با نظیر که توجیه  
 و جناب قبله و کعبه نشان می مولانا سید محمد صاحب قطعاً دامن ازین اشغال جریه اند این دست  
 به مال که چرا ابتدا و بخیر علی نفرستادم حالاً از ویرنجی به لم بلا نشیبه بر و ز معلوم کرد و ام  
 و نوشته خط ناخوانا می دم که جناب معظم فرستاده ام بارش خوشه ام همین که رسید  
 عالی ساختم و نیز استکتابی هم جاریست بهر حال او واسطه رجب و الله المستعان باز فرود  
 خبر و که جناب میر سام و زینهار بساحت خاطر عاطر بار نیاید که تنگ کمونات از مرغ  
 و تنبیه غرات و منع می شود و لا حول و لا قوة الا بالله که انشل جناب که لایعنی شی حقیقت

چنین دین داشته باشند آری هرگاه در کلام غلط خود متعین بشوم هر وجه که باشد مثلاً بسیار  
 میشود متنبه ساختن خلاف مذہب هم که کلاش بریل طعن میباشد چنانکه کاتبی برده باشد  
 پس خدا را کرام ندهد و از برزلات بی سالات اکی خواهند بخشید مگر یک سخن عرض میکنم که نویسنده  
 کلام موافق را بنظر مخالفت میباشد و در طرف مقابلش هم سخن است و آن اینکه در سادات  
 هر چند احقاق حق میباشد لکن خیالی از نفسانیت هم میباشد و حرف جزئی رفیق حاکم گفته میشود  
 و کثیر سواد هم مقصود میباشد پس در صلاح و او امر پاک است کی آنکه اگر در روایت خلل است  
 یعنی محکی غیبه نطابق ندارد با طعن چه بسوی خمی هم میشود که روایت متفق بین الضیقین و  
 بخشم دینم دوم کلام پس یک باشد که اعتراض هر الور و دیگران وارد میشود و یا  
 حرف باطل ساز دین و شتم را حکم حذف در جائیکه ضعف در کاکت باشد اگر تقویت  
 تقویت جهت رای این اگر طرح نظر چنین باشد که سخن آنچنان لال باشد که پیرامون آن اعصاب  
 و اعتراضی تواند راه یافت تا پس شکل کوئی که بی دیگر نقص تصنیف کردنی است و یا  
 بدین کتاب نایب بنا کنید تمام حواله زبان قلم عاطف شده ملاذ اجمالی سابق عرض کرده ام  
 اینکه ای احب که این کتاب بنده زنده ام در ابتدا بسببش آن بود که بنده از بیماری و ج  
 تازه نجات یافته بودم و نصف قلبم شتم تحمل بدین کتاب مخالف نبودم و بحیرت بدین  
 اختلاج قلب میگرفت و بعد بحضور مجتهد العصر الزمان فرستادم زجابه و  
 نقل گرفتند و شروع فرمودند و پسندیدند و این ده اند و الا احکام بنده را از منبری داد  
 تحفه شما عشر را هم بنظر اجمالی دیدم پس که از کتب میرسد بالا استعیاب و لا بنظر  
 ای بزم

می بینم زیرا که بالفعل بنده را حاجت همینقدر است که آنچه بنده تحریر کرده ام جواب یار دل  
 در آن کتاب نباشد و بعد هرگاه مشغول بکتابش میشوم تا مثل مطالعه محصلی که از کتاب  
 مطالعه زواید است که اعتیاد میسازد حرفا بالحرف خواهم دید و مثل شهو که روانه هم کار خود  
 بسیار میباشد اگر بالفرض بنده مجنون هم باشد تا هم چنین بوانی نخواهم کرد که کلام حق  
 نادیده تحریر خود را با و فرستم یا شهر دهم ازین ممر خاطر عنایت مطهر شرف افزای الطین  
 و جناب که بر تیسیر باره العین سرور میشوند بنده هنوز در نیافته ام که از آن کتاب چه فایده  
 سابق که محلی رفقی بود فاقد الادراک کما یغنی در کشن نموده بودم و از فکر هم افتاد خدمت  
 رفقی فرماید که اگر مفید باشد از خود فقیر محمد خا نصاحب بدستوانم طلبید و رای با  
 هم مطالب نافع بهم رسانیده ام از جمله از فتح الباری اثبات خلافت یزید در شرح حدیث  
 منع عبدالبر بن عمر که از خلق بعیت یزید یا ن صراحت بر آورده ام که خبر یکدیگر سیاه رسیده  
 جواب نمیدانم و ادو لطف اینکه در مقابل بنی امیه عبدالبر بن عمر را هم این عمر خارجی و حب  
 لکن بنده اکنون بعد استخراج حدیثی مفید بجان لازم که مبادا بچنین در کتب حدیث ما هم باشد  
 المی بی پایان از بودن سند حدیث اصحابی کالنجوم در طرق شیعه تحریر خدام دریا قیصر  
 برای از دور رفقی کرد که چگونه و چنان سند پیدا کرده و هرگاه سند چنین حدیث در طرق  
 شیعه یافته شود باز سررا بکدام سنگ نشان و اگر جواب انوار بدریه را کسی تصدیق شده باشد  
 ملازمان دیده باشند از آن عقد و کتاب الامانت و سیاست میتوان گفت و ملاذ اسلوب  
 خلایق ما پسند است و خالی از شوخی نیست از عان خاطر عاظم باشد که اگر این کتاب مرتب شده

نزد اقا صی نباشد کردانی و توسلین بادی النظر معترف لطلبان مذہب تسنن میشوند  
 غفلت کتاب ناصب میشود و غرض هم همین است که بالا خوانی او بجان آورد و عمر و طاقم  
 و فکر دینی نمی نماید که از کتاب هم فارغ شوم و بجواب بفرستاد و در او هم توانم برداشت  
 این باشد و اله تعالی بحکم الناس نیامد اما تو انتباه و احتیاط این سبب حتی بر من بعد از  
 زیاده تر متکشف میشود و بعد از سر من کن فکون شده باشد و کفایتی است که متکشف  
 جواب شود بانه و اگر فقط تصدیق جوابش بشنیدم حالت قوت منصب معترض مانع نیست  
 و استدلال معلوم است تالیف بنده و رونقی میگیرد و اگر بضرر است بعد عمرم و فکر در جواب  
 کتاب ناصب خبر را بکتاب کردانیدم اگر بجا با ضعیف هم خواهد بود از قوت استبداد  
 کلام کو بیا در آن هم قوت خواهد بود حکایت رساله عجیب که باعث استعجاب خلفی از دین  
 پرستان نزد محمد ششم خان بخشی از ملت اشاعه شد هر چند دیدنی نباشد مگر  
 شدیم که چه نوشته است و امید دارم که از هم می نام نامی جناب الداماد خود دانیکه  
 زمانه را هنوز بوجودی الحودشانی شیر حاصل است اکبری و دوازده جناب مستطاب  
 بنده حال بزرگی مدعی نیابت صاحب الامر علیه الصلوٰه و السلام شنیده ام غیر از اینکه  
 بر داکل انگریزی از اکبر آباد از جانب شخصی کم علم آمده که او هم ادعا فرستاد که دشت  
 غالباً از شعبان بزرگ نباشد بی هیچ دیده جوابش نوشته ام پس از زمان ارشاد شما  
 که آیا این حکایت از زبان صاحبان انگریز قریح صلاح خدام کرده است یا از مردم عرب و عجم  
 در حق اول بی اصل نبوده باشد و چون چنین است اینگونه امور را تو نیست و اما از طبع و هم

در حجاب خفا غالباً مشعبد بوده باشد مگر از زمان بدیدند که آن نوع غسل موسوم باجمده را  
که هیچ لیاقی دینی و دنیوی علی و فضلی نیست و نه خود مشعبد بودند و نه در اصلاحش کسی  
مولوی اسماعیل و مولوی عبدالحی بکار رسانیدند و شکر قمر اینکه زمره از نوع بشماره خود  
که العیاذ بالله قابل غیبت آن نامشخص هستند و زنده میدانند و بنده متحیر بودم که کم حسیست  
ما مردم را با وجود مطابق عقل و دین معتقدات حق و آثار و امارات حقیقت آن رسوخ و اعتقاد  
آن نمیشد که متدنبین را بباطله را میباید بعد از خاطر سر برزد که زبردستی  
حضرت ائمه سکنت و ماوریهامانیان همش مصروف بر تزلزل ساختن اعتقاد ما و توتیق  
شان با بجمده آنچه حال آن بزرگ منقح منکشف شود البته بزبان عامه محول خواهد شد حایا  
نکند از شن حال چرخمال بیکر اید که بعد کا پوسی بسیار حاکم دوم صدر عدالت اغنی مستتر  
بیاد عدم منظوری اهل تعلقه مانده را منظوری تنغیر ساختند امید باشد بود صابا  
بور که خود مصالحه که باز میدان سابق میشد کردن دادند و خیلی بر حرف صلح و منع میشد  
حایا خود میگویند که مصالحه سازی الا ما را ضرورت که کیفیت فتح نیلایم بواب کو جنل  
نویسم و حال آنکه زبیدار سابق اسوله بجمده دوا و این تحصیل گذرانید و حشر باطل و غیبت  
منظور کردند و از حضور کور بر بهایم منظور گمانید طلبیده حالا خود چنین بگویند و ملک  
و بنده که منبک خراف نبوی استم که بر خسارت دنیوی انقدر با تمام منبوم لیکن  
حال اینکه بحیث ضرورت های این علاقه که تقصیرش از دین خدام حاکمیت مدیون بسیار  
و جم غفیری از فرزندان امثال آنها تعلق بحقیق و هرگاه زمان بر فرقه و سپر گذر روزی

ارباب سیر بهم رسد باز اعسار و افتار خیلی رنج میدهد و تبدیل ندی که بالاخره خود بخود  
 میشود مگر مدتی بدین جهت خسارت و ضرر میرسد و بنده غم تلاش معاش ندارم اگر  
 باشم کجا میسر الله المیسر کل عید رجاء از شفاق عمیم که هر چند محال از زمان معلوم انهم است  
 که نفس شبدن محتاج استعاره فرضی است لکن این سخن کرده عنایت را در رنج انتظار نازد  
 نه پسند که بدو کلمه شعر خرمی مزاج تفقد امترج و رسید عارضین همین منت یاد آید  
 میفرموده باشند ملاذ احرفی از زبان خامه عنایت هم چکیده که ناگردد که خبی خجسته  
 یعنی تو هم خبر خواهی خدایم نسبت بنصب تعهد بالبدن لکن چند از ماساحت نارسا  
 بملازمت سامی فایز نشدم مگر بمفاد ملت در سخن پنهان شدم مانند بود بر کل که کبر  
 آرزویم در سخن بسند مراو حال جناب از تحریرات جناب یافته رهبری بنده عنایت  
 و معتقد کمالات ذات بابرکات شده ام و چه عرض سازم که چه یافته ام و جناب که احسان  
 دین از جد مجد خود ببارش دارند عبد القادر بدو نی که احوال اکبر بادشاه و فضایل  
 عهدش امور دینی مفصل نوشته بادمی آید که صحبت بیا خود با جناب نفس است بسید  
 نگاشته و نگاشته که در وقت که آثار سلام مندرس ضعف دین شایع و ذایل من  
 ایمان کون معاذ الله بد مذہب یعنی رافضی هستند مثل جناب معوج در کس یافتہ ام و آنچه  
 للنفس خنای نقل نکنین شهر در با خط خود قلمی فرمودند حامل از بن نقل هم کترین است که اگر  
 من خودم برای خندان نوشته خود بروم حرکت بیجا است یعنی نمیتوانم خواند و ازین است  
 بیشتر بانشای خود و املائی و سنی که عیبه الاسرار منند میباشند مخدوم و ماهر چند عنایت

میگویم که هر بوی اخطا و تکاملت باشد خدم المعی لودعی توشی بخت حال نشانی  
 اینکه بی سبب باینده الفت بسیار میکند و هر چند الفت واقعی کجا و اگر نبوده ملاقا  
 تقیه نمیکردم ربط بسیار میشد و بگوید او اگر غنی تبری از اسلافش میگردم بجز  
 جواب نمیداد و این کس صوفی مذہب بوده است یا نقاد و دولت کیست یا خائن  
 و کعبه مجتهد العصر محبت با بود جناب مدوح بحر و قمر بر کلاش آورده و بانا ص  
 معاندت شدید دارد و پیشه کفش دوزی پدرش را بعلان میکوی آنچه سابق تالیف کرد  
 بالفعل جواب ساله که بالاخره جناب سید محمد باقر صاحب بزرگ مجتهد الزیاده  
 تالیف کرده بودند از مدتی منوشت قریب پنجم است بالفعل که اخباری بر کفیه پیشتر  
 خواهد شد اگر اجازت فرستادش بخت مستقیم بعد ارشاد نشان میکان میشد بوجه اول  
 دشت و الاتابع امر حرف معروضه را بازاعاده میسازم که گفتن عزیز دهلوی که س  
 ذکر شخص ذکر است دلیل بر اینکه در کتاب یا مضایح آنهاست پس کتاب  
 بهم رسیده بود کتابی دیگر یا مختصر از معارف باشد و قول عزیز یکبار ضعیف و  
 مثل ثعلبی را بی حقیقت و نسبت سالت مثل مولف کتاب یا ض النضره که از هر چه  
 عمر برآمده است و در مختصر بر غیر معتمد میگوید حجت قاطع است که آن کتاب از این قبیله  
 مطالب سنایی مذہب نیست اردو احتمال اینکه کتاب است و سیاست را  
 معارف نوشته باشد خیلی متبعه ملا دانیده را هم اخطا و تکامله مغوی را م  
 از دست بوده عنان کسته رقم و حالیا از وادی اطنا با سهاب بر گردیدیم

ایام دوست کا بسہا کام با تفصیل کتب کہ جامع بیاض ابراہیمی ازان سہا ذکر و  
 ونبذہ را ہم رسیدہ تفسیر کبر رازی و تفسیر کشاف و تفسیر مضی و تفسیر معالم تفسیر  
 تفسیر مدارک تفسیر تعلیمی شش بی و تفسیر شش بوری و تفسیر مجمع البیان و صحیح بخاری و صحیح  
 و سنن ابی و فتح الباری و کتبر العمال مرآۃ الجنان با فہمی و واقفی و تاریخ حکام ابن  
 العیون مشہور سیر حلبی و مشکاۃ و بعض شرح آن لکن اتفاق تطبیق نشد و ترغیب و ترہیب  
 و مودۃ القربی و جذر القلوب و فتوح الانس و تاریخ خمیس فی احوال النفس النفس تمہید ابوسکون  
 جامع الاصول لسان المیزان و تذکرۃ الاحباب تاریخ النسب و معارج النسب و مقصد  
 و امانت و سیاست و نہایہ ابن اثیر و مجمع البحار و فانی مخیر و ریح الاربار و استیعاب  
 و شرح نہج البلاغۃ ابن ابی الحدید اتفاق تطبیق شدہ و تاریخ الخلفاء و ریاض النضرہ و حو  
 الجنان ملاذ انبر کی کہ در خدمت شان تعارف دہتم بہتہار بی اصل در آن یافتہ  
 خطی متضمن چند اعتراض غرض شدہ اند و از متبصرین شدہ نقل ان اعضا لات موقوف  
 ضیق فرصت خدام کرام معلوم آثم مکرر ہنہائی شدہ فرمائید تا جواب خط شان بوسل  
 عدل کما امل بقضا و قدرت غرض این سکہ بجمع ادیان و بی غایت ظہور مخصوص  
 اسلام نسبت و سنیاں کو عدلیہ نباشند مگر خدای جلجل الظالم کہ نمیتواند گفت عباد  
 اعتراض اول اینکه تفسیر خلاصۃ نہج زیر آیت و اتقوا فتنۃ الانفس الذین ظلموا انفسکم  
 مرقوم ہست کہ ہنگام ترک امر معروف و نہی منکر و بال و وزذب خاص ہر یک نسبت  
 بلکہ عام و شامل غیر مرتکب ہم میشود حتی اطفال صغیرہ مجانین و حیوانات را میرکیم



نستی خلاصه مخدوم این قول باصل اصیل مایه اثنا عشریه اید هم الله بالطافه الغفیه  
والجلیه که عدل است نبی سازد معذب کردن این بکینا بان بکناه دیگران یعنی چه عبا  
اعتراض و معنی آیت کریمه فلما تغشها حملت حملا خفيا فمرت به فلما اثبات دعوانه

لن انثنا صلحی لکن من الشکرین فلما اثباتها صالحا جعل الله شکرهما فیما اثباتها تعالی الله  
عما یشرکون ارقام که بظاهر موسوم صد و شرک از جناب ابولشیر علی نبینا وعلیه السلام  
نموده الله نه چون بنا بر مذنب فرقه حقه صد و رضا را از انبیا بلکه تجویز صد و شرک از جناب  
ایشان علیهم السلام جایز نیست چه جای شرک پس آیت مذکور تا دلیل طلب است و نماید  
صحیح قریب القیاس باید علاوه بر آن در تفسیر مذکور مرقوم است که حضرت حوا علیها السلام  
سواى یکبار در هر حمل یکبار که خمر قوام میزدند و بیک حمل با دختر حمل دیگر که خدا  
و همین است منشی قتل ایل و جناب مجتهد العصر حضرت محمد صاحب دام افشاء المومنین  
منه جای ارقام میفرمایند که نکاح برادر با خواهر کاهنی اولاد حضرت ابولشیر علی  
وعلیه السلام بوقوع نیامده حوریه بنکاح حضرت شیت علیهم السلام و بنیه بنکاح ولد  
حضرت آدم علیه السلام آمده و همین روایت نکاح حوریه و بنیه در کتاب مستطاب  
لایحه الفقهیه مذکور است در نیجاده و تفسیر او لا اینکه صاحب خلاصه النبیج روایتی را  
که موافق روایت عامه است جوابی مکرر فرموده و ثانی اینکه در این صورت که بنکاح  
حضرت شیت علی نبینا وعلیه السلام با حوریه و نکاح ولد دیگر با بنیه صورت  
پس حضرت آدم علیه السلام اولاد دیگر از ذکر و اناث داشته باشد یا نه اگر داشته

از دواج شان چگونه سوامی آن در این صورت منشی قبل با بیل صیت عبارت است  
 سوم در تفسیر مذکور از ابتدای سوره ممتحنه در مطاویح این حال حاطب بن ابی بلتعنه  
 که جناب سالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم سجدی او فرمودند که او را بجایش گذارند  
 اهل برکت و بدر بزرگ حق تعالی عده مغفرت فرموده است که بانه عصیان و ارباب  
 مغفرت بشود انتهی خلاصه حال اعراض من است که اصحاب ثلثه هم از بدر باریان شدند  
 میباشد که ایشانرا هم بحال شان گذشته شود و لعن طعن سجدی ایشان کرده شود از  
 نتایج و ثمرات این مکتوب هم خبری بایشانید و صد  
 مکتوب اعتراف بلفظ خود نموده اند لیکن بهنای نفس مطمئنه عبارتی نوشته اند که  
 ظاهرش نسبت مخطئه بر سالت عبارت است یعنی مرزا محمد خباز و صلا الله الی  
 العالیه و نور قلبه بانوار الائمة الطاهرة و حالاکه گناه شان بحکم انما الما سحره  
 همین است که عبارت انوار بدریه از مقام مطلوب پستاده بودند جناب المعنی و  
 لفظ قدیری بی بدان نبردند و آن کتاب که این عبارت در آن واقع است از کتب اهل حق  
 فهمیدند و چندان شان شد که سرور عید با شجاع الدین ایشان از یاد رفت و آخر  
 میرزا صاحب در محبت الزمانی که در فن کلام کمای شیعه ما است اندرند که معرفت و  
 مرید اعلی ذلک بیدار شدند و بحال ناسف مقارن گردید و بویست بدینجا رسید  
 بعد از یافتن عبارتی برای الزام اهل حق اعتماد بر آن نمیکند چنانچه عبارت ایشان  
 جائیکه دعوی ثبوت ماست یزید بعد از یافتن بعضی از عبارات کتب اهل سنت  
 کرده اند

دلالت بر آن میکند بی رست گفته اند مارگزیده از ریسمان سده و آنچه نقل از ریسان فرمودند  
 که ابن حجر تاریخ الخلفای سیوطی را آنچ و بعد ازین مکتوبیکه هم کتابش از دست  
 تفصیل این احوال لعل آوردند گفتند که ابن حجر عسقلانی در مختصر تاریخ الخلفاء سیوطی  
 انہی مختصر باعث سبب حسن از نبی آدم است و سببی تفصیل انشاء اللہ تعالی و یصح انکہ  
 واقفرا و حال جامعین باض ہدیرین دکی معلوم شدہ کہ یکایک را در انتخابات خویش  
 دادند تا آنکہ جناب سوادہ بن سحر بن غلط افتادند و دہشتند کہ کتاب از کتب اہل سنت است  
 عبارتش از مرزا محمد صاحب طلبند و بطور اشارت نزد ہم مذہبان خویش فرستادند  
 حاشا کہ کسی از علمای سنت کتاب سیاست و امامت را از کتب خویش قرار داد با  
 و انہا کہ ترجمہ ابن قتیبہ فی شئہ از بشیر از کتب او را یاد کردند مگر کسی از جمہ تصانیف او  
 کتاب امامت و سیاست نام نہ برده و حکم جناب سبط کاسر مکتوبہ باض چکہ ملا فور  
 میداند دیگر کسی از ان کاہ نیست صراحتہ دلیل برست کہ او معاتب جامعین باض و انتخابات  
 شانرا بر شمرده و بہر حال چون اعتقاد بدان دارند کہ جامع باض طے با حسن  
 و تفسیری میان این ہر دو پیونددہ از دہن فطانت پیرہ نہ شدہ پس کتاب امامت را کہ ہنوز  
 اصلاح آن تمام نمیشود و محو و اثبات نہایت نمی انجامد برویات و انتخابات او مملو کرد  
 از عجایب خیانات است کہ گاہی مثل آن بکوش کسی چنان جبرت را نتورددہ باشد خود  
 اعتراف دارند کہ مرحلہ دشوار کہ است کہ آنچہ برای الزام خصام بدست آریم مانند آن  
 در کتب نویسندہ ہم و این امر بدون محاربت فن و حصول تجربہ و کمال فطانت و سلاست

این چگونه متصور است و هرگاه این امور از جامعین یا محققان مسلوب سبب پس بر کسول و  
 انسانان تشبیه کردن شبهه برپای می خورد و از اینجا است که چون بعضی از متجربان  
 خود را که از بیاض برچسبند و نقص قطعی در ابطال خلافت را شنیدند و نزد مولود  
 نورالدین مستاندا و قهر رنده را بچویش در قفسه از اکبر اما بکلیت آورده و چسبیدند و  
 بلاس قفسه می آمدند و دستورده و حضور و الا هم لب اعتراف نشود و اندانیم به  
 ایشانست و نه حال محلات بیاض که هر که بهش بدیم گفتنی نیست در هیچ مقام  
 باید نمی آید که چسبیده و نخل مکیدت خوش نوشته باشند و بعد غرور و معاینه  
 شعیبه و آنکه کار تواند آید جای مطابقت باخذ دارد و از اینجا است که صاحب  
 صاحب این بیاض را که بدوش علمای امامیه فرستادند از راه سار محضرین و عادت  
 کمالیخی و از کلام ابن حجر مقام که علمای شیعه کمتر سواد و ازین بیاض گرفته اند چنان  
 معلوم شد که این معنی را عنایت وقت دانستند و باعث نام وری تصور کرده که آنچه در  
 سابقین که نسبت بدست آمده و این خیال صدق سببی است که تشنه را زد و در  
 آب صافی مینماید حتی اذا جاره لم یجد سبباً من زامحمد مولف نزهه محلات بیاض  
 نزد خود داشته و فاضل حبیبی یعنی مجتهد فانی نیز مطالعه آن فرار سید و آخر را  
 معظم جناب سقراط قدوه اخبارین اکثریر از محله نشویند و بعضی از مشایخ  
 برادر همین سامی که شیخ مهان و دینار منتجانات از القاط کرده و جابجا بمصر  
 پس بیاض جزبستخوان بی مغزیه باقی ماند لیکن کار سامی آمد که برای کتاب است

توده نوده از بیاض فر اگر فرستند و آنها دست بر آن نیندختند و با وصف ضرورت  
 اغراض نمودند ازین حال هم صریح توان یافت که جناب ستطاب بحیه بعضی از  
 که تصریح آنرا مقتضای دلبالغ است مروبات بیاض را غنیمت دانسته اند و از اینجا  
 که مجتهد و برادرشان که هر چند بقول سامی درین میدان نباشند لیکن چون اندکی  
 بیاض دیده اند و یا بیاض در تحریر سامی یافته اند سخنی خبر مرسوم گفته اند که بر  
 اعتمادی انکار پس تشویشی که در اظهار این فادات دارند که مبادا مثل سائل  
 اولین اشکو که هر دیار کرد و نجات نمیتواند یافت طرفه آنکه جناب میفرمایند که در ابتدا  
 باین بیاض نهم باین خیال که تسبیح نقل از کی بهم خواهد رسید تهی و حال آنکه بعد از  
 مطالعه سائل حضرت جامع فضایل دیدن مجلدات بیاض عیان میشود که بسیار  
 از مطالب آن ماخوذ از بیاض است که با وصف بی اعتنائی بدون تطبیق نمودن  
 باصل بکار رفته اکنون که در فکر تصحیح تطبیق فزاید سیر آن نیست که در منتهی الکلام  
 ایشانرا که از نتایج انکار خود قرار داده بودند چنان بهم زدیم که باقر از خویش  
 بوده اند اکنون میخواهند که ماخوذ را با ماخوذ منته تطابق دهند بار دیگر در حلقه  
 و بهایب ایزدی لایل عقلی نقلی که شرمناک آفتا چنان بلم را نسخ است که بعد  
 ظهور آن فادات که هنوز در غیبت کبری فزاید و هر چند جوشن بد مذمب نباشد  
 سبب آنکه آن فادات کتابی جداگانه است و بر بعضی کتب فقیر مثل منتهی ادنی  
 فقیر کشف تمیحات آن کافی خواهد بود زیرا که قبل ازین که جناب رئیس المتحین بابتال

روایات که در بیاض است در آئینه و سوره آن مشغول شوند شیب و فرزان بنمیدان  
نور دیده و سبب و بلند از انبیا بدوام و مثل مشهور است که زده را میتوان در دست  
که حضرت خان را فرای مخلصان بهم رسانیدن آن وایت که در حق حسن بی  
چرا انقدر رجب و جهاد افتاد و اندیش آنکه بر تقدیر این وایت طعن مشهور که در بار  
انزل عن سبلی است بخوبین جوهر در باب صدق اکتبر تقریر خواهند کرد و بیخ  
که اگر بالفرض سیاب هم شود سودی بر آن برای شیعه سرت نیست و این امر  
با حادش شیعه که هم در علل الشریع و دیگر کتب معتبره مرویست در کتاب الایمان  
عن بصارة العین فی اثبات شهادت الحسین لغوائی ثابت کرده ام که مزیدی بر آن  
متصور نخواهد بود و آنکه در حق قاضی نور الله شوشنگی که برادر معظم جناب الشیخ  
مفتی میدانند و لقب دخر اش یعنی شیعه ترش لقب میکنند جناب مجتهد  
جناب کبر زبان نیارند مگر از تحریرات سامی اعتقاد این مضامین دیدست لفظ  
شبهه رابع از قلم تحقیق بکیده باعث حیرت است که شهید اول نزد ایشان لقب  
و شهید ثانی لقب زین الدین عالی و شهید ثالث همین فرزند مفتی و بعد از آن  
شیعه که کذاب شهر حال شهید ای میگردیم عیان میگردد که در مدارس و موشام  
اعتبار نمی پیدا کرد و در لباس عالی را بصلالت انکته غرض که هر یکی از این سکان  
در اضلال و تبیخ سیلی پر کار و یکانه روزگار بود بار خدا یا مگر شیخ مهین که  
ساکن مغان بودند و تصنیف رسائل دستگیری مینمودند و احزاب باعث مذمت

چنانچه دریافتی شهید ثالث باخیر قرار داده باشند و تقدم این تاخر که بر قتل ایشان که  
 بسبب محبت عجزه دینیه واقع شد العین بشت سال گذشته باشد باعتبار سرف  
 خواهد بود فلیتدبر فانه مطابقت لطیفه هندیه و آنچه در امر میزان تقریری کرده اند حقیقت  
 که من و زری نزد نورالدین مکرر حال تصنیف جنابان لمیمی و ران میگویم که انقدر  
 فن خاقل اند که هنوز کتب رجال اندیده و نه سامی آن از زبان علما شنیده اند و  
 علامه دیوبندی پردازند الحمد لله که چون آن شخص مقتضا خیر خواهی ایشان ازین قسم  
 مطلع گردا عتراف نمودند و خبر اقرار چاره نیافتند و صریح گفتند که فلانی در  
 میزان قسبی غلط گفته و از اینجا حال تبحر و غارت علومیکه تعلق نفس کلام دارد بپایان  
 عقل توان سنجید و البته نه که هنوز تردد است این امور که قبل از تعرضات فقیر  
 یقینات و قطعات نزد ایشان بوده موقوف نمیشود حتی که دیوبندی را که این  
 سرود که از جناب سؤل است که اگر معلوم باشد که مخفی کتاب کیت اشعار باشد  
 و در بنیام شعر شهر چقدر چسپانست شعر چو خوش گفت است سعید در  
 الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها و آنچه در باره رفع تحیر خود استفاده از جناب  
 سر دفتر متوکلین رسیده منصفین نمودند و بالفاظ معلوم که لفظ ریشا بیل در  
 شعر است ادا کردند و بران مکتفی نشده لفظ تسجیر شد و جوابی نیارست دادند  
 ضمیمه کردند از ان صاف صاف پدید است که اعتقاد جنابان که حضرت خالص  
 مرا چنین چنان بداند و کمال حسن ظن من از ان مطابق واقع است این است

اعتقاد ایشان بر بار حضرت مرانا و آنچه بعد ازین فرمودند بر اینقدر هم زاید است  
 که معرفت و آنکه ارشاد شده که معارف که رفی بود کثرتی نیست لایق نیست  
 که دفاتر طوال در شرح میباید نوشت مگر در اینجا هم اکتفا بر اینجا زینکم و میگویم که  
 ازین معلوم شده که مولوی فی الدین حسن اکمال اهتمام در تبیین آن کتاب موقوف کرده بود  
 تا رافضی و چند کس از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم از آن آید و قد است  
 از آن اثبات رسد و اینقدر بر سر کس عیان کرد که در آنوقت هم رافضی بود و اندو که  
 این مذهب اصلی نمیداشت اصحاب چگونه بآن سبک و بیدالی غیر ذلک و او شان  
 و نیافتند چنانچه عبارات و تا ویلات شریف که شاید آن نسخه مختصر معارف باشد  
 الی غیر ذلک بر آن دل دلیل است و از این مقام هم قول صاحب مذهب است که  
 فی الواقع که لک یکی از معارف تصنیف سنی است و دیگری تصنیف اثنی عشری است  
 و آنچه اکابر امانی شل سید رضی در تفسیر العوام بنیاد کلاش مذهب است مذهب و  
 مهمل و تفسیر گردید و تمامی افادات شیعه که تعلق باین دشته نیست و نا بود پس  
 جناب افادت مآب که بالفعل ریاست تشیع بذات و الا صفات شان نیست  
 و در حقیقت رواج و ریت این مذهب بواسطه ایشان در مذهب لکن بود و فی الدین  
 منع نمودند که راز سر بسته را بنیاد گشادن میانه مردمان فاش نمیدادند  
 که بعد از کشف این تبلیغات عوام دست از مذهب تشیع خواهند برداشت و مثل  
 خواص یقین خواهند داشت که بنیاد این مذهب بکمیت افتاده و این خطا است



که اگر مولوی مدکور از مقاصد و عبارات مطلوب نشانی مییافت چه علم و تفسار که برای  
 مزید سرور نمی پندارد و الحمد لله که تشیع ابو الطیف هم بان مضمونی است که بکار معتمدین <sup>فضل</sup>  
 آید و برای قدمت این مذهب قوتی فزاید و آنکه در باب فضل دینی بخیر بن ابی حمزه  
 اطهر حسن عقیقت گردند هم از غایت و من نار و پود عجب کتب مینمایند زیرا که از کتاب  
 قدما شیعه مخلص یافتن سخت مشکل است این بچاره در آن گرفتار آمده و خود هم این <sup>مشکل</sup>  
 خستیار کرده باشد چنانچه مکیدت او را ملا محمدی استرآبادی فیه تشریح کرده و  
 مؤیدش در ساجا مجلسی بان فیم همچنین در کتب دیگر که لا یخفی علی التصفیحین و آنکه فاده نمود  
 که چون ابراهیم الی قوله از زمان سید باشد از شواهد و بر این قطعیه بر کمال تحسیر و جا  
 جنابست زیرا که هنوز در نیافتند که سید مرقضی در گروه شیعه دو کس اندکی از اینها  
 رازی است که تبصره العوام تصنیف کرده الی غیر ذلک در آن کتاب انمضمون بر این است  
 قدیم بودن مذهب و از این قسیده و اب نموده که معاذ الله در اصحاب حضرت <sup>سالت</sup>  
 صلی الله علیه و اله و سلم مجده کس اول ایشان امیر المومنین است رافضی بوده اند و  
 بطیبت خاطر با ابو بکر جمیع نکردند چون نسبت بضر و شقاق رسید و عطف و حسنیت  
 اگر اه انجا سید با ابو بکر رو آوردند از تهی محموله و این سید مرقضی صد سال  
 از ابراهیم بن قسیده است چنانچه بعد از ادنی غور و تبصیر کلماتش در تبصره معلوم میشود  
 و باعث بصیرت ناظرین میگردد پس را معاصر ابراهیم با چندی متاخر از زمان  
 قرار دادن عجب به روزگار است که مثلش را ناظرین سامعین در هیچ کتابی و گفتاری

نخواهند یافت دوم سید مرتضی ثنائی که افادش در مائت راجعه به برج قاضی نور  
 در مجالس المؤمنین باعث افتخار شیعه گردیده جناب که خود در ویریه فقیر که سرچشم  
 عبادت حاضر شده بودم افاده نمودند که من تصنیفات او را هرگز ندیده ام و چیزی  
 از تالیفات او نزد خود دارم و بنده عرض کردم که شافی او مستعار نزد منست بعد از  
 حصول توانائی بیدیدید که در مصنفاتش یزد که او پندار قبول صاحب معارف مینماید  
 و قدم حادث را ثابت میکند و حال غلبه طن اشیا بصرت این هر دو نیز از عرایض  
 کمالا تخفی علی من طالع کتب الرجال المنته به تعالی که خود بعد عجز از نا و ملامت که در  
 معارف نمودند با و از بلند فرمودند که عدم تطابق نقل با وجود تنصیب علام صاحب  
 می افتد آنچه در بار این قتیبه تخته نقل نمودند و فیه قلعاً یا معنی مما کست که هر دو  
 امر بجای خوش نیست چنانچه بر سینه عبارت آن که قبل ازین ارد کردم پدید  
 مقصود حضرت علامه دهلوی است که این قتیبه قرآنست کتاب معارف سومی خود  
 یا بهنام خود نموده فاعبر و یا اولی البصار و از اینجا قیاس باید کرد که حال شخصی که  
 در فهم عبارت مجلس حضرت علامه دهلوی که در صفا ضرب المثلست چنین باشد  
 کتاب ستمی الکلام را چگونه تواند فهمید چه جای آنکه جوش قصه فرماید و لاتی  
 باشد آدم بر اینکه در نسخه دیگر از معارف که این قتیبه شیعی است چنانچه تعداد  
 بران دلیل است اموری که درست که منافق مذہب است باشد پس اقبل بضاح  
 واضحات است کتاب عالمی از شیعه که در حال اصحاب و امور دیگر که لغش در بنیاد

چگونه مشهور منافیات مذہب سنت بخوابد بود کفیف که آن عالم هم یکدست و اتفاق  
 لصب العین فرماید و ارتضیف آن مبین مقصد ملحوظ دارد و آنکه اهل بیاض نایب اعمال  
 بسواد گرفتند و ضعف ایمانرا نسبت بفاروق اعظم نمودند و صاحب صوارم هم  
 بدان فرمود و علمای سنت تعرض بقضای ایشان کرده از ملاحظه مجتهد فانی  
 علمای امامیه که زانیدند و کسی مقتدرتی بر اثبات آن نیافت چنانچه رسائل کتب  
 رشید المکملین فوراً مرقده شاید عادل است و ستعرفه انشاء الله تعالی حکم مینماید که  
 جامعین بیاض بهتان را مصدق شده اند چنانچه معمول اهل یکدست است و در تنفیص  
 ذکر کردم که اکابر حضرات امامیه مثل محلی نسبت ضعف ایمان بصدد نقی مذہب یعنی بود  
 غفاری آنوقت نموده اند که از حیات سرور کائنات خبر چند سال باقی نبود و انهمه خود  
 در بحار و حیات القلوب موجود است چه مجال دارند که انکارش نمایند حالیا آن عبارت که  
 وعده به بیانش نقلی گرفته و دال بر است که رشید المکملین کتب صاحب صوارم فرمودند  
 اتمام را بنظر سامی هم در آورند و صدای از هر دو طرف برخاست باید شنید که  
 جنابان را ورافیکه از بلده بنارس نزد مجتهد فانی فرستادند در ان مقام مقرر نمایند  
 قوله عینی در شرح صحیح بخاری میگوید که حاصل اینست که اگر کسی سوال کند که وقوع این  
 سنوکی و شبهات از عمر دلالت میکند بر عدم ایمان عمر جواب گوئیم تحمل که عمر در آنوقت  
 جمله موافقه القلوب باشد الخ مخالفین بکذب این نقل میکنند و میگویند که اگر آنجا صادق  
 اند نقل عبارت آن کتاب مع سابق و سابق کرده بفرستند و نشان دهند که این

و جواب در آن در کدام مقام واقع است الی آخر العبارة و عبارت کتاب ایضاح که  
 خطایش بالذات بحجاب است بعد عبارت مجتهد فانی که آنرا منقول شد باین الفاظ  
 ترتیب یافته که اگر حجاب الا شرح عینی را بخیم خود مطالعه فرموده اذان عبارتی را که حاصل  
 مضمون نقل کرده حجاب مجتهد باشد بقید مقام علمی فسر کنید و نقل را تصحیح رسانند  
 اکثر کتابکاران را از قید حدیث و سوطین نسبت به مجتهد مؤمنان را رسانند آتی بلفظ و جواب  
 مقدس ثانی بر تقدیر یکم هم در کتاب مذکور بعنوان الزام بدانسان نوشته ام که اما  
 دیده خود را از نسبت پای خجالت نتواند بردشت و حکایت و مینه خلافت بلا فصل قطع  
 از آنکه اقتراح جمیع ساینست بر اصول امامیه هم در سناطه پیش میرود زیرا که اگر اصل  
 مبدیست حضرت امیر را حاجت باد که دیگر که اهل اقتراح وضع کرد و بسیار انکار کردند  
 نمودند یعنی فساد و کفایت اصول محمد اهل حق قد تقرران الله را به خبر من الروایة و آنکه  
 که از حضور کرامت ظهور صدای شنیدم حواشی آنکه سابق اشارتی بدان کردم که  
 قبله و کعبه ایشان حج پدید آمد که در سال امامت غیر از کاسه سی جامعین ساینست و مانند سایر  
 چنانکه دیگر نیست آن چارگان مهر سکوت بر لب دند و بانگی نه برداشته و بظاہر  
 که اگر مضامینش لایستایش میبود چگونه خاموشی خستبار میکردند و خاموشی ایشان در عدم  
 مقبولیت رساله مذکوره برابر برادر دلیل است افسوس که حجاب مستطاب بنوعی را با و  
 المعیت و لو غیت دینی بایند و آنچه تحقیق نوری را در باره مجتهدین تصدیق کردند و باین  
 تمام ادا نمودند نص صریح است در آنکه حجاب تقدس استماع و اعتقاد دارند و ایشان

در فن کلام لایق پیغمبر نبی پسند و تمامی لیاقت و استعداد را یک ذات کتب الهیه  
 منحصر می پسندارند و افسوس می کنند که چرا کتابی در برای اصلاح پیش مجتهدین فرستاده  
 و از ابتدا چار زانوی دب پیش مولوی نورالدین نگردند و سنده را اعتقاد دانستند  
 سرست که اگر شخص طبق عده خود نزد خانقاه ایشان حاضر میشد چون چند ماه بکمال قریب  
 بکمال در صحبت فقیر بر محاسبیت شیعه مطلع گشته بود و بر مکاره جاحین بسیار  
 وضعف ادله شان یعنی حارم دشت هیچ خشک تر ایشان ملا نقض و جرح باقی نمیکند  
 و از اینجا است که چون از تعرضات اندیشیده دهند اندک تحریرات و تقریرات  
 امامت را پسند نخواهد کرد و زیر نقض و منع و معارضه خواهد گرفت فرموده اند که  
 زلات آگهی نمیشد و لیکن انهم بخیال دارند که سباحت دینی علی از فسانیت نیل شده  
 و رطب یا لبس گفته میشود و از اینجا صاف معلوم شد که او را از اصلاح و محمود  
 منع میکنند و بخوانند که فقط سده اعتراضیکه ظاهر الورد باشد و در خاطر عوام نمود  
 قصد نماید و ذکر هیچ و بخوانند که کلام را بی غبار سازند که این از طاق ایشان  
 خارج است الغرض فقط کول عوام و قریب از اول ناس مطلع نظرست تا بدانند که فغانی  
 فرستاده بود و خالصا صاحب هم جواب نوشته بود و نامه من بسیار انار علی  
 و از اختلاج قلب شتعال با نره غیظ و غضب بدین اخباری بمنتهی الکلام نیز سیر  
 و روشن است که جناب ستطاب بکمال خبرانی وضعف اعتقاد معارین گشته اند و الا معجل  
 نیست که شخصی فن کلام را مهارت کند و عمر غرضش درین شغل صرف کرد و بدین

حصص مخفی القلب شود مکر و قسید بصیرتی نداشته باشد بخدای کریم که من هرگاه برسان  
 و تصانیف ایشان بهم قدم و متاخرن ایشان مطلع میشوم بموجب طهر خطا با  
 ایشان در مطاوعی عیارات کرد و سر و رو بهنج میگردم و نفس تا نوقت منخواه که قلم بد  
 کبرم و بر لغزشات شان اعلام نمایم و البته نه که اکنون حساب ستا تحفه اشاعه بر  
 و انهم بنظر اجمالی دیدند سجان الله سائل در فن کلام و بحث شعبه فی شستن و تنجیه از  
 چنانچه باید بداند که جناب اولیا حی است نه کسی از مردم دیگر خط کفتم زیرا که  
 دیگر احریف و هم پیش ایشان هم باقیه ام قریب است چهار سال بگذرد که در فضا  
 غلغله برخاست که بزرگی از تکلمین امیه از ملا دشمنه روق افروده اند که نام  
 کتب حسن است و جواب تبصره حکیم سلامت علیخان میر و مخفور که به بسط و تفصیل نوشته  
 همراه دارند چنانکه از بزرگان باعث شدند که ملاقات باید کرد و اگر آن شخص  
 بناظره نماید قبل قال هم باید نمود باری باری چند رفتم و شتبا خود را در راه  
 مسطور طاهر کردم خدمه خود را و از داد که با آن زد و بسیار یکس را کشود و در  
 شروع نمود قضا را بعد از خواندن تهید اللفظ برآمد تبصره والا مینویسد کفتم  
 چه معنی داشته باشد زیرا که تبسم کرد و کفتم حقیقت حال چنین بیناید که جناب لفظ  
 در این مقام استعمال کرده اند چنانچه بیند یان محاورات خود برای ه فروشی مثلا  
 بگویند ترکاری الا الی غیر ذلک گفت البته من کنیا از ذالت نموده ام و این لفظ  
 برای همین مصلحت ایراد نموده چون بگوید و ورق از مساحت خوشنویس اندیشین

که مطلقاً فن کلام خصوص بحث شیعه و سنی شناسی دارد برای تمام محبت و مجمل کردن  
 معتقدین اولی قلم که شاکست فیه القمار دیده است گفت نه اندک نه بسیار کفتم صوارم و حساب  
 بمطالعه آوردید گفت زینهار باز فرمود که موضوع این کتاب چیست کفتم بحث فریقین و از  
 افادات مجتهد جایی باز کفتم تحفه اثنا عشریه بطرسامی رسید گفت هرگز کفتم پس  
 اتحقق مانند آن گمانید باشد گفت احقاق انکسیت کفتم چون حال علم و فضل شما بدین  
 رسید که هیچ کتاب فن پنجم هم ندیده است پس یقین معلوم شد که آنچه نوشته اید و عوسه بطرسامی  
 بیش نیست باری همه معتقدین و حقیقت حال دانستند و آنکس و برادر ایشان مجمل گشت اتحقق  
 الکتابیه الغریبه بخوانید ششم که این قسم حکایات را بر زبان آورم و این بکاتب اجمال است و  
 احجاب مانند امانت نگاه میداشتم و منی خود ششم که فاش کرد و لیکن آخر کار حجاب را  
 جناب الحاج اجاب باعث بر تخریر این اوراق شد انصاف باید نمود که کسی برای عجز  
 معاضل خود دانیهمه سند داشته باشد از وی اخفا و پنهان کردن نیست و صمد بنده  
 باید بدید که انیمه نزد خود داشتم و گاهی در صحبت های مناظره هم اظهار این بکاتب لفظاً و  
 مکروم باز هم عذر حسرت میخواهم که برای خدای اسرار کریم نفرمانید و آنکه ارشاد نمودند که  
 بالفعل بنده را حاجت همین رسبت که آنچه تخریر کرد و امروان کتاب است بنده نظر بآن  
 مرزا محمد صاحب موصوف بانی در دیده که هنوز نقل میکردند لانی بیش نیست و آن قصید  
 که جناب انصاحب و دیگر آنچه در باب حدیثیکه تعلی بابت کریمه و آند عشرتیکه الاقرین  
 نوشته بودند بخوانند اتفاقاً شخصی گفت که من کتاب منتهی الکلام دیده ام که مؤلف آن

هم چنین بعنوان جدید علمی کرده فرمودند که بیارید تا ببینیم باری ان مقام را بر آورده  
 و بر ملا خوانند و چنان نمود که تا ان مقام را از نستی و نکند تقریر ایشان رساله است  
 تا تمام است فرمودند که اکنون فکر جواب میباید کردن گفتیم مباحث را باید خواند و فکر  
 بعد ازین باید کرد باری سخن در مباحث دیگر افتادگی گفت که جواب این سبب نیز درین  
 موجود است آن بحث را با تمام از کتاب نستی الکلام شنیدید و تا سف خوردند و از ان روز  
 حکم کردند که کتاب نستی البور تمام از آغاز تا انجام باید دید و از تقریر ضامن باشد  
 و الا این راق که نوشته ام بدون تعرض بکلام صاحب نستی الکلام را یکا نیست بقصه  
 چنان بعد چند روز بدین شان حالی شد که و راق رساله است را که تحریر نموده اند خود  
 است و این امر بعد از ان بوده که اول حبس کتاب است بدونیدن تحفه انشا عشر  
 نوشته بودند که گفت که جواب این مقدمات در تحفه با بسط و وجه مذکور است پس بخت تمام  
 تحفه را از باب است یزد و مشقت تمام خود را از تقریرات صاحب تحفه نجات بخشید  
 الغرض این طالع کمال پیش از حد بعد نمودن کتاب نستی الکلام بحصول انجامید روزی گفتیم  
 که اگر جناب بفرمود جواب مباحث نستی الکلام بقدریکه تسلی بجناب می رود افتادند  
 این کتاب هم تا تمام خواهد ماند بهتر آنکه کلیه از مباحث کتاب مذکور تغافل نمایند و منقده  
 و در بیاجه کتاب خود بگویند که آنچه صاحب نستی الکلام باین دلیل تعرض کرده و  
 و معارضه پرداخته اگر اجل مهلت میدهد و زمانه مساعدت میکند جوابش خواهیم نوشت  
 با کسی که باین امر عظیم قیام خواهد نمود پس معلوم شد که آنچه درین کتاب فاده کرده اند



و دلالت بر آن دارد که مستحبی الکلام بعد از ضرورت و لطراجمالی می‌سیم الی آخره که  
 پیش بینی نماید و خیال خام است هرگز بر رنجید محبت هم معذرت نیافته اند و آنکه فرموده اند که  
 هرگاه مشغول بکتاب بشوم همان مثل مطالعه بعضی ادکبا یا مطالعه زواید باشد که انبیاء  
 حرفا با حرف خواهیم دید آنجاکم است باینکه عیاد و باله نورالدین حسین ایشانرا با  
 مجانبین است بهجت آنکه اول ارتباط کتار با ما است پرده هستند بی آنکه نخفته را دیده باشند  
 باز نموت از سر نو و شقت مجدد بهم رسیده نامی که انبیا ال بر این است که کتاب مستحبی  
 را تمام نکرده اند و مشغول تصنیف کتاب ما است کرده پس ایشانرا بار بار تذکر کرده که  
 برای خدا بسیار شوید و بنحوا غفلت نرود و کتاب مخالف را با ضرورت برین  
 هر لفظ و معنی آن غور و تامل بکار برید و سر سر گیر مگردید و الا همان است که گاه خواهد شد  
 و حرف با غالب اید شد و بر شیعیان شکست بر شکست خواهد رسید و الحمد لله که خدای  
 ایشان چسبید از اوراق نرزد فقیر در وسط ماه ذی الحجه فرستاده اند و لولش همین  
 که چنانچه انبیا بطلعه زواید مشغول میشوند و محبت غمی غوی در آن پیوسته است  
 و غرض است از خود بخورند و خلق خود میدهند همچنان حساب می‌یاب و صف آنها که مطالعه آن  
 و عده حتمی نموده اند مطلب کتاب فقیر را در بافته قلم بردیکه و و قرش است برداشته  
 لا حول و لا قوة الا بالله و آنچه بعد از تنبیهات نورالدین حسین میر نصاحب مکتوب  
 گفته اند و لیکن بنده اکنون بعد از تخریج حدیثی مفید بجان میلزرم که مبادا در کتب حدیث  
 ما هم باشد آنرا بر اندک هشمار می‌نویسم فطانت ایشان قرینه تواند شد و اینهمه مسامحت

که درباره خلافت بر یکدیگر ظهور یوست در سبب کلام و کتاب کبیر از آل العین  
 بصیر العین اثبات شهادت الحسین که در کینه و پنجاه خبر و کلام منقول است که در محفل  
 بر هم زده ام و اینهمه امور را از کتب معتده شیعه بر جناب مخاطب و محمد بن الشان  
 ساخته ام پس لرزیدن ایشان بر جان مذنب و بجای شش است و چنان میباشد  
 که بعد از مطالعه کتابی علی رؤس الشهاد هم اقرار زبانی بطلان مذنب شیخ خوانند  
 نمود انشاء الله تعالی و آنکه میفرمایند که هرگاه سند حدیث اصحابی کالنجوم در کتب معتده  
 میشود اکنون سر را بکدام سنک باید زد و جوابش آنکه حضرت و سادۀ ارجی عالمیت  
 تحریر اکبر بای الی قسم میدهم که موت حرام نمیزند بلکه مذنب حق را نجات نمیزند  
 بسنک نشکند بلکه از مذنب شیخ که خود آنرا بر نفس تعمیر میکنند رجوع کنند برای خدا  
 عزوجل رسول و خیر الرسل سر خود را زینهار نباید شکست بلکه خسته و ساقطانی که  
 آدمی از اختیار حق باز میدارد باید است و توبه بوضوح از شیخ محدث باید نمود و مذنب  
 اختیار باید کرد و آیت کریمه و اتبع مله آباء می برابیم و اسحاق یعقوب باید خواند  
 و اگر بعضی از شیعیان و اتباع باتباع نفس سبکشان بخت اختیار کنند بشاه راه هدایت  
 نشوند بعضی دیگر سخنان نامربوط پیش کنند بآنها باید فرمود و صلاهی عام باید داد که  
 اصول عقاید الهیات ناماست و فرسوع از طهارت تا وصیت هر اعتراضی که بخاطر  
 دارد نزد شخصی تفسیر کنید که من است و رجوع می کرده ام تا اعتراض شما را بپذیرم  
 قطعه بر کشم یا بشکند من با فحش و جوهرش را منقلب سازد بسیار بد هر چه در گشود

انسان نگاهدار پس مذہب قدیم را که اصحاب نبوی اقارب آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم بر آن مذہب بوده اند و تمامی علماء رباب شرق الاشدی لایعبار نیست  
 خلفا عن سلف خستبار نموده چندان دوست دهم و میگوید اینها که باتباع ابن سجاد خود  
 در خستند چو کفر فرائیم الفقه عقیل و رکاز این کتاب عموماً و قول جناب خصوصاً  
 که عوام و ادنی در مادی النظر محترف میشوند که سنیان که مذہب باطل اند و غلغلہ کنند  
 منتهی الکلام فرمیشود بالیقین یافته اند که جناب فقط قریب عوام منطور نظر و طفا  
 نوزخی در سرفا ده که مولوی را الدین اصلاح رساله خویش بنیاید باز میگرداند  
 و در این مقام نیز ایشاد میفرماید که ادنی و متوسطین محترف بطحان مذہب سنی خواهند  
 و خواهند دانست که کتاب فغان بی حقیقت است سبحان الله ساله در امامت ششمین  
 هیچ مقامی از کتاب منتهی الکلام بسبب عجز و عدم استطاعت تعرض نمی نمایند و اعتقاد  
 این معنی دشمن که مردم معتقد خواهند شد که مذہب سنی باطل است و کتاب منتهی الکلام  
 سبب حقیقت خبر کسانیکه هیچ ندیده باشند و مصداق انهم الاکالا لغام بل انکم  
 اصل سبباً بودند و دیگر گویست که چنین چه گفت افسوس و در نفس کفر فرائیدند و  
 از حق و راستی هنوز بدست نیامور دهند و آنکه در کتاب اسمی مردم باید کرده و بگویند  
 بودند که عمر درین آرزو میکند و در که با علمای اهل سنت یکجا نشینیم و اولی است با کبر و  
 یکدیگر اندازیم و زار زار کریم و بار کویم که این چه خدای است که سبباً ما و شما با و  
 سخا و دینی و کلمه کوئی پیش آمده و عصبیت مذہب را بر طاق بنید و از سنن و

دست برداشته نطلب حق متوجه شویدی غیر ذلک برخلاف واقع برآمد و الحمد لله  
 که حق تعالی جناب امی را مهلت بخشید و من دعا میکنم که تا قیام ساعت و ساعت قیام  
 زندگی بماند که دو فایده عظیم بر این مهلت هفت ساله مرتب گشت یکی آنکه بکس از افاضه  
 و ادائیج خوب ترین جوه دانستند که زینهار بر رد این کتاب رتی ندارند هر چند عرق  
 و جانفشانها باقی الغایت رسانند ورنه بخمال مردم میکند گشت که عیب عدم  
 جواب نیستی لکن در پرده عدم ستر ماند دوم آنکه بسیاری از بزرگان را که صدیق  
 و صلی یعنی مرزا مظفر علی صاحب که در فن مل و نجوم هم سیر دارند و کتب کلامیه فاسیه  
 می بینند از جمله آنها هستند که آن معنی بود که کو جواب نیستی عاجز شدند و بال فکند  
 و لکن موجب فصاحت سبحانی و طلاق لسانی در مناظره از عهده بیرون آیند و جا  
 نباید سماوی در هر صحبت مناظره طلاق لسانی بکلفت زبانی و سر و شادمانی  
 با نقیاض و تکرانی مبدل گشته و آخر خود در فارغ خطی که بدست خویش نوشتند الزام خود  
 یاد نمودند و فرمودند که من کتب خود را بخوبی ندیدم و روایات را یاد ندارم و شما  
 همه را بدین کار دارید پس الزام بخورم و طلاق لسانی باقی میماند نفس این را قبول  
 میکنند پس مناظره نمیتوانم کرد و الحمد لله لاجری الحق علی لسانه حیث جمع الحق الی مکان و  
 عبارتی که فارغ خطی عبارت از نیست بعینها باید شنید که مکالمه لسانی با جناب پیر  
 بدو وجه یکی آنکه آن شفیق از دهنهای انهمین شغل تنوع و تصفح دارند و بنده هر اشغال  
 ام و بستن دست بطریق معارضه بسیارند و ما را حضور احداث ندیدم خود نیست

پس تا بل جواب بیداد و نفس سکرش این عار را گوارانند و دوم مثل هولانا میزگام  
 علی صاحب مخفوز هنوز الف عادت بصفت کرامی چنان نشده است که توخس نبین  
 کرد بلکه بنزد طول لسان سامی اندک غیظ در سبکیر و باز روانی کلام کجا و این دگر آه  
 یتمثل که کار بسا در لسان افتد و آن مکر و طبع و الاحباب لطف کلام می یافتند  
 شغف مکالمه باقی نمی ماند تهی مقام الضروره من کلامه و آنچه میفرماید که حقیقت بد  
 قیغ بعد مرک زیاد تر تکشف میشود شاید که مراد از حقیقت نقیض آن باشد و الاحکوم  
 تصور کرده شود که ادبی را بقین جازم بحقیقت مذہب خود باشد و کاهی بدین روایات  
 خود مانند سید بر خود لرزد و زمانی بدین تفاسیر خویش که مخصوص مذہب تشیع است  
 ارتعاد قلب جگر رود و در زمانی از ملاحظه افادات قدمای خویش بنجوم و طول  
 که غم پایمال شدن وجه معاش از یادش رود و وقتی آنقدر بگرداب تشویش افتد  
 که امید حصول بسا حل نباشد و سر خود در سبک خا از دوزمانی برد و اراش کند  
 بر علمای دین طعن نماید که آب بی لجام خوردند و عاقبت اندیشی نکردند و بحیال انداختند  
 که خریف چه خواهد گفت و اینهم در افادات خود ضبط کند که علمای امامیه از جواب  
 ام کلثوم با فاروق بجزانی و عجز گرفتار اند و چگونه عقل سیم قبول کند که فیض صحبت  
 للعالمین همین قدر باشد که خواص ملازمین او خبرشادی و معدودی مہندی بنان  
 و لاریب ظاهر قرآن بزرگی و صلاح مهاجرین لالت دارد و بدترین این درجه  
 که کناه ایشان! توبه هم مخفوز و سرگاه حاطب بن ابی بلتعان کند که فساد

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم بغیظ و غضب در آید و بعد از آن فرماید که از بدین  
 سبب او را بکند از خلفای شله چه کناه رود اندک با وصف انبیه مناقب قابل سب و تبرا  
 باشند الی غیر ذلک و البته نه که حقیقت مذنب اهل حق از سیرت کتابی است نقد است  
 ضمیمه یافته و ششعه هاشمی را نیست و ضمایر قضای قلب ارباب علوم دینی آنقدر  
 انداخته که گوشت افراط را اندوت یقینا و سید احمد رحمه الله علیه را که از دست  
 کفار شرست شهادت چسبیدند و بکلگونه ثواب اخروی سخر و کردیدند و از  
 سادات عظام بودند بلفظ تو عیسی و مشخص تعبیر کردن لالت بر کمال مراعات  
 ادب نسبت با جن ندانند و اعتقاد و دودمان صیفا و ارتضا دارد و طریقه  
 سلف ناخلف همین است نکاه کنی که اینها در برادران احفاد و اکبا و ائمه علیهم السلام  
 چه اعتقاد دارند بعضی را بقمار بازی برخی را بطنبور بازی و جمعی را بعبودیت  
 و لاد و معبود و در احوال شقاوت یا دمی نمایند بخود با الله من اعتقاد بهم و اعمالهم  
 و با انبیه که شنیدیم در حق اهل حق افتادند و اولی و ثانی و ثالث و رابع و خامس  
 آفرید کارا که درین مکتوب کلمه حق زبان ایشان رفت که تصریح تمام گفتند که کسی  
 سید احمد رحمت الله علیه شعبه سخی و و انبیه از غرائب و زکار و اعجاز آفریدگار  
 است که این عبارت هم بدست که رسوخ و اعتقاد کما شیخی بر مذنب شیخ ندارند  
 و تر زلز عظیم دارند و حق همین است که مرجعیت خلاق در بلند و گهش و فتح ابواب  
 از هر طرف و اکنون انتهای یاست کلامی سبحان ایشان عار و نیک نفس عیان

اختیار از دست رбуд و با صرا و استمرار ظاهری هدایت نمود و آنکه در باب حضرت  
 سید صوفیه و مکمل اجاب افصح فضی و ابلغ بلغا سطرپی چند بر صفحه قرطاس نختند  
 و فرمودند که حال ریشا ئیل آنکه الخ بمنزله برهان سلم است و نزد هر عاقل بلکه هر  
 و جاهل مسلم که اگر در او ان بنی جهان کمی را باستان کفنی هم ضمیمه مینمودند بحجت اینها  
 و طلب خارف که باعث ترک و تخرید کشته تقیه را که سنت متقین امامیه است نیز  
 اختیار میکردند سبجان احوال قوت اسلامی بن تمام منت بجای رسید که  
 سب و تبراهم گوش میکنند کرده برابر و نمیی نند بلکه بر آید و در و تهاج میر و ند و  
 بعد زمانی و موافق صحبت و خلوت نوبت بدان انجامید که نمونه بعضی از اعتراضات  
 بر کتاب فقیر در چنگ از ورق مینوشتند و بجناب مستطاب مینمودند که باین عنوان  
 سیباید نوشت و در ردگذاش این طریق میباشد پس چنانچه در کلمه از مکاتبات و طها  
 فاضل اخباری بگوئیم خورد و از اینجا حال بر احتمال این نکته بال قیاس باید نمود که  
 عناد شدید که باین بیچاره دارند خیرین علمی بابر فقیر سر اسعوب غریق بحر ذوق  
 نظر بعد از نبوشتی چشم پوشی که از ذاتیات اهل جذب سلوکست نیافه اند و بالضر  
 اگر احدی از قارب کترین هم این پیشه میداشت جای آن نبود که مدعیان تصوف  
 طریقت و مزنان منند شیخت که اکل حلال و صدق مقال تبره شانت بر زبان  
 آرنند چه جای آنکه نقش و زری بجناب الد ماجد نور الله ضریح نسبت کنند که از روی  
 ولادت نام نامی ایشان دفتر دیوان وزارت و وزیر اعظم هندوستان بر مخصوص

داخل شد و در شاه جهان آباد تحصیل علوم فارسی چه کمال و علم عربی بقدر ضرورت  
و شغل حفظ قرآن مجید و خوشنویسی خط شکست ممتاز بوده اند و همراه والد بزرگوار  
خود که از اجداد رفقای وزیر اعظم بودند و بعد از خیر اسکندر وزارت و کارخانه  
سلطنت مستاجری مصنافات بلده مذکور بنام شان بنفوذ با انواع ترفه  
تعمیم بسر کردند و بعد از حلت شان قریب اربعین بلده فیض آباد نزد برادر بزرگ خود  
تشریف آوردند و حساب کتاب تجارت شان و انتظام امور خانه و تفقد حال و تعلیم  
منی از اولاد و اطفال ایشان تعلق داشت تا آنکه بعد از عمر شصت سال بحوار حرمت  
همسایگی حق آرمیدند و فقیر برای فروختن املاک که از آنجمله محل سیرا بخشی فوج  
بادشاهی لاله کیرت سنگه و دیوانخانه او بدست شان بود قصد دہلی کردم و مقصود  
بالذات ملازمت حضرت خاتمه الحثین المفسرین علامه دہلوی قس سید العزیز  
که بدین توسل و نمود الغرض نسبت پیشه مذکور بحجاب الد مغفور از بهان قبیل است  
که دروغ گویم بر روی تو ولیکن این فوج دروغ بیفروغ از شخصی بعید نیست که در  
مارہر یعنی حرم شریف بہر طریقت خویش مکتب امری دکه باعث طرد و ابعاد  
خواجه مرشد زاد کائناتش مفصل و ابست مینماید و بسیاری از اہل علم و فضل اطلا  
کلی بر آن دارند و در بلکہ لکنہوا اقدام بر آن چیز بنمایند کہ بطوائف فارص مغنیان  
ریشک ندکما بلو بشہور بعضی از اہل قاربا و در لکھنؤ بکوچہ ہاکر دش کنند و مصدا  
کلام شیخ شیراز قدس باشند کہ آنانکہ یوسف را فروشنند تا چہ خزند و حل فضائل



وکلاش تحصیل امور دنیوی بسر شود و افسوس نگر می‌لبلا بی حضار جنبان بطور تحسین  
 بازی جبهه حاشی معاد او بوده باشد چنانچه بعضی از حکایات راجع به او است  
 و اما مثل سهوه فضلا کامل مولوی حفیظ علی علوی دام الله فیضهم نیز در قصه دمعانه  
 فرموده اند و حسد و حرص و بجای رسد که گاهی محسبی حسبه نه حاضر نشود کسی  
 بهر خدا و رس نه بد و آنکه از تلامذه او بگذر دیدن این امور را لایق بجای گیر و نه  
 و بخدمت دیگر علما برای تحصیل بقیه کتب در سیه رجوع نمایند و بگویند آنها دقیقه  
 نگذارد و عبادا الله علانیة آنها را تکفیر نماید و انواع افتراآت بر ایشان بنهد و بزر  
 میعانه حالش لا حول که بدو بر روی او خند دملای نامی مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره  
 در باره ره زمان طریقت مدعیان موز حقیقت بر نقل بعضی از فضلا در حق این نقاد  
 چنین فرموده است منوی سیرت شیخ مار شور و شغب و صیحه صبحگاه و بی بی شب  
 سر برانگیز و دل پر از اعجاب روی در خلق و پشت بر محراب و صف زده گرد  
 از خزان کلاه و بکنده بشیر و ولوله جنگی چند کرده خود را کرم نه ز خالق نه از خلق  
 به یکس ابدل قبولی نه پای کوبان فی اصولی نه نه زافوار ذکرشان شیرین نه  
 حال سماع شان خیره حاصل نکرد در کردن و سر اثر رقص ضعف پشت و کمر و سر  
 دادی بدست شان رخ نه هر چه آمد ز دست شان کردند کارشان غیر خوا  
 کردن به هیچ شان فکر روز مردن نه ذکرشان صرف به سرافرازش فکرشان صرف  
 در وجه معاشیه به پیراسته آشنای شان ترش لب و شنای شان داد از

که بان بده داد منحرف از طریق عدل و سداد الی غیر ذلک من اشعار المشیخ المکرم  
 المعتمد علیه الرحمة من بعد تحقیق نماند که آنچه بوالد ماجد رحمه الله علیه نسبت کردند کما  
 آن احسانات است که هنوز خطوط نشان دهنده خواهد بود و در حقیقت از آن رساله و <sup>حاطه</sup>  
 علی من شرح من اهل البیت فاطمه یاد کردیم پس هر چه بفقیر کنیز من اسلاف صاحبین  
 دهنده بجای خوش خواهد بود ولیکن اینقدر حقیقت الامر است که بعد ویرانی مملکت بهجا  
 حفظها الله عن الفساد اعظام فقیر همراه نواب شجاع الدوله در فیض آباد آمدند و ساری  
 مذہب و هم باقی نبودن رسم قدیم نوکری اشارتی بدان فت طارفت نواب <sup>ف</sup>  
 خستبار نکردند و پیشه تجارت گرفتند و دکان کن تعمیر ساختند و کما شکران برآه  
 سفر و حضر که هستند و حق تعالی درین وجه حلال آنقدر بركات عنایت فرمود که نوبت  
 بلکه در ارم رسید و این بزرگان بعنوانی سیر نمودند که کم کسی از علما و مشایخ و ادا  
 از پنجاب تا گلکنده باقی مانده باشند که در آن شهر رسیده محتاج اعانت گردید و باشند  
 ایشان حق بخشش بجا نیارده باشند و در اجران و قعی و عسباری ای ایشان  
 آنقدر بود که در فیض آباد ضرب المثل بود و اندین است حال امر که نسبت بفقیر کردند  
 و آنچه حرفی بایشان نسبت نموده ام اکثری از اهل این مملکت خود تلامذه و احباب  
 ایشان اکثرش را قطعاً و یقیناً میدانند و از دعاوی ایشان بشهادت قلوب انجمن  
 حتی که بعضی از اهل وضع و مروت از همسایگی و جوار ایشان خج و دربار داشتند و  
 اهل عدالت عادات نشان از که تعلق مخصوصت دارد چنان بیان میفرمایند که اگر طرف <sup>دارد</sup>

مدتی ظاهر امر می شود بامدعا علیه معامله باطنی میسر و دوایکن بقول شیخ علیه السلام  
 مصرع منت پیش گفتم همه خلق پس و از عجایب امورات که مرزا محمد صاحب  
 المحدثین الاخبارین بعد از آنکه از سفر کانپور مراجعت نمودند در کهنه من می گفتند که فلان  
 و بهمان قصدی مصمم هستند که پیشه تجارت در حساب اعمام شما ذکر کنند من منع کردم  
 و گفتم که حال اصحاب اند و مجتهدین و فقهای و اهل غیبت صفری کبریا نصب العین  
 آخر انکس کتب قدیم و جدید شمارا دیده گفتم انحراف و تحویر و نه در دستبرد از انچه  
 بزرگان پستانی شان یاد دارم که بروایت بسیاری از ثقات شیعه که مرزا ابو جعفر  
 فیض آبادی از انچه هستند از راه دور و دراز در فیض آباد فیض بنیاد ماه ربیع  
 می افزودند و بار چه شکر کرده در ماه مبارک رمضان عمل بدن مبتدیان  
 تارض تحمل الک الطیبات و بعض التمارض عین الشفاء فان کان بدن صوم کفر  
 الصوم بعد العشاء و در آخر ماه مذکور رخت سفر می بستند و درین پیشه نجوی شهرت  
 که بعضی درباره فرزندان ایشان قصاید برخاستند که مبنی از ان این بیت است  
 کجا کشف رموز سخن کجا کور اینر شناختن بنیان کل است و ناظم قصیده که لفظ  
 کور درین بیت بجهت اهل هند آورده و تلخیص عجیب است که لطف در میزان بیان نبی سجد  
 با لسان شمر در انفسا و من سیار تا اعمالنا و آنکه جناب افاض صاحب الامام از راه  
 تاویل بلکه سبیل فرمودند که کتابیکه انجناب ابرهم رسید بود کتابی دیگر مختصر حاشیه  
 از عجایب توهمات است تحفه یوفورالدین که کاکت این مقولات برهان صریح است و حاشیه

بدان نسبت زیرا که خود بجای در باره مکتوب الیه عقد بودن گشتن در علمان و دوا باشد  
 و مجتهدین و فقهائ و حکمین بجهت او زیاده را تو میسرید باز او را چنین قرار دادن باخرد  
 رزین بسیار و کسیکه حرف اشنا باشد در چنین مخط که قرار تو اندک که کتابی دیگر باشد  
 و او را معارف داند و مختصر معارف را بان شود و معارف نامد نیمه صور خیالیه است  
 است رجا بالغیب هر چه میخواهند بر زبان می آرند و حیرانم که شمول نسخه دیگر از معارف  
 بر منافات مذہب الهیست بجهت کاجناب می آید و فزاد ان جبر است که این کلام چه  
 تواند شد کفایت که آنرا بادل دلیل تعبیر فرماید علی غریقی البحر مثبت بکل حدیث اما اعتراض  
 اول پس این هیچ وجه از علمای امامیه تواند شد و لو کان بعضهم لبعض ظہیر لکم که  
 روش اهل سنت اختیار فرماید فحجۃ الاتفاق و نعم الوفاق حال اعتراضات دیگر  
 بعد تقریرات مطاعن خلفا را شدین نیز چنین است که لا یخفی و از نسبت که جناب  
 خیلی دست پا کم کرده و از هر طرف یاس کلی بهرسانیده و مجتهدین در الای  
 این که زنده است التجابه نور الدین بده میخواهند که رہنمای ایشان شود این بیدی است  
 الحق ان حق استیح اسن الای بیدی الا ان بیدی فمالکم کیف تحکمون مسوده مکتوب  
 نور الدین حسین اکبر ابادی چون کند اندیشه فلک پای از کجاست  
 کوتاهست و ایما و اشاره عقلی هم که بحر محیط را بکوزه تواند گنجاند عذر خواه بسلط  
 شوق ملازمت را بر ضمیر نیز که صور نفس لامریه در آن مطبوع است و اگر شمشیر  
 بعضی از مهمات امور که انتظام دارین بآن منوطست میگرداید که و او می دانند

فراق و غدا بی پند ان مخصوصه شتیاق یعنی نامه می وقتی ساحت و رود را نورانی کرد  
 که دامن صبر و شکمبایی از دست قته بود و در آثارش صنوفی آلام بر خاطر فائز است که گفته  
 الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن مضمون برت بیاض که جناب باره کنایه است و است  
 قتیله مختصر تاریخ خلفای سیوطی نگاشته اند و صحت آن اندک غدغه دارم زیرا که اسحق در بعضی  
 از اوراق در قفیه هم رسیده از نام عالیت و تمام العبارة بنیاد قول ابن حجر مکی است  
 المحرق فی مختصر تاریخ الخلفاء لیسوی ترجمه وفاته علی بن ابطالب است اسلام و دین و فایده  
 مسبوطة فی کتب التواریخ بل افراد ما این قتیله بالتالیف و اطال فیها ما کان شرکه و  
 اختصار الکلام فیها اولی فان الامساک عما شجر من الصحابة یجوز له صلی علیه و آله وسلم  
 اذا ذکر اصحابی فامسکوا اللهم للتعریف لما لا بد منه مما یرت علیه فائدة و لا بدی  
 لا سیما مع بیان ما یحتاج الی البیان انتهى قول فی هذه العبارة شهادة و توشیح کل ما و  
 این قتیله فی کتاب الامامة و السیاسة دلاله علی این که غیر بعض فی خوف من الفضیلة انتهى لفظ  
 صاحب البیاض بن عمارت از نام کتاب امانت سیاست ذکر تفسیق و بیعت حضرت امیر علیه  
 که جناب بنویسند عینی اثری نیست و نسخه که از ناصب عدوت ستعار گرفته بود هم بر این  
 امور عار بود و از اینجا است که در تخریرات سابقه پیرایه که اثرش بر کرد که ناصب دلائل  
 این کلام خدشه تواند کرد که لا یخفی به خوش باشد که نام کتاب سفیه و بیعت و عیانت  
 مذکور که را باشد از نموده جان بخش غم زد با بال ضرورت اطلاق نگاشته اند بلکه عبارت از  
 که متعلق با نیم تمام و مرست لطف فرمایند دیگر آنکه بر کمال اختیار جناب باره افاض

مرویات ابن ابی الحدید بنا بر شهرت شیعه بودند صدق است و افرین بی خستیا از زبان  
 فقیر برآمد در سفر زیارت عتبات المات و بعضی از رسائل مجتهدین این من علیا بدو ام که او را  
 نوشته اند و عجیب آنست که دلیل تشریع او مطابق عجم شان نیست که هر چند بعضی از مقامات  
 خلفا استنباط از قبیل مکرر بغایت علیا رسانیده و لیکن مقصودش این بود که درین عباد  
 مطاع خلفا العجوان خبر خواشی شان ثابت کند و داد بلاغت پدر ساده خوش من  
 و مانند او در مضایع نوم چنان کجایات و قصص ارد که شیعه هم بعضی از وجوه از آن  
 و این مردن ویر من نیست فقیر بعد از دیدن این افادات دست تاسف مالیدم و من  
 که چون در ایران من سببان باقیه نشوند انحضرت فکر امور کو رصه منفر مانید بهر حال  
 خوشیاد و تحیرش از من دست داد متصفا اضیاط همین است که از افادات او دست  
 فله در کم مادی نظرم و از مدتی خیال بمن عبا مطلوب می فرستد البتة شتم ماجری  
 که جانچه جانب ق کردانی کردند و نیافتند فقیر در خیال بابا بواسطه موکول الهی  
 قطعه فتح البک از مقام معلوم بهم رسانید و بعد از متع و استقرار ان باوس که در اختیار  
 دادند همان من اقل الخلیفه راسخ شد من التماس است که چون از پیشگاه عنایت عطا  
 بار با تجویر شده است که در باره حق کوئی زیهار زهولی و فتویر و مسالمتی نرود لهذا  
 زبانی ناصب عدوت آنچه کوشش خود را بکم و کاست بخدشت می رسانیدم  
 فائده هم بران تب یافت اکنون بالیقین معلوم شد که کتاب بی شبهه ان بی نیست  
 حالها مناسب همین است که در تحریرات خویش نام کتاب با این عنوان زیر رقم نظر نمایند

در کمین شده و آنچه بعد از قرآن بغیر الامر مکر نشده که مولف مخفی عسقلانی است بنده  
 در غیاب نایل است انتشار الله تعالی بجزه اول کتب معلوم که امید بود دارم بر آوردن  
 این معنی شوارنی نماید و عجلت ایشان در حکم اول باز تحیر و پشیمانی افاد و پشیمانی چنانکه سطا  
 واقعست بر کوز خاطر فقیر نیز منطبق زیرا که او بخیال فقیر مرد این نیست و هرگاه  
 باره معارف خود تا کید بلیغ یاد کنم که این امر لغتی نیست خلاف عقل و نقل است که نزد  
 این از سر بسته را بر کشیم جناب فقط از این اطلاعی دارم که کوشش و اثری دارد و بنگام  
 تا لغات بکار آید مع ذلک احتیاط بنده را ملاحظه فرمائید که با وصف عدم فرصت  
 کاهی تجویز نکردم که کاتب دیگری باشد از اینجا قیاس مانید که احتیاط فقیر در ترجمه  
 و صحت آن می بینیم که جناب نیز نهما اکن کلف کتابت اب هم بنده خود دهند که خبر  
 کاتب عیب دار باشد و لیکن مصرع یا را یا یار بود از یار یا را ندیده کن و آنچه بخیال  
 حضرت گذشته که کتابیکه فقیر آنرا بعد از الحاح سامی بدو معارف نباشد این احوال  
 در آن کتابت قی می شود زیرا که نسخه قدیم و از نظر علما و طلبه بلکه ما برین فن گذشته  
 ترجمه کاتب دیو بر اول و قش ثبت بود و آغازش همین نام و کفایت یعنی ابو محمد  
 بن مسلم بن سید الخ افوسکه مالک اجازت ندا و الا بعد از ان ایام میفرستادم  
 آرزو در دل کرده شد و قول چنانکه در تحفه از کتاب است یعنی اثری  
 نیست موجب حیرت کمترین خلایق است زیرا که فاضل عزیز در طعن دوم از سلطان  
 مذہب خویش عبارت است و سیاست اذکر کرده و نسخ عبارتش نیست طعن دوم آنکه عا

سفر کرد برای طلب خج عثمان را که الی ان قال چنانچه ابن قتیبه کنایه ذکر کرد و ان عتبه  
 انا با خبری عی علی کانت خارجة من المذیة فقبل لها قتل عثمان و بايع الناس علیها فالت با  
 ان تقع السماء علی الارض قتل الله طلوما و انا طالبة بدمه فقال عبيد اول من حمل علی طمع  
 الناس فی قتله انت له قلت اقبلوا نعلا فخذ فخذها قالت عایشه و له قلت و قال الناس  
 فقال عبيد فمسك النذرا و مسك الغبرة و مسك الريح و مسك المطر و انت امرت بقتل  
 الامام و قلت لنا آفة فخره و در جوابش بسیار از کلمات درشت گفته که از انجمله اینست و  
 تحریفی و دن عایشه بر قتل عثمان و اورا فاعل گفتن همه از منقرات ابن قتیبه است و در  
 تحفه که مفتاح نام دارد و کمتر نسخه صحیح آن کسی دستیاب شد و تصحیح بر بودن آنست  
 از ابیاتی ابن قتیبه میگوید غالباً این عایشه بر کنایه نوشته ام عبارتش اینوقت  
 نرسیده و در بار کتب مطلوبه خدمت شریف مناجاد گردانیده ام و قریب بقین است که  
 بهر سه و شخصی از اجاب بکاشته ام که هرگاه از طعام قریب شب فارغ شوم تا بقعه  
 آخر روایات کتب هر چند سماع قبر رسانیده باشد اگر این طور بحال باقی ماند بر آید  
 آنرا است و روایت دوم که انتا شش یعنی شرح بخاری فرموده و در بحالم چنان است  
 که ناصب عدوت و ابیات ما را در معارضه بالنسب در حق ابو ذر غفاری رضی الله عنه  
 چون کتابها پیشنا و جزو میرد بیوقت یادند ام که در مسکات اول نوشته ثانی مکرر از  
 خود چنین ثابت کرده که اما بعد آن ترک را تا فلان سال که دایمیه فات سرور انبیا و  
 نسخ الايمان بنیمازند و غالباً انهم گفته که در کتب شیعه در بعضی که او مذکور ختمی



صلی الله علیه و آله وسلم بارانموده روایات موجود است و چنان باید تفسیر است که بخیر  
 روایات ملا باقر مجلسی ابرار کرده بعد از آن غایت تفتیش و اوتیر زبانی داده ازین  
 غفلت نباید فرمود شخصی از متوطنین که نامبر را تحصیل اوست و خبر خرافاتش پیچیده و گزیده  
 بفقیر خبر رسانیده که کتابی در خانه است که بر آن لفظ تفسیر سوره الی مرقومست چنانکه  
 زین الفقی باشد که جناب از بجان دل طالب اندیشگی کرد و احمر بشمارند و کمال الحاح در  
 رسانیدنش نمائند غفر کمال وجهید سلیم و حالش منویم بهتر آنکه از مطلق نشانی چند زو  
 سرخ آن دستاویز دو کبر امر که ضرر و آلام است آنکه از افادات سابقه خدام چنان  
 بدست که درباره کتاب ناصب تعانت از دو مان عالی جناب محمد العصر و اکنون با  
 کلی از تحریر سامعی بدست و برادر صغیرشان یعنی مسجد نصاب فرضی بلکه دومی با من  
 نداشتند خیال فقیر چنان می آید که چون است تعانت کونا نمیشوند ذکر و بر که بدن  
 و تشارک رقی قوی روایات جناب اسکانی ندارد بهتر آنکه باطن روز حدت این بزرگان  
 التماس دکه نزد حضرات درباره جواب کتاب ناصب تحقیق فیه یا سهل است یا کالیست  
 و روایات متناقضه که در بر امش از پیش جمع کرده و مناسط برکت کتاب و مدار  
 خوانی گشته درباره جواب آن چسباید کرد چه بخشش باشد که شوق اول تصریح فرمائید  
 بعضی از اشکانات کتاب را خود جناب یا فقیر التماس کرده شش ناکم و لا محاله برود  
 سخن گفتن ایشان آید و بکوش فقیر رسید که بزرگ مولوی احمد علی نام در کهنه است معلوم  
 نیست که نصاب ای از علم و استعدادشان نیز امتحان نموده اند یا نه شنیده میشود که

استعداد دارند و کتاب ناصب عدوت را دیده اند در کتاب ناصب ایشان هم  
 استفسار رود و طریق مذکور مسلوک گردد تا اگر مرد میدان چند با عانت پردازد  
 و الا الباس احدی الراحتین و این بزرگ فضل اخباری که عبارت افوار بدیده نزد سیاح  
 بلفظ فرستادند حال استعدادشان چنینست درین فن هم سواد دارند بانه و در اخبار  
 متصحب اند یا بطور انصاف بر می بند و باد و دمان چنانچه به عصر ساخته اند مثل ذکر  
 اخباریه که سر غننه شان سیر قد علی میباشد راه بغض و عناد می سپارند و اگر کتب  
 بهره بدست آورده اند یا بی خبر از آن طایفه از خبر اتیکه درباره فرستادن عبارت افوار  
 که مفید مدعیان می انگاشتند و خلاف آن بر آمد نمودند حال شان معلوم میگردد  
 تفصیل ام آقو که حال مجتهدین مان نیست دیگران کند و روی بر کند  
 دل و فقیر بی بصاعت در طبع فان بی تمیز افتاده لیکن نخبه ایشان را  
 که ازین تلاطم امواج عنقریب ساحل نجات رسد و نزد سامی بر آید مدعیان  
 مصومین وی شود و فراوان سجدات دارند و زبده شان بدیانت رسیده  
 رسانند و مطلب از بیم رسانیدن ابرام بصارة العین این بود که تصانیف  
 تمام و کمال نزد ناصب موجود و تصنیف او جزین کتاب نزد سامی نیست چون  
 در ابرام بصارة العین تفصیل و بسط بیا کرده و اجودش غالب از شهادت ملکه  
 نو گذشته عجب است که مخالف و مناقض در آن آه یافته باشد یعنی ارجح  
 صفت تراز اجماع است و طریقه تسکین که فتح و قیود از او نرم تقریر و تخریر

شان بودیم که اول در جواب کلام خصام استغفار نام میگردند باز بفر جواب  
 افتادند با اینهمه سختی بود که بنا بر خبر خواهی و غرضی صد و یفت اگر مصلحت باشد ضرورت  
 بدان متعلق نیست مصرع صلاح ما همه آنست کان صلاح شماست بعد از رسیدن افاد  
 ملازمان و همچنان حال خبر خواهی انشاء الله تعالی زیاد تر و بوضوح خواهد پیوست در مقام  
 که احتمال معارضه بالمثل برای تلف خواهد بود و البصورت از ان اطلاع خواهیم نمود و اکمال  
 تقریر بدون آن نمیتواند شد و خبرانی و شوش سامی از بهر رسانیدن حدیث نجوم که نامه  
 اتفاق افتاده بجای خود است ملاذ افقیر در بعضی از مجلدات بجا ریدیدیم که بعضی از  
 طاهرین جواب بعضی از سرشدین نوشته اند که حقیقت نیست که این حدیث از حدیث ما  
 و منقول است و تحریف لفظی در آن آه بیا فدا اری نواصب تحریف محسوب بادرت کرده اند  
 که این حدیث را بر اهل دین فرو داد و در تریب ضلالت حیران سرگردان اند و در  
 که حضرت خاتم المرسلین کسانی را نجوم هدایت فرموده اند و اقداسی را موجب استقامت و اود  
 که حال شان در زمان حادث توانان انتخاب بعد از وفات شریف بر پنج واحد و یک  
 صد اوقا منوائم کفر دادم از او کفر کردیدند و در کتاب ناصب ان دو دارم که شاید  
 اول این حدیث را در اثبات امامت اول خلفای خویش یا رفع نسبت احداث از خویش از  
 تصانیف ابو جعفر قمری صرف کرده و این حدیث در تصانیف فضل بن جریر بن زبیر یا قمری  
 و بنده را خبر کنید در خصوص این امر است نه از این جهت که امر با فدا فی فلان فلان لام می  
 بلکه حیرت از نیست که بعد از احاطه است و خبر عظیم القدر یعنی قرآن عزت ارشاد نمایی که

من مثل ابوذر و سلمان و حذیفه و مقداد و ابن مسعود و نجوم هدایت اندر هر که افتد کند  
 دین نجات خواهد یافت و مهتدی است که چنانچه محفل داشته باشد و مرید حیرت انگیز  
 از علمای سیکونیک که مراد اهل بیت اند و در بعضی از اخبار و آثار که خلاف تراش  
 با بویه غالباً در پاره ای نقل کرده است دارند در صورت قطع نظر از این تخالف مذکور  
 حدیث اول هم معارض میشود و الا باید که این بزرگان قائل شوند باینکه معاذ الله  
 اهل بیت هم مانند اصحاب که جمعی براه حدیث و ردت فرستند و بعضی بر حال نجس  
 راسخ ماندند و لم یقل احد و جناب تصانیف جدید فقیر نورانی شرحی مثل احقاق  
 و مصائب النوصیب ملاحظه فرموده باشند که در معنی حدیث ردت اصحاب که مراد  
 مخدوم شریف نبیا دین رزانی بر آن گشته چند رقیود بر این همین مرافز و ده اند  
 مانند اجلائی بهیات گردانیده بندارم که انقسم بحاث را ناصب رساله حدیث  
 نقیض کمال بسط و تفصیل آورده در خطی و نوشته بودم که باین رساله کمال اشتیاق  
 حاصل است برای چسبید باید فرستاد بسیاری از امور را جواب قلمی کرده که زبان خود را  
 در جناب متحرک نه نموده شاید از تهیدیش فایده نکشته باشد اگر طلبیدش ملازم را  
 باشد اصل را و الحاح را بغایت قصوی رسانم والا اورا مصداق اذ خلقی و طبعه کردم  
 در رساله مناقب حلقه خود که در صحیح مصطفا نشان شش پیش است از کتب ماثبات  
 رساننده و همراهم کن هیچ احتمالی را از طرف ما پیش نیفیه و او و توریه نموده و معلوم  
 و شاید غیر معتبر بودن آن احادیث را بانی نمیکند و لهذا حیرت بنده در جناب

بحیرت جناب مضاعف خواهد بود و تحت جبرتها دارم و کفهایست را برستم  
 ارتقا و قلب جگر خدام بر جای خود است بمقتضا کثرت نمیتوان گفت عین در دینی است  
 و چنان دانم که شاید تقدیر الهی بتدبیر جناب مساعد افتد که مضطربان بیشتر بشکری  
 و تائید لم بزلی را قرین حال مالشان بیکردارند و دلیکی از فتح الکبیر در بار خلافت  
 بزریدر اصول اهل تسنن بهم رسانیده اند بالضرورت بنده را از ان اعلام رود چون نا  
 همه کتب نظر دارد شاید دلش بملاحظه شش سوخته برعم خود تدارک آن مسکات فی محمل  
 در ابرام مفصلانموده و بجای خوش ثابت کرده که محمد بن که بر علوم مراتبشان امانت یافته  
 اند بیعت بزرید بجان دل نموده و تخلف هیچ در باره اعانت کوشواره عرش کجا در جزو نبراست  
 تا دشمن فرقه صبح و شام بر سفره طعاش حاضر شده و بعد از کاسه سی آن شفی سحر و  
 برآمده و خبر امیر المومنین لفظی دیگر در باره و تکفیه باقی ماند احتمال تقیه و آن چرخ و بعد از حظه  
 تفصیل این قصه که در فلان فلان کتابست مضمحل میشود زیرا که محمد کوز دامم او را مل  
 خمر نیز ذکر کرده فابن النقیه غرض که ناصب امکان تقریر بر طلب ایشباع تمام ذکر میکند  
 رطب و یابس افرو نمیکند ارد و جناب از ان دلیل بنده را اطلاعی نیست شاید که آلی بر  
 کار آرد و قصیر ازین فتن و اضطراب باز دارد و از جواب نوار بدیه عقد کتاب  
 و بیاست بعوانی نمیکند که منتهی آرزوی نواصب از بود قبل ازین مکه انداخته  
 منصفه جوش خواجه غلام حلیم دهلویست صراحتا انکار کتاب کور در جواب منع ده و بعضی  
 از ادله هم بحیال خویش برین انکار ذکر کرده که غالباً بعد از امعان و غور خالی از

علی المطلوب باشد و از اصطلاح تالیفات غلام حلیم مذکور چنان دریافتیم که در کتاب  
 خواجه خوشی اسم ششم بصیرتیه و آنمضا من تعقوب تقریرات خواهد در اصل کتاب  
 در حاشیه افزوده بادی این مجموع خود خواجه است نه غلام حلیم و آنرا زبانه شومخی و ز  
 عبارت خوشی بمقتضای این بخت نموده اند چرا که اینچنین میسر نام و لطف کلام  
 عبارت سامی را دریافتیم هیچ عبارت تغییر ممکن نیست با چنین طرافت بلکه نظم  
 این مطالب شکله غامضه را کسی دانستنی تواند کرد و خود ضعیف علما ایران موجود است این  
 نکات غیبی اثری از این بدینست اگر بر اینان کمال چند خوانند برین بلاغتها مستعد نباشند  
 و لو کان بعضهم لبعض ظهیر غالباً در رساله اخیر آنچه در بعضی از شبیه لطیفه ارشاد نموده  
 هر وقت که یاد می آید دل از دست ربابید و از افکار و هموم فارغ میسازد و  
 که از الف لام عهد تجاوز در جواب صاحب آورده اند کمتر از وقایع متحان عالی است  
 اگر اقلید جیات میبود داد لطیفه کوئی بدیده قرینی ملازمان سید اید و در بر مطلق در باب  
 فرستادن فادات اجداد و وصف شجاشی از شریع معلوم که در بخاری و زور شمس  
 چگونه که چند رحلا و تها بکام و زبان فقیر رسیده از انصاف نباید که شت خوشیا  
 و رنگینی و محاوره دیا و انشاء عبارت بستم طرفی در مباحث کلامیه و آنهم بعنوانیکه  
 از دست نرود و خالی از غموض نباشد بر چنان ختم شده و معلوم نیست که نامی لغات  
 صراح و قاموس سینه می که نمونه لوح محفوظ است محفوظ گشته که بی تکلف در هر طرف  
 شایسته و مقام خود سرسبزند درین باب هم جناب اید طولی و سابقه اولی سکون

شریف سپهرم تواند شد ریشا بیل هر چند میخواید که محاورات فارسی را بشنوی در  
 محاورات خود صرف کند مگر زبانی که آنجا که جناب اصنبت دارد که ناظر خوشنویس  
 چه خوش گفت هر که گفت بخت کلاغی بخت گنبد گوش کرد و بخت خوشنویس  
 فراموش کرد و مثل مشهور که در خرابی سواد خط خود که موجود آن الفاضل بن  
 نوشته بود دم جناب بقید در آن فرو دند که لطفش و بالاشد بخاک داد بخت  
 دادند وقت مطالعه صحایف عنایت از غایت سرت و تهنیت در پیرین نیکو  
 خود نمیشام و صواب کسیر از دست میرود و لطافت دیگر که فوجی جمع الطایف  
 تواند بود آنکه هر قدر که غور و فکر در تحریرات سامی میرود مضمونی از بخشش از بهر  
 بستر التماس نیست که غالباً در عرضده بایستی از نام والد میرود و غفور را شایسته  
 مجد و اینکه در سفر زیارت عتبات عالیات وقت مراجعت در بغداد ادعای اصل  
 مکرر کرده که بنده آرزوی خوشی سپیدند و بجای آید ند که بنده سبک فها علی  
 الاراکب مقام ورود جو و قدس به ملایک است فراوان حسرت اینکه فقیر ازین دعات  
 جاودانی محروم گشت اشعار مشهور حیدر رحمان فی الضیعی این باند علاقی لایعنی  
 انطباق دارد سه مرا این نفس سرکش و یکر دانه فکند اندر زارهای بسیار کون  
 زین بادیه نا کاروانم بکر کرسر نامد بخوانم نام نامی آن سیاف عالم بقا ظهور الدین  
 او رنگ باد شطری از عمر کرانایه کمال ترفه و افادات بسر کرده است روح شان در  
 بنت شاد باد به قصر دین از علم شان آباد باد و در آخر حصی که اکنون جمعیت طاهری

لشکری گران بهرسانیده و عالمی کشف و کراتها و گرد آمده همین رزبانی قوم معلوم  
 شنیده ام مکرر دعوی نیت حضرت صاحب الزمان با قوا و عوام افتاده آنچه زیاده  
 برین باشد شتاق ام و مطلب فقیر از ذکر لفظ هیچ از طرف جناب سید الاوصیاد  
 جواب سوال غریبی که در خواب اتفاق افتاد این پنج ده که لفظ هیچ فرموده باشند بلکه  
 مقصود اینجا در عبارت بود عبارت خویش شتاق ترم و زیاده در شتاق  
 او دارم که چون اعتراضات ال حتی بلکه آوازه مبارکباد و نعم الاتفاق گوش او را  
 ساخت شنیده که منج آن پر خسته رسال این هر دو عبارت بر ضرورت که پس  
 و فقیر زبانی بعضی از بزرگان با جاری عجب غریب شنیده که کتاب المعداد <sup>عشره</sup>  
 محرم الحرام از شخصی طلب کرده بود اتفاقا مالک از روز عاشورا حاجت کتاب <sup>مذکور</sup>  
 برای تلاوت بعضی از ادعیه شدید تر شد حال ناقل را برای طلبش نزد او فرستاد گفت  
 بیرون آمد و گفت که مولو بصاحب بام شرف دارند و کتابی همراه برده اند و گفته اند  
 که کسی بر بام نیاید پرسید که صورت کتاب چیست تمامی تشخصات بر همان <sup>منطبق</sup> المعداد  
 قصار بعد از یک ساعت راوی عجلت کرد و او را منتهی تعجب معلوم شد بختی  
 که مولوی این کتاب بدست گرفته از دروازه که بدین تعلق داشت بریر آمد و در <sup>فت</sup>  
 که حال چیست و بر چهره او آثار اندوه معان <sup>د</sup> بلکه شکها ایشین جاری بلکه کسرت  
 برایش او جای نداشت و العبد علیه و صد و حیرتی از جناب از عقد کشائی نکا  
 مذکور یعنی سستی اعتقاد ال حتی چندی ابل باطل را فاعب بیا از خطی نه است و اینجا



بعضی از اشکالات دیگر حل میشود و آن اینکه سنبل زیاد تر نسبت بشعبان عبادت  
 الهی قیام دارند بریکه در جوشش فرمود که چنانچس اصول صلبه بل حق خیر نموده  
 کرد و شروع بتقصیر عبادت ایشان گشت بخلاف سنبل که هرگاه کارخانه اصول  
 ایشان خراب کرده اوست حاجتی نیست که بالذات بخرابی عبادت شایع شود  
 که فساد اصل مستلزم فساد فرع میباشد ولیکن این وجه ظاهر اندک خلائی توجه  
 دارد که لا ینفی لهذا نزد اقل الخلقه و حی دیگر قرار یافته و آن اینکه از احادیث کافیه  
 و غیره چنان استفاد میشود که الله معصومین که با اتباع شان حکم و کونوا مع الصادقین  
 مثل جناب امام صادق در باره نماز نوبت معراج شان زن که افحش محاصی است  
 نداشتند اند پس هر قدر که زیاده تر عبادت نمایند قربت العین پس و غایت آرزو  
 اوست بخلاف امامیه و آنکه از حال علاقه و مناقض آرای حکام که مدعی الوداد  
 و کردن میکنند نوشته اند قلوب بعد از ادراک حقیقه گشاده و عسرت و سنگینی  
 ایام کمتر از بدیهاتست و تقیل مصارف خصوصاً مصارف ضروری پس کما یستلزم  
 پہلو پستیا له نیزند و در باره ستایش فقیر چندین اطراء و مبالغه نفرموده باشند که چون  
 کما الخبث و دل تنگی میشود زیرا که فقیر ننگ خاندان خود دست ملاحظه فرمائید که چند  
 فقیر با وصف اعتبار رضا با عترت سنبلان چند راز لوث دنیا پاک بوده اند و در  
 اشاعت حق چند کوشش کرده اند حال ایشان را هر چند از تحریر رسمی قبل از این  
 شده بود لیکن اکنون از افادات جدید مفصل تر شدیم که چنان بدیهی است که

مطلق با حیاتی پردار و بخور مرشد خودش آنچه از بسبزه حکایات عذوبست  
 که تفصیلش را کنانی بر نمی یابد باز بر احوال جناب که تا تفصیل حالش در ضمن این سرشت  
 وجه محاذت با ناصب معلوم نشده که چیست که خود را از لوازم و عوارض آن لطایف  
 معذور نمی دارد و غالباً که چون آن محبت میسرند بحجاب هم اجزای اخراجات خود  
 باشد این متمسک است که اکنون بعد بهر رسیدن اسطه بهتر از اول که باریان صحبت فخر  
 بآن نیست که جلال صفی از بر خط استقیم ابلاغ دارند زیرا که اقل الانام مانند سیم  
 درین روزها در محبت او که از مضامین این شهر است بواسطه بعضی از ضرورت سرکار  
 پس محفل که مانند زمان اول نواز شناسایی میسر نشود و خاطر فایده بسلامت  
 و تحمل که بدست بعضی از احباب افتد که پیشتر در حواری شان بکوت دارم خیر خواهد که  
 تلامذه ناصب و هنوز نسبت ناصب ده دار بهیاجل می آید که درین لباس  
 از امور که سوال جناب و فقره بآن متعلق میباشد حسب آنچه خواهی تواند شد بعد  
 در مطایع کلمات مفید معلوم شد که این اختلاجات قبل از تعیین اسطه بود با بجمعی  
 اجزای افادات را همراه جلال صحایف نشان جدید بنام مولو سید علی  
 سمت ارسال یافته باشد و هرگز هیچ دغدغه پیرامون خاطر صفا مطایع  
 هر جا که خواهم بود نزدنده خواهد رسید علی اگر ایشان بعد پنج شش ماه از مکان  
 حرکت کردند و خداوند صورت معاش ایشان در کهنه نظیر بپوست انکا محبتی  
 مکاتب بر خط استقیم بهتر از منتهی است و آنکه در باره معارف شباهت بکبر بطور احتیاط

نقل فرمودند و ما این احتمال را ترجیح دادیم که سبب منافی بودن مطالب آن  
 معارف که فاضل مدائنی از یک روایات می آید و حضرت علم الهدی هم تشبیه  
 دارند برای مذهب شیعه و شتر از خیمه خاوریست مگر حیرانم که جناب از کدام لفظ فقیر  
 فهمیده اند که نمی پذیرم که در تحفه سجای عارفان است و سیاست باستانی نوشته  
 شده آنچه در تحفه غریزی نبوت میرسد آنکه اصل معارف را که فقیر مطالعه آن کرده ام  
 و نیوری پیدا ندیده ام اصل البیهیات و معارف دیگر را برت ابراهیم بن قیس  
 میخواند و اما سیاست را هم تصنیف ابراهیم میدانند که شیعه بود و عبارتش که در  
 سابق از بن مبروض شده حاجت با عاده نیست و جناب که میفرمایند که در کلام فاضل  
 از کتاب سیاست و سیاست ذکر بی نیست ظاهر خلاف کتاب معلوم میشود و جناب هم  
 در میان خصمانه که تفصیل کلشن بر همان طبع روانه شده که فقیر ذکر کرده است و در  
 که جنابش بسیار آن دارند از اول است و مطا و آخر فتح الباری که از شرح مستطاب  
 است تمام مذهب با ناقص و جوهه الجوان که در کتب کبری بصغر نیست هرگاه این همه مرا  
 ولو بالا جمال و الا بخار طری شد اکنون که مقدمه دیگر که هم مطالب دینی است و قصی را  
 بقینی بپرسم پس اول بالا و الاشاره نیست که استعانت همجوسامی این بندای که  
 لا سباده اشغال این مقامات که فکر صواب دارد در آن حقانی آن کوتاهی که خدعه در  
 جزو زمان که فرصت سرخاریدن هم بجز در یوزه کرمی استعاره و آنهم بطایف  
 دستیاب نمرود و انگاه درین طایفه خراب آباد که قبول عوام نه توقع شفاعت و ایضا

در اهل نیست و نام کتاب هم در آن مسموع نشود چگونه بر جای خویش خواهد بود که  
 چون صاحب ظنی نظر بمقتضای نسبت باین حقیر دارند و هیچ نوع از آن امکان  
 ندارد لهذا با وصف فقدان استعداد و ادراک چشیر درین عجلت باید گفت نزد  
 الانام جواب سوالات معلوم موقوف بر تمهید مقدمه است لهذا اولاً بالا بحال این  
 حالی ذهن سائل میکنیم و آن اینکه اختلاف احادیث در مذہب فریقین نسبت به بعضی  
 پدید نیست بلکه بر این تسبیح مخفی نیست که این اختلاف در مذہب اهل حق بعنوانی و  
 که در روایات سنیان هرگز نباشد و هر چند این امر باعث اختلاف قلوب هم  
 بود ولیکن اهل استقامت نام و خواص علم بمقتضای قول اولی و ثانی نظیر القلوب اطمینان  
 دارند زیرا که خلافت و ریاست پائی نام اهل خلاف در اکثر اوقات مانده و او  
 اصحاب شراحتی بتقیه پیاده بخلاف حضرات معصومین اصحاب این اختلاف البته  
 در احادیث زیاد تر خواهد بود مع ذلک محدثین عامه حدیث را مخصوص سنیان  
 صلی الله علیه و آله و سلم نموده اند خلافاً للاما می که اینها در باره و از ده نام سنیان  
 پس احادیث مخالفین نسبت با حدیث نسبت قطره بر بای محیط و در پس نسبت  
 اختلاف خود عقلی است اختلاف در امری میباشد که خلاف قیاس و خلاف عقل باشد  
 اگر غرور و امان نموده آید مرجه اختلاف در احادیث سنیان است که در کتب مصطلحه  
 شده عیان نمیشود و اگر بعد تأمل تدبر بدین می آید با اختلاف کلامی که هرگز  
 احادیث مذہبشان مختلف نباشد و انی نمیشود هرگاه معلوم شد که اختلاف در احادیث

آمده زیاده تر منقولست اکنون سخن دیگر میگویم که خود حضرات ائمه بن اصل العنوانی  
 طی فرموده اند که معنی سبوت شدن جناب خاتم النبیین بشریعت سیده سحیضیاضل افتاب  
 نیمروز روشن میگردد و آن اینکه اصول خمس ابد لائل عقلیه چنان بود فرموده اند که یا  
 جایی گفتگو بر تقدیر انصاف باقی مانده و اینهم در اکثری از احادیث متواتر و مخفی  
 بالقراین ازین برکان منقولست و از امام ثامن ضامن تفاسیر قد باخصوصی است  
 که چنانچه در ابیات قرآن مجید محکم و متشابه است همبرین است احادیث تا و اینهم طرق  
 مستکاثره مرویست از ان امام عالمقام که من و متشابه القرآن الی محکمیه بی الی صرا  
 مستقیم من و متشابه الحدیث الی محکم فافزور اعطیما من سلسله کتبنا لاف فوی  
 ثبورا و اصلی سیرا بعد از تمهید بن اصل و ملاحظه این قاعده اختلافی باقی نمی ماند مگر بنا بر مزید  
 توضیح میگویم که آنچه در خلاصه المنهج فاضل کاشانی آورده است سندی نیست قلیا  
 و هم آنکه مخالف هزاران از احادیث آمده است سو هم آنکه از احادیث  
 متشابهات که ما باطلاع آن نمور شد و ایم بلکه ملاک لازم در باره متشابهات است  
 که از اتنا و ایل و توجیه بسوی محکات کرد و اینم و طرق آن بسیار است از آنجمله آنکه  
 آنچه باطلال و مجانبین حیوانات و غیر مکتبین سید بطاهر بود و آنچه بنا بر کین سید  
 هم بطاهر و هم بحسب باطن و ظلم در صورتی لازم آید که حال شان درین هر دو عندا  
 نا کین باشند و این در خیر منع است و در خصوص حدیثی دیده ام که نام کتاب نبوت از  
 فکر افاده و پوشش نیست که فاضل مجلسی از اصول سابقه در سنا نقل میکند که ائمه

که متوهم نشود که شخص نامی در سکر است و حضار گرفتار شده و با انواع آلام جهانی در آید  
 روحانی مبتلا گردیده زیرا که اینهمه بر آوازه گریز و غنائیت بلکه در کمال خست  
 و آرام است پس میتوان گفت که آنچه بغیر مرتکبین سیده از همین قسم خواهد بود و فایده  
 عبرت هم بر آن تکیه یافت همچنانکه در بنیاب از صا دقین و است که مراد  
 غیر مرتکبین آنانند که دلها بی شان آن اضنی بوده فاندفع المحذور و قطعاً واجب  
 بعدیم حقیقت ثابت که لا تخفی اینها که مذکور شد بر وایت خلاصه المسئله  
 دشت و در مقام حقیقه الامر چه دیگر است که قدمای در تفاسیر خود ضبط  
 کرده اند تا آخرین بسید هم مہارت فن حدیث حقیقت امر را در ادا کرده بکار  
 لیسعی عامه پرداخته اند و منشی این امر غیر از قوت استعداد در فن نهیست حدیث  
 شریف چیست دیگر ملحوظ نیست و آن امر که تا آخرین زان غافل شدند نیست که  
 در مقام قرات مختلف است عامه اتفاق بر آن دارند که در بیاض عثمانی ضبط شده  
 و حضرت البیت ملام قسم خوانده اند و بر جمعی از تفاسیر جماع این کتاب  
 منقول است پس هیچ غمناک باقی نماند زیرا که اشکال و اعتراض سلب خواهد بود  
 متغی است نیست که حد گنبد از آن مدعی که البته سیر سه عقوبت آن جمعی از شما که  
 مرتکب ظلم شدند دیگر انرا فیکون الا لا الکرمه دل دلیل فی بال العدل فموت نیست  
 آنچه از عبد الرحمن بن سالم بن جاز نام با قمر مر ویت که مراد از فیه قمره نصیب  
 و عزل مورد نص غیر است باقیماند آنکه شاید قلب کسی اختلاف پیدا شود که

جناب الله تا ظهور قائم الهیبت بقدرات همین قرآن کف عثمان با مور ساخته اند و آنچه  
 نوگفتی بنا بر فضل نسبت و الایجاب بسبب التجمیع با دوا و حوالش بعنوانهای شتی  
 میتوان داد و لیکن برای خضار بر دوسه حرف قصر مکیم که صورت تطبیق درین سبزه  
 قرات عامه و خاصه ممکن است چنانچه از شرح شفا که فاضل شهید فی شتم آن  
 بدست و آن اینکه لا در کرمه لا نصین بر اسیب مثبت بلکه انشباع پیدا شد  
 فمال کلو احد امر واحد لا اختلاف فیه آدم بر قصه حاطب و در مقام خبر جواب اول که  
 تمهید مقدمه است جاری که این حادثه نشا بها است ما امرنا بنا عما فی الامر  
 ایضا فضلا عن الاصول علا و وقصه حاطب ای خلفای شیه بر اصول امامیه قیاس  
 الفارق است زیرا که روایات جامعین اصول لالت بر آن ارد که اینها هرگز با اعتقاد  
 قلب حجتی ختمی باطل نبودند تا می اموار ایشان از صلاح و تقوی هم حیات است  
 و هم بعد وفات بمنی بر جمعه و ریاد و اینها کلمه عقده کاین سخن و بد بدالات احادیث  
 بخلاف حاطب که مثل آنها نبود و ابدا و قرآن حدیث بجای و قرار یافته که بعد  
 ایمان شخص هزار تا و اول برای اصلاح اقوال افعال او در دنیا میتوان گفت و در آخر  
 میل الله به اتم حسنات بخلاف اهل شقاق که حظت اعمالهم جایجا در محکات نزل  
 برای آن زیاده و در برقه پس از حاطب تسلیم عفو از شایخ سنیان نیست  
 مع ذلک نافل قصه حاطب حاطب اللیل که در حدیث مہارتی ندارد و در در طب  
 با بس امتیاز میخیزد علا و ه کناه حاطب را ملاحظه فرمائید که فقط افشای مز

بی آنکه فرموده باشند که این از راه کز فاش ناید کرد و هرگاه دختران و دل  
ثانی بعد منع سر حضرت را فاش کردند و توبه نشان بقبول افتاد چنانچه از مجمع  
غیره ظاهر است پس عفو حاطب بطریق اولی و آنهم برای آنکه کفار قریش سر برستی  
اهل عیالش نمایند بخلاف حال کسانی که جناب ختمی تاب را بر سر گشتند و چند معصوم  
را شهید کردند و هزاران نسخ قرآن مجید را با تشنه اند و آنچه باقی گذشته  
در انهم داد و خرب دادند حتی که اکثر روایات اصول زیادت حمل هم دلالت نام  
دارد چنانچه بر اهل استقراء و ناظرین تفسیر مسعود عیاشی و قومی مخفی نتواند بود و چگونه  
کسی را از تبصرین این هم در گیرد که این جماعه محدثین مفسرین هر چه خوا  
ستند در باره خلفای سنیان ساختند و بافتند ذلک ظن الدین الفوا هر چند انیمقدسات  
نزد اهل خلاف سیریه بیش نیست مگر چون دلالت کلام سامی سائل از تبصرین  
پس همان مثل مشهور که یار اوست و کار سهل است علاوه و انهم در احادیث ساجده  
می آید که محدثین با معضن از انیمه هدی و است میکنند که خود حضرت فرموده اند  
امثال این امور که آنچه بذات من تعلقی دارد مختار آنم خواهم بکل کنم و خواهم بخوا  
شوم و لیکن هر که با اهل بیت من بی کند هرگز شفاعت او نخواهم پر خست بلکه  
روز قیامت دشمن او خواهم بود و از نجاست که جناب احادیث معصومین آمده  
که در حدیث مشهور که بطاهر در باب سخن جدی مثل آن نظری آید یعنی با امامان عادی  
فاصلان کا علی النبی و اما علیه فرجته الله علیه ما و بلات وارد شده کما لا یخفى



اما تطبیق است فلما تغشها الاله و تطهیر ذل حضرت آدم ۱۲ از شرک و غیره پس مخصوص  
 کلام حضرت علم الهدی تصانیف شان افی و کافی است مگر انوقت آنچه در دین  
 فقیر است و مستند بنجابت ائمه معصومین ان گفتا میگویم تقریرشین طو ز سناطره انکه محتر  
 مدعی صد و شرک از حضرت آدم و حواست و البته احتمالی برای او کفایت نواند کرد  
 پس منحل است که شرک از اولاد آدم که لاحاله دو صنف بود یعنی کور و اناث صد  
 یافته باشند پس صیغه تشبیه باعتبار آن دو صنف است پس شرک حضرت آدم و حوا لام  
 نبی آید بلی شرک اولاد و انهم فی الجمله و هو عین التحقيق و انهم بعد از تسلیم است و الا کلا  
 متبیه مقدمه انهم بادی غور از هم میباشد آنچه در بنیاب کفتم از حضرت امام رضا در  
 مخاطبات مامون شید در البفات شیخ ابو جعفر قمی مرویست و ازین منبر جوابی  
 تحریر این سطور بیا دمی آید و خیار صیغ جمع در آخر این کرمینه نیز اشعار بصحت این  
 توجیه دارد یعنی صیغه تشبیه باعتبار دو صنف است و صیغ جمع باعتبار تعدد و شرک  
 آنها و رنه در اینجا هم صیغ تشبیه باینجه باز گذارش است که آنچه جنات جمع  
 ارشاد فرموده اند غایت تحقیق و تدقیق و سلوک سلک الهی است که شایسته یب پر بو  
 آن نمیکرد و دوا این احادیث است که بلا ریب مذہب امامیه عقاید بان نیست و محققین  
 در بنیاب آنچه فرموده اند از ان صاف واضح میشود که کسانیکه بخلاف آن رفته اند  
 حق تحقیق و نصیبان بغاده آدم بردفع اعتراض پس مخفی نماند که عینه  
 جناب اعتراض اول ابدین عبارت ذکر کرده اند که صاحب خلاصه المسج روایتی را

که موافق عامه است جوابی مگر فرموده و ضمیمش معلوم نشد و کتاب نزد فقیر نیست  
والا بعد رجوع حاصل مطلب این اعضال حل میشود مع ذلک ظاهر امر این  
ازین عبارت نیست که نزد کاشانی صاحب خلاصه المنهج روایتی مطابق روایات  
عامه منطاط اعتبار بوده باشد و این از فاضل مذکور که مهارتی در فن حدیث  
نداشت بعید نمینماید لکن الحق مع مولانا فاضل اندک کرده اما دفع اعتراض نماید  
پس تقریرش آنکه سق اول چنانکه در احادیث آمده موجود و دلالت بر آن دارد  
که اولاد آدم چند صد بوده اند تعیین است و صورت از دواج بهمان منوالست که  
در احادیث معصومین روایقه و آنچه استقرأ احادیث چنان واضح میشود  
که حوریه و جنیه در کلاخ همه کس داده اند و کذا الحال فی الاناث و این را در بعضی  
از مجلدات بحار میتوان یافت و منشای قتل بلین باعتبار این احادیث لایست  
لا علینا زیرا که از آن واضح میشود که جنیه را با قاتل عقد بستند و برای باطل حوریه  
مفرگشته بود که بغایت حسن جمال تصاف داشت و منشای قتل بهمن بود  
و در غیره اذن عوام که عادت بسباع روایات عامه گرفته اند ازین امور شکی نیست  
میشود و اهل استقرأ نام را بر کون نفس بهمن و آیات است که از اهل بیت تأویز  
آیا از نظر معرض نگه داشته که در اولاد آدم کسانی که حسن جمال دارند و نیک  
از نسل حوریه میباشند و طرف مقابل از اولاد جنیه و غالباً انقسم احادیث در  
الشراعی و بحار شریف پیش مرویست اقتضای این روایات نیز نهانست که تفصیل

در احادیث ما مروی گشته که اشتر الیه انفا یا بر اخی مخفی است اگر نشان  
 نزول آیات کریمه که در سوره نوره واقع است همان باشد که در تفسیر سنان  
 و امامیه هم صحبت شان می خورد اندلس فضل شیخ اول و دختر او آیات قرآن  
 حدیث به ثبوت میرسد حتی که لفظ اولوا الفضل منکم و وعده بهشت و برای کسی که سبقت  
 دخترش از کتابی از کتب بان کبریه میکنند عدم ایمان ایشان صاف بر می آید پس  
 حق بجانب حاصل محلی غیر اوست که روایات معصومین ثابت کرده اند که بر  
 ماریه قطیه این آیات فرود آمده و دختر اول بر او نهی بسته و امامیه را ناگزیر است  
 که همین قول را معتبر دانند و اول الزخرفیات شمارند فلذا بعد از ضیق وقت گذشت  
 که بگذرد دیگر امور ضروری بر بردارد انشاء الله تعالی بعد از این بدو رکعات عمل بکلام  
 اہم یاد آمد که اگر چه ازین کلمات بخاطر جناب بسند آید اشاره این بضرورت  
 فرماید و تشریف زالف هم برداختن ضرورت است افسوس که در کمال ضیق انفا  
 خدا شاهد حال است که بضروریات جابر شیخ عنصری هم خبر غلبت نمی بردارم  
 بعضی امور در تخریج جناب می یعنی رسائل مقدسه بخاطر خلط کرده و بنحوا هم که بلا  
 واسطه از جناب تحقیق کنم تا انحراف با در غیبت ملی شود و بعد از حضور و شفقت  
 حصول ملازمت جز تا بعد حق و تشریف باطل چیزی باقی نماند زیاد ازین  
 گذارش بد از مطالبه این مکتوب هم سلب چه اس مخاطب خصوص  
 نوری بر طاهر است و آنچه در سابق مجمل گفته شد این و راق در فصل آن گفتار

تواند کرد و برای اذکیلا از قطره بدریای بزند و قبای اطلس بی ستران نیم جو  
 نخلند حاجتی بدان نمانده که برای شح و بسط هر عبارت ملای الکبریاوی انس  
 جنیم مکر و تضحیح بعضی از مقامات بنا بر تفسیر غافلین و نیز کبریا و این نسبت بمیسم پس آنکه  
 از آغاز این مکتوب غایت سلوب مانند شمع در آئین منجلی و روشن است که  
 و لیکه برای انتساب است و سیاست سوا این قسیده یعنی کاتب نور  
 بعد از تلاش بسیار تجوز کردند و دست تشبث بدان را نمودند هیچ لایزال ماندند  
 زیرا که غایت مدلولش نیست که این قسیده کنایه باشد درین قانع تصنیف کرد  
 و دعوی می کند کتاب امامت و سیاست که دلالت بر خصم عدوان خود  
 خلفای آمدن مهاجرین و این انصار سابقین داله دارد از این قسیده  
 نه از کسی دیگر پس کمال و کجا دعوی طرفه آنکه در ایامات خود جاسجا وقت ظهور  
 تا تمامی تقریب بهمین سبکو بند و در مقام حاصل فرید اعتساف طریق خلفای  
 سچو بند آری مرض چهل مرکب و اعصیت و اختیار ما علی العار را علاجی نماند  
 چه جای آنکه همراه بطور وصیت فرماید که در مناظره نصابت ناکزیرت و چون  
 و زشت و طلب و یا این میباید گفت نورالدین حسین از اصلاح مفسدات محمد  
 خود باز دارند و لقد صدق الله تعالی ان علی قلوبهم ما كانوا یکسبون  
 سبحان الله ازین عبارت ظلم و جفای خلفای نشه و ماجرای تفسیر فرعون  
 و اخذ بیت الحنف و خشونت از امیر المومنین ثابت کردن از لفظ مذکور است

کتاب بطور سبوی ابو محمد عبداللہ بن مسلم بن قتیبه یقیناً خودن جزا معین حاضر  
 و مقلدین بی سواد از کسی بر نمی آید و راجحاً که ایہم بخیل این عجم النظر و فہم النہا  
 نگہ داشت کہ معنی لفظ افراد ہنہا کردن جدا نمودن است پس معلوم شد کہ اس  
 رسالہ جداگانہ در واقعہ سیکہ بخلاف جناب امیر روداد تصنیف کردہ امور کہ  
 و واقعات آخر از خلفہای دیگران ان یا ذیخودہ چنانچہ گویند کہ فرد فلان رسالہ  
 فی النحو و افراد الکلمہ و الکلام بالتصنیف و ستعرف عبارۃ الکتب فی ذلک بخلاف  
 کتاب ماہست سیاست کہ از ابتدای خلافت ابو بکر صدیق تا خلافت یارون  
 الرشید احوال خلفہای خلفا بتبریفیت و بعدت زمانی در آن کوہست  
 شمول و عموم ہم باقی نماند و موضوع ہر کلی از بن ہر دو کتاب سنجایر و مگیری حقیقت  
 کہ فہم عبارات علامہ استعداؤ قوی سلاست و ہن کارست و حال یہ  
 التکلیفین روزگار و امثال ابن اموریاد کار بلکہ اصحو کہ بر شہر و دیارست یا بعد  
 این کتاب کہ خود و مقتدین مستندین کہ در فن کلام جناب مخاطب علامہ را کاتب  
 میسر و ذہانتہای یاست کلامیہ را فقط بذات عالی صفاتش گمان سیر و ذہن  
 انسانی فارسی امر را با این نسبت نمیکند و از یاست معلوم با اتفاق اہل محلہ  
 بلکہ اکثری از سائکین بلدہ بدرعی نمایند و اگر سنوز در بارہ موضوع کتاب ماہست  
 و سیاست بتقلید سوفطائیکہ تردد و سیر و دانیک خانہ انرا باختصاص مد نظر علامہ  
 ایشان میدہم و ترجمہ آن ہم میکنم عبارتش نہایت ختم محمد اللہ و کراما

وصف قصصنا من ایام خلفائنا وفتن ما بهم و حروب یا مهم و قسما  
 ایام الرشید بیرون و قسما از آخر القضا و دولته اذ لم کن فی اقصا من  
 بعد و نقل حدیث ما و اهتم کبیر منفعه و لا عظیم فایده یعنی شکر خدای جل که  
 کتابیکه در ذکر خلفا و فتنه با و حروب نشان نشان شروع کرده بود تمام شد و انتها ذکر  
 خلافتها بیرون الرشید رسید و بذكر القضا و لیس ختم تمام انجامید که قصصنا  
 خلفای کبیر منفعه عظیم بود انتهى محمد کاشی جمع کجانب تاریخ الخلفاء که  
 را نام عسقلانی نسبت نموده اند میگرداند تا معلوم میشد که بر تقدیر صحت عسقلانی  
 آن کشته اند مراد از لفظ هذه الوقایع در عبارتش حکایت جل و صفین و حکم  
 است که در زمان خلافت مرتضوی واقع شدند و اوقات دیگر زیرا که تاریخ الخلفاء  
 ترجمه وفات کجانب و است میگوید بذا کلام ابن سعد و قد حسن فی تلخیص الوقایع  
 ولم یوسع فیها الکلام كما صنع غیره لان فیها هو اللایق بهذا المقام فالصلی علیه  
 و سلم اذا ذکر اصحابی فامسکوا و ما کثر یست که شارح لفظ هذه الوقایع با قبل باز کرد  
 در آن خبر امور مذکور است مروی نیست فقین المقصود ثبت آن حمل الوقایع  
 غیر ملک السواخ من تحریفات مقدی الیه و اخرض لفظ سطور که در ترجمه  
 جناب واقع است با امور یک مختص بان صدق باشد و روافض را مقرر کردند  
 کردن کمتر از حکایت آن نیست که بعد از شنیدن مناقب فاروق و مراتب محمد  
 در دو مان ابلست ظاهر بن خمر در سکوت و سکوت که با ورم نمی آید و بن

این بنا قبالتجونیسی نماید زیرا که عمر در محله که بلا آب فرات را بر در تیره سرور کاساس  
 قورق کرده و بر بارهای حکمران قبول حضرت بول انواع ظلم و حصار و آوارگی  
 یکی از یاران فقیر گفت که ای پسر من ناقص العقل آن عمر که فوج کشی بر بهمانان کرد نمود  
 و ابواب ظلم بر روی ایشان کشود و عمر بن سعد بود و مورد این مدایح عمر بن خطاب است که در  
 ملازمین رسالت نبی صلی الله علیه و سلم کاشمش فی وسط السماء و متفکرا علی صد  
 و صفات قبل از شهادت شیر خدا بسیار دارد از در نماز شهادت گشته زینهار این  
 در واقع که بلا حاضر نبوده زن فریاد میکرد و زار زار میکرد و میست که هرگز ندلم در نمی  
 زیرا که من از علای معتبرین شنیده ام که این همه جور و حصار این خلفا صدر یافته  
 و از اینجا است که در امام محرم و غیر ایشان شب و تبر می کشانید القصه محاکمه  
 پیش دیگران دند و بدون علام بر حقیقت حال از آنهاستفسار کردند که سبب  
 که ابو بکر و عمر و عثمان که امام وقت بوده اند هرگاه کلمات حق از زبان ایشان  
 تقریب بر آمد بر سبب که واقعه کربلا در کدام زمانه از حلت ایشان اتفاق افتاد  
 از زبان تاریخ و آنکه خلفا در آن زمان بودند بلکه قبل از شهادت مرتضی از دنیا  
 البقا حلت نمودن زن آوار داد و گفت الان حصص الحق و ان المن الصاقرین اکنون  
 نویسیا سبکه درین امور کتب قدیم و جدید ذکر کرده عوام را با متاب واقعه کربلا سوسه  
 خلفا از راه برده اند باید شنید محصلش در چند حرف آنکه سبب قتل و کشته شدن  
 اجماع سقیفه و امثوری است که بانی سبانی آن عمر است و سحر ایشان و متاب بعد

و فارسی صد هاشعار نظم کرده اند و قاضی نورالدین شوشتری اشعارش در مصباح  
خوش آورده اند ایرادش خالی از اطناب نیست مصرعی از ان نیست مصرع  
ان گشته سقیفه و شوری گریه و شده سیکویم که برین برقرار نیست که  
گر بار اطراف حسن محبتی باز کردند اند که خلعت فاخره خلافت بری سجا بخشید  
ایش نیست پس سباب بعیده را نصف العین دشتن و سببیت از نظر انداختن  
سخت بمعنی سخت قلیف که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام صاحب کشف الغممه  
کران شوند و لو خبر انفی کان احسن کافله اخبر فرماید و آنچه در نظم و شعر بر اصول ماست  
کنند دل دلیل بر انتساب این قصه بجناب محبتی است و هر چند حکایت آن  
و قصه حضرت مخاطب کامل فن بیک هیچ است مگر از کیای عالم در هر دو قصه تفرقه  
هم میکنند که زن چاره بعد وضع حقیقت اعتراف بصدق و سداد دل حق  
و ایشان هنوز با وصف تنبیهات اکبر آباد از جهل مرکب بر نمی آیند و ظاهر اینست  
خود اصرار تمام دارند و صد و رانقسم امور از جناب فیض کنج بر بعد بنامند  
که از کلام علمای ایشان بلکه کلا ترین طایفه بدانند ایشان مثل صاحب منج المقال و غیره  
از علمای جاهل ثابت میشود که خلیفه ثانی در لشکر امیر شام وقت جنگ صفین  
امیر المؤمنین بود پس هر خرافتی که از ذکر روایات طایفه پیدا شود دور باشد و  
از المقام فی المسکات اول من منتهی الکلام و مخفی نماید که مراد از تفسیر عبارت  
صواعق بر تقدیر نسیم نیست که در ذکر این قایل باین امور یک دامن نیست از



لوث و ساکس ارج و لواصب پاک نماید و شبهات رفضه را قطع کند تا اگر است  
 و در تراجم اصحاب همانقدر اکتفا میباید کرد که محقق بود و فائده دینی بر آن  
 باید و مضرتی بر آن وارد نشود که متاخرین در باره صدر اول تکلیف حسن ظن  
 تمام نموده اند و ایمان نشان از قطعیات و این امور از خلافیات و ظلمات و آن تصریح  
 نسبت بقبر بر یک سبب قضی بر نقل کا بر شیعه مثل صاحب نهج المقال در باره <sup>خضرة</sup>  
 سلمان ابو ذر نموده که تشریب نماید زیرا که از آن واضح میشود که روایات آمده که  
 مثالب این زکات باشد رد باید کرد پس مقام تفصیل که لایحی علی لفظ این  
 و آنچه نورالدین بعد ازین گفت که چه خوش باشد از قسمیت الشباب وجود و  
 سقلا جابحین باض آن مقصود و از بیان فری کمال ظهور است که او احتیاج را  
 بکلمات و منقولات ابن ابی الحدید مدنی مهمل می شمارد و بر تشیع و کشیدن دی از  
 هندوستان تا بایران بیکرداند و در مجلدات بحار خاصه مجلد السما و العالم هم  
 تشیع مدنی قرین نگاه دلائل میتوان یافت پس بیا و تصنیفات تکلمین ایشان خصوصا  
 انتحابات جابحین باض که سائید تا این زمان با جد و سراق متعالاتش در  
 و بنیاد مولفات خود را بر ترهانش گذاشته مثل شوهری صاحب احقاقیق  
 و کزبته و محبه را جایی فرزندانش کاسه لیسان ایشان بنهیم گشت و لاف  
 ایشان بخرافات سبیل کذاب در پوست فاحمه اولاد و اخرا و طاهر  
 و باطنها و از تردد اکبر آبادی در نسبت بعضی از کتب سوجی فظ غلطانی

مشهور که هر چند از حداد و وفاده بجانب چپان شد کما لا یخفی علی الاذکیاء  
 و آنچه درباره معارف بیکه و مظهر نوشته بودم که نهی شدید و قدغن مبلغ که را از  
 معارف بناید نشود برای نیست که رموز یکیت شیعه فاش نکرد و انچه علیما  
 ایشان این امور اندیشید و پست و بلند این بادیه نور دیدند ستور ماند و غفایم  
 عوام منزلزل نشود بر جای خود و نوب احتیاط فاضل اکبر آبادی بجای رسید  
 که هر چند نفس کشیدن بدون یوزده فرصت صورت نمی بندد ولیکن در کتبت  
 این طوایف که هر یکی از آن ساله بر اسباب است کسی از یاران صحبت هم شریک  
 و رئیس المتقدمین با وصف کثرت اولاد و احفاد و اصداقا و احباب گذشته  
 کثیر هرگز سرد نگردد و اگر کسی القای بیفرمانند و عیبیه خود مقتضا نکاید بود  
 آن شخص اقرار دادند که از فرقه هندوست مکرید خیم یاد دارد و بسجافت رای  
 ایشان بار بار تصحیح بنماید و از تحریر خرافات علای امامیه و اظهار سخافت آنها  
 تخذ ترکیب خیاخی بسیار از بزرگان که برخی از انجمله برای خرافات نیوی  
 لاف محبت میزنند پیش اجابتش بیان کردند الغرض هر کسی از زمین محبت  
 بدون آزمایش همچنان باید فهمید و بر لباس مفرور نباید شد که حکمای  
 سلامی گفته اند اسباب دوست شمرانکه در تحت زنده لاف یاری  
 برادر خواندگی دوست آن باشد که گیرد دست و دست در پریشان جای  
 در ماندگی القصه با اینهمه ظهور نکاید هنوز تا آخرین شیعه میخوانند که میا

مشکور قدما و پرده تفسیر شود مانند واحدی از عوام از اندانند و اگر کسی اندک عقل  
 و فرست دارد تواند فهمید که حجت الاسلام غزالی و هزاران کس ازین ناداران و  
 پیشوایان و بزرگواران گشتان بسوی شیخ آوردن و همچو ضلالتی این  
 و کلبی و عصبی که بفران بسیار بلکه دلائل مشارع آنها به ثبوت میرسد مستصحب  
 و از اعظم اهل حق شمردن و از جهاند محققین ایشان فرار دادن فقط برای نیست که نظر  
 بامراول قدم مذهب محدث را ثابت کنند و نظر ثانی در مناظره چیره و  
 تفصیل این اجمال مفصلی طاعت است که بعضی از کتب فن نموده ام و الحمد لله که خود  
 خالص صاحب درباره معارف را مختصر نوشتن بالنسب کتاب بکر ملا اکبر آبادی  
 باشد و مذمت و ناپا بود کرد و عیان را چه بیان نسخه معارف در لکنجو جای موجود  
 از اول تا آخر استقرار کنند هرگز نخواهند یافت که دو کس از صحابه را رضی باشد  
 چه جای پیچیده لغو باشد من ملک و سنده بجا موجه حیرت گرفتارم که هرگاه  
 مذمت است نزد چندی از محققان با وصف اتفاق اصحاب حضرت رسالت با  
 هیچ مبتدع و محدث باشد بر تقدیر محال از رفض چند کس حکونه قدم این مذمت بخوبی  
 ادراک مافی القلوب ثابت شود که خانجید الايمان از اختیار کردند و دیگری  
 رفضه محمد و اختیار نموده چنانکه بعد از تحقیق به ثبوت می یابند که اگر شرف و محبت  
 تلاش کنند که رفض بر کائنات پیچیده صد سال سه بخواب غفا خواهد بود بلکه حرف در  
 که سده نشع تا باشد او کشد و حال استغفار تحفه با غمزه اینجا سید که هنوز با وجود

کردانی بی‌نسیبند که علامه دهلوی قدس سره العزیز است و سیاست را از  
 نالیفات ابن قتیبه رافضی میدانند چنانچه مفصل قبل ازین گذارش یافته و درین  
 مکتوب بر دست نورالدین اکبر آبادی کمیائنی ظهور پخته و کفی المومنین  
 القتال و آنچه در باب ضعف ایمان فاروق بخمال مخاطب تقلید کرده از بی‌سود  
 گذشته بود در محاضراتش نورالدین شیب فراز نور دیده و داندیشه  
 و برین قدر مقصود و محصور بنا بدینجهت بلکه استی کلام را باید کشاد و ظهور قدرت  
 لیل و هنار و مناسبات این اشکالات را باید دریافت و اینهمه بعد از تسلیم عمر مسلم  
 تقدیر محال است و الا سبب نیستی که خود این رک و برکناس که او را در مغلطه  
 تبصیح این نقل در کل بماند و شکالیکه نورالدین حسن بعد ثبوت و صحت حدیث  
 نجوم که بنص آمده است از کتاب صراط مستقیم هم پدیدت مجملاتقریرش کرد  
 پنج دنیا و قوم را استیصال میکند و دلیل بر همان ثابت مینماید که چنانچه رجوع  
 باطل است در تحقیق علوم شرعی حدیث ثقلین و مانند آن باید رجوع باصحاب کرام  
 مینماید ثبت مذهب الیه اهل استی و اهل اعتقاد اهل البدع و من این بحسب الرجوع  
 الی الائمة الاثنی عشر و الا يجوز الی احد من اصحاب خیر البشر و بر عارف سلوب کلام  
 و ما بر حادیت حضرت سید الانام نکالی در حدیث بنظر بیاید که چه متعصبین قوم  
 هوسها پنجه با و با کفته باشند پس مهمات ایشان مجرد نظر از هم میباشد  
 اگر با ورت نیاید باری تقریر روشنی که جامع بهفوات قوسست متوجه

و آنچه بقدر ضرورت زیر و زبر بشن کم بوش دل بستن و حاصل تقریر بشن عبارت  
 مطبوعه اند که آثار وضع و زور بر بسیاری از حدیث معانی ظهور دارد و خطاب اقتدا  
 و ابتدا بخصوص اصحاب باشد یا بالعموم لازم می آید خلاف فصاحت که اصحاب  
 خویش را فرموده باشند که اصحابی کالنجوم اه و اگر مراد غیر صحابه باشند باید  
 برای تخصیص کاست و اسحقان و قیاس پس نمبر و در و این ابن خضر خود صحابه  
 بلکه خبر مذکور در روایت عمر محصور و چون و این در بناب یا نه نمیشود تخصیص  
 شد و کشف مدعا شرح شفاعی مالکی میتوان یافت که بعضی از سناد این حدیث  
 بعضی از مجاہل و برخی متهم بکذب واقع اند و بعد تسلیم صحت التبعه بطلان صحابه  
 نتوانند شد زیرا که بعضی ناکث و قاسط و جمعی قاتل عثمان بوده اند و این سناد  
 است که سقته بالشان قهت بود پس معلوم شد که فاضل اصحاب اند و  
 بدون تخصیص سستی لازم می آید پس این است مت مصحوبه ذات شخصی است که  
 لوح محفوظ را شهادت عقلانی در شرح بخاری مطالبه نماید و سلونی عماد  
 العرش فرماید که کسیکه لفظ کلام را از قرآن مجید نداند و محدث را از  
 بهتر شمارند و تعلیم و تلقین مرتضوی حکم رانند انتهی خلاصه کلامه ادا الله خیریه  
 و جواب این کلام شهادت بقدریکه تعلق با سناد حدیث دارد الزام و تحقیقا  
 بالا جمال گذشته رد این افت بعد تسلیم صحت از آن می آید کفیف که سر  
 مذنبین در کاتب اول این کتاب چنانچه دانی اعتراف کردند که صدر الدین

اصفهانی کتب شیعہ را دیده جاسیکہ فرمودند و نیز بان سلف اہل سنت کتب  
 امامیہ را کمتر میدیدند و حربہ برای از جانب شیعہ بود و آنہا مجیب و منصف  
 و معتمد نسبت بمبتدل قوی میباشند فضل بن وزیر بہان فی الجملہ اہل  
 الباطل را دی سیطرہ شدہ انتہی پس عجب نیست کہ قاضی شیعہ زہر  
 سبک بر باطنی کتب خود را یاد ندارد و فضل اصفہانی شمول فضل  
 مہبت بالزام رفضہ کنار د و محمل است کہ مفتی نوشیروز نجاشی اہل الزعم  
 برای عوام راہ تبیین موعودہ باشد و ازینجا بمشام اہل فرست بوی انہی  
 کہ رئیس المنتحلین از بہین مقام قبل و قال در بارہ سند حدیث نجوم امیر  
 و بعضی از عبارات را در کشکول بیاض انداختند و در منہی جا  
 بحث حدیث نجوم اقارہ بنیادش بر الزام شیعہ ہنوادہ امایہ  
 و قال قاضی در فحوائج حدیث و دعوی بطلان پس حوالہش بمقدار کہ  
 لایق این وراق باشد آنکہ مراد از اصحاب ملازمین صحبت از اہل ہجرت و  
 انصار حضرت رسالت و حواریین خاتم نبوت بودہ اند و خطاب ستطاب  
 اقدیم و اہدیم یکسانست کہ گاہ گاہ شرف حضور میافتند و بعد  
 ملازمین کات و نور رسیدہ بودند و آخر قاضی بعد از کات و تازی را کہ  
 نیافتہ حدیث مذکور را بر کاطین اصحاب محمول دہشتہ بلکہ بذات ہشت  
 مرافضوی محصور ساختہ و از تقریرات مخاطب سرشت فطنین بعد اتفاق اصول

و اخبارین در رساله حدیث المحض واضح است که متبادر از لفظ اصحابان  
 ملازمین و خاص خاص اند که در صحبت تبعید خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند  
 نسخیه سلیم هلالی بعد از استقرار برآمد که شخص و امثال ایشان در اصحاب  
 مآب منزلتی بس عظیم و مکانی بس نفیم بودند پس در حدیث که باریت در حدیث  
 منقبت پیرایه و رود پوشیده متبادر از اصحاب همین خلفای اشعری و مهابین  
 اولین انصار سابقین خصوصاً صدیق و فاروق بهترین است بعد از ائمه  
 بروایت حضرت امیر المؤمنین خواهند بود که اندامانیه خصوصاً امام اعظم اول  
 شیخ طوسی و ابی نموده اند و لفظش اینست هذا الکذب الذی تقولون الان خلا  
 بعد بیها ابو بکر و عمر یعنی و قهنگه مردم جناب امیر افضل است اعتقاد کردند  
 و بر شخص ترجیح دادند حضرت شیخ خدا کرم الله وجهه بهم برآمدند و مردم را جمع کردند  
 علی بن ابی طالب فرمودند که ازین کذب دروغ باز آئید و افضل است ابو بکر و عمر  
 دانید و صاحب اطاعتیم که در تعیین قوم یکانه روزگار است در تاویل است  
 بعد از اقرار روایت شیخ الطایفه پیش پاخورده و هر چند دست بازده و  
 ره بجائی نبرده چنانچه در کتاب کبیر تفصیل آن بعنوانی نموده ام که مرید شیخ  
 و خیال هم نگذرد الغرض مصداق حدیث اصحابی با اتفاق حواریین هم اینست  
 و خطاب اقتدا خواهند نمود و دیگر است که به رجحان اولین و سابقین انصار  
 و مهاجرین نسبت خواهند داد اما آنچه قاضی و افضل است ابو بکر و عمر

این حدیث افشاند پس لایب دارد که هنوز اسجد فنیم نخوانده و در کرد و ب  
 اعتراض خود در مانده چه حدیث بذات مقدس مرتضو و محل این افاضل اصحاب  
 نبوی هم باظهارش خلاف فصاحت است که اصحاب خود را فرما نند اصحابی  
 کالنجوم و هم خلاف تبادر که فقط ذات مرتضو را مراد گیرند اما دعوی اینست که  
 ام المؤمنین بقیه عشره مبشره ناکشید و داند و ذی النورین اقل نموده پس محتاج  
 دلیل و مصداق بذا بهتان علمیم و باجماع علماء دلیل قوی تسمیع میشود که سالم عن المعاص  
 باشد و از احتمال کمیت اهل نفاق پاک بود و کیف که خلاف روایات مستفیض  
 و اجماع افتد و کتاب اسمانی که بنصوص آمده که فی المجدول من البحار محکم است  
 و شمس من اقاصیب اصحاب سیدانش جان نگیرد بگوید و انتساب قبل خلفه ثالث  
 بسوی طلحه و زبیر چنانچه کتب کلامیه شیعه بآن محسوس است از بکنایه و فقر آویخته  
 از هیچ عناک است بلا منتهی آدم بر حکایت کماله و مانند آن که ششجین را در  
 عمر بعد از آن روایت و عدم کمیت و قبول طعن اهل حرافت بحجرات اتفاق افتاد  
 و بعضی نفس منظور بوده بخلاف مقبولین شیعه که معاذ الله که بر حل و وارم آن  
 داشتند که استغفر پس تعرض بآن حرکات اطفال و مجانبین بنمایند زیرا که تقریر  
 قاضی محال است که کسی از صحابه مصداق حدیث نجوم شود و لازم می آید که خبر  
 منجر صادق خلاف نفس الامر کرد و زیرا که سلمان فارسی ناکت عهد ختمی کرد  
 و از ابوذر غفاری می پرسید و در پرده بقیه متواری بود و بود اگر بر کنوت



قلبی و اطلاع بمبایق بلا مہلت اور اجماعی کشت چنانچہ در سنج المقال است و ہند  
 بضعت ایمانش مجلسی در سجا و حیات القلوب اقرار کردہ چنانچہ کشت حال  
 خود معلوم کہ ردش ثابت و نہ سال تقریباً کشید و این بزرگان با دیگر حریفان  
 خود در جہاد راہ فراری نمودند و حضرت سیدالابرار را بدست کفاری سپرد  
 و بار بار حیدر کرار را بقتال خلفا تحریص کردند و چون وقت موعود رسید تیار  
 و رو بفرار بنہادند و بنص معصومین مطر و کشتند و حضرت عباس کہ بر اصول طہ  
 ناکہ مثل کلینی بہرہ طیب لادت نہشتند و ہر چہ ایشان در غضب ام کلثوم صدیق  
 دور بود و عبداللہ فرزندشان سلطان المفسرین کہ معانی بسیار از آیات قرآن  
 نمیداشتند و نصرہ بن ترانی نیز دند و محسنی الزامات شدید دادند بر و آیات  
 مستحذین امامیہ و اعتقاد مجتہد جاسسی در مواعظ حسنیہ بر زبان مرصعوی طہ  
 بودند و اگر این سلسلہ را حرکت دہم و این جہات را بر شمار کتاب صد  
 و فانیان کرد در متنبی الکلام و دایمہ حاطہ علی حسن سنج من ابل بیت طہ  
 این امور را اندک تصفیہ کردہ ام باقی مانند حصہ حدیث بذات و الاصفیاء  
 و در اینجا بمقتضا مزید ادب اہل جمال ہم بر اصول این خواص نمیتوان رفت و  
 بفحوائی نقل کفر کفر نباشد اشارتی می نمایم و از زبان قاضی متنبی حریفی  
 میگویم کہ صدق این حدیث بر کسیکہ بضر و ربای دین گاہ نباشد و مواعظ  
 را کہ رو برو سید المرسلین و ہفتاد ہزار ملائکہ مقربین اطاعت خلفا نمودہ کہ

فی الکلینی و شریعه بریم زند و صوبه دار فک را که از طرف صدیق بود بسبب  
 نظم عبت اسحاق قتل کند که بانی از ازاله الضیق شد بانی الدائمه از عجب است  
 و حقوق اولاد و زوجه خود که باره حکمر سید المرسلین شدند خصوصاً بضاعتی که  
 دست مبارکش وقت رحلت بدست او حواله فرماید که فی الصراط المستقیم و غیر  
 انجان بجا آرد که از شنیدنش قلوب اهل اسلام میلرزد و نبض فاطمی با جیدن  
 رحم برده بشود و مثل خائنان در خانه گیرند و آنچه در حق خود بخلوت و خلوت  
 اقرار فرماید آشکار بدان می باشد و از اینجا بر زبان هر کسی از ساجین و  
 ناظرین ابی قاضی سطلی جاری میشود و ملت جزئی است ذاک الغی فیما  
 قد فعل جزاء الکتاب العادیات و قد فعل و بعد از اطلاع بر نفقات صحیح  
 که از احقاق الحق محسوس نقل نمودم مغلطه دیگر از مغلطه باریس المهرین  
 حل شد که مطالعه لوح محفوظ در شرح بخاری که حافظ عسقلانی نموده بر احباب  
 مرتضوی مرسوم است و مخاطب باب حسن مجتبی که از کرامات غلامش انکار  
 نمیتوان کرد گمان برد و در هر مقام راه اطناب پیروند بر حال حاضر آنکه او  
 پس از آنکه بدین سر خود در رسنک نشاند و قاضی بفسر راست و ملامت کند  
 بنظر منی آید ثم المنه نه که نور الدین قاضی مخاطب کو اهی آده که آنچه در رد  
 رساله دیگر موادیر جمع کرده بودم هیچ غدری از عاذیر امامیه باقی نمیکند  
 و لیکه در باره امامت نیز مخلصین او و معتقدین راز و شیطانی الطاف است

و اول داد پای کوی بران دادند نورالدین باقیضا اش صحبت کترین انام و طاعت  
 منتهی الکلام قابل التقاط بلکه لائق التفات هم نمیداند و بالیقین می فهمد که  
 که بر تقدیرند کور محمد بن جفیه در اهل دت را خلع میشود و از دست مطعن امان  
 دلیل میکردند اما عذر کنگ یعنی احتمال تقیه در باره بن جفیه پس با عذر الکلام  
 بلکه بدست عقلی متشنی میشود کما لا یخفی و از جواب نوار بدریه که مولانا نصر الله  
 انار الله بر هانه و نقل با محکمت نیز آن نوشته نیز با فرار نورالدین بدست که کنگ  
 امانت و سیاست ابراهیم بن قتیبه اصفهانیت از ابو محمد بن قتیبه دیوبند  
 و اطنا بن نورالدین باب لغت دانی و ارث بلاغت سجانی و محکم است  
 زیرا که حال جنابان قبل ازین طایفه کشته سیما از تعلیماتیکه در لفظ منوب  
 و منیب و ستخلف نمودند و از پهلویه به پهلویه برگردیدند و بالاخره راه اعدا را براه  
 مسدود یافتند و بعد از نکال و عرق ریزی بسته آمده عنان غمت بر  
 تافتند و سپرد معرکه انداختند و سنا و ایشان هم وصیت نمود که در خطبه لفظی  
 حفر بناید زد و سکوت تا خم شمار باید کرد پس جز شوخی و رنگینی که بشه طریقی  
 و فارسی نویسان باشد چه بدست خان و الامکان باقی ماند و انهم با اعتقاد  
 نورالدین امثال او و الا بعضی از هواخواهانش که بایوسی رئیس المتشبعین اشعار  
 خود ساخته اند در خلوت بلکه جلوت هم بکزار تمام گفتند که خالص صاحب فن  
 انشا میسر بیکانه اند و خبر حذف روابط و ایراد الفاظ غیر سلیس و استعمال الفاظ

متکبر از غریب لغات و ایجاد بعضی از محاورات که گه گری استعمال نگردد  
 مثل لفظ لعن شی کاری ندارند و سنده وقت تقریر نمیدم که نفاق مشکلی است  
 رسوا کرده بارها جواب بعضی از بنامور داده ام که دعوی اجمال لفظ مذکور تجاوز  
 از انصاف و سلوک طریقی اعتساف است در محاورات بلغا لفظ لعن سی  
 است و لیکن تصور استغراق باعث انکار شده چنانچه در سابق بعضی از محاورات را  
 غلط میگفتند بعد از مطالعه ابواب الحجام تحریر خوشی هم آوردند اما غیر ذلک  
 لایقایی آنکه ملا نورالدین امر بر این لفظ مطلب مصدر کرده صحیح است و تخطیه فهم  
 که مطلب عبارت فارسی را نفهمیدند و سبب بجا ذکر مقصود نکرد دیدند و لیکن نسبت  
 عهد و فقدان بعضی از افادات کاتب و مکتوب البه عقد هانی ماند که اصل این  
 و مخاطب در ادراک آن چه خلط و رمود و توجیه که بطور مکتومین باره سی خود است  
 ندیدن آغاز کردند نورالدین جهانگیر اوستاد مخاطب تحریر از اتم پیسند  
 جائیکه گفت که توجیه سامی و توجیه شرکی از امامیه منافات هم ندارد و  
 ماند که مراد او ظاهر از بن برک بعضی از غیران شهید رابع مخاطب یعنی قاضی  
 نورالدین مفسر است که در مجالس المؤمنین از افاده کرده و اگر اختلاف فلسفی دارد  
 باید که با الفاظ او رجوع آرنج بحث قال و زیکی از مدعیان باطل غرض  
 از ازل حق گفت که سبب چیست که طایفه شعبه با آنکه خود را از ازل حق  
 در طریق عبادات کمتر میسوزند و با هست را که باطل می شمارند توفیق عبادت

بیشتر دارند و در ادای سن و سجدات به التماس می آرند آن عزیز در جواب گفت  
 که چون اصل سنت اصل اعتقاد خود را که نباید کارست باخته اند شیطان را از مو  
 تعرض خود خاطر جمع ساخته اند لاجرم شیطان عبادت بجای اصل ایشان را ندان  
 و بهمت بر وسوسه ایشان می نماید و چون عقیده شیعه خلل نمیتواند انداخت  
 و در انجام کاری نمیتواند ساخت البتة در تریخته در عبادت ایشان انداخت  
 و بمجرد افتد رشیطت خود را بسبب بسیار دانهی بلفظ و سوره در جواب  
 مطالبه میگویم که واقعی شیطان جمیع چگونه در معتقدات امامیه که خود از عهد  
 بن سبا یهودی است و مسند الحسین است خلل اندازد که پیشه برای خود در دست  
 و بنیاد اعتقادات خود کند پس اصول و شرح شیعه نزد اهل بیت است و هر چه  
 سه ذهاب الحار است فیه قرنا قات و مال و اذنان و از بمقام انهم جاب  
 مدر که ساحین ناظرین باشد که در امثال این امور هم حضرت خاتم  
 مورد مخالف و تناقض میشوند و چون ساجت فریقین و کتب این فن از نظر ایشان  
 نگذشته یا بسبب حافظه یا بهیمنه تواند که حرفی را سرانجام دهند که  
 مخالف اولین آخرین ایشان نباشد پس لازم همین است که در سفر و حضر کاغذ برد  
 و قلم بکشند و دل بر سکوت برند و روزیگاه ایندالت را ببینند اگر چه  
 مدعیان محبت ایشان که دل نمائشای این فصیح بسته اند محکم این سلسله شوند  
 که بنده توفیق الهی در کشف تلمیحات ایشان و قدامت و تاخرین این مذہب نامقدور

کرد قصور و فتنه نخواهم کرد و از میدان آری و فوج کشی عنان غرمت نخواهم  
 تافت و ازین شغل باشغال دیگر نخواهم بردخت و لنعم ما قال الشاعره الکبریٰ صلح  
 خواهی نخواهی هم جک و کج جک جوئی ندارم در کف و کمر خیز کام من آید  
 جواب من و کز و میدان افرسیاب و حیرت نور الدین بقوش مگر خیر نم  
 فصل قطعی در منیت که تمیز او را باز غلطه در فهم عبارتش داده اند و اینکه عذر  
 هم از دل گرمی مرتب نگردد و بعد از ادراک قصور فهم خود در طبایع عبارات  
 کتاب تحفه اشاعره در باره معارف و سیاست و امامت مهر خموشی بر  
 لب زدند و حرفی نیارشد گفت من بعد معلوم باد که بنیاد تقریرات کبری  
 بر اصول رباب فضول است که راز شقی و شیطان احوال غوی و ادرایش  
 از اعمی و اعور غبی قایم گردند پس ذکرش فقط مصحح و ستم ظریفی است و محتاج  
 بجواب نیست چنانچه در مثل سایر است سبحان الله برین مخرفات است  
 افشانند و افتخار بنمایند و در مکتوب آئیده که جواب مکتوب نور الدین است  
 بمن غلط میگویند که غایت تحقیق است و بالاتر از ان در حد امکان علمای اعلام  
 زمان نیست آری هر کس دیر بر آکنده خویش است و از کلام اکبر ابدی هم  
 به ثبوت رسیده که اعتبار و عظمت این مفعولات و مفعولات فقط نزد  
 و بر مذیل اهل سنت مغلطه و سیرایش نیست استی و چون محذرات  
 پیشوایان حج دکله سامی آنها مذکور شد دل داده اند عقاید و اصول اهل حق

که بیات بیات قرانی و احادیث رسول بانی نبوک و شبه است بجوی نمی  
 گیرند و این مرض الاعیان است که در محل در دست زراحت کلید بدلیل از هر  
 مد او شش بیاضندل آنچه در تهیه مقدمه بوجهی عقلی اشناست مینماید که زیادت  
 اختلاف در احادیث است سبب زیادت احادیث است قطع نظر از آنکه حضرت  
 ائمه علم گان ما بکون داشته اند و از سهو و شبان بهر ابودند محفول میشود و نیز که  
 اصحاب پنجم خدا صلی الله علیه و اله و سلم بروایت امامیه چهارصد هزار پیش  
 چنانچه مجلسی فرموده که الامه اعتراف کرد و بعد از سه قراعتات شان جمیع  
 نمیرسد که اختلافات آنها قریب اختلافات احادیث ائمه هدی باشد حتی که در توحید  
 باری هم مختلفند و معاذ الله بحسب خدا تعالی معنی العبادت که قائل شوند  
 و از سر تاناف پر مغر قرار دهند و باین الجوف و کاواک دانند و بنف شبر  
 آنرا پایش نمایند و حال آنکه این چارصد هزار همه با طهارت مجلسی شفی مرتد بودند الا  
 و شاید بی بخلاف مقتدایان امامیه که از تمامی سبب آنها را بر گیرند و خصایص  
 بگوای نصف ابو جعفر اول و ثانی و ثالث یعنی کفنی و قمی و طوسی همین دو و بر ملا  
 میکنند که حضرات ائمه همین اعتقاد داشته اند چنانچه کتاب حیدیم بر آن است  
 بلکه اگر مقولات و منقولات تابعین متبع تابعین ائمه با قوال روایات اصحاب  
 ضمیمه گیرند هرگز اختلافات اشناست بپاسگ اختلافات و مناقضات  
 شیعیه نمی سنجد و آنچه که کالسین کبر ابادی را اینهم یاد نمایند که در کجای مجلس

و اساس مجتهد جالبی جواب مقدمات کتاب حدائق که محسن بن حسن نوشته  
 بحکم حضرت آئمہ هدی رضی الله عنهم صحیح است که روایتی که بطاهر کتاب مجتهد  
 موافق افتد از ترجیح باید داد و روایات آئمہ را بلکه احادیث حضرت خیر الانام  
 علیه التحیه و السلام را که مخالف قرآن مجید مروی باشد قبول نناید کرد و حال آنکه قرآن  
 مجید بر تصریح مجلسی غنیبید و مانند او از تخصیص پذیرد یا عرض عثمانی منسبت  
 طرفه آنکه قائل بدان میشوند که حیوانات و مجانبین و اطفال قومهای معذبین که ملاک  
 مفرین آنها را از بروز بر نمودند بلکه طبقه زمین که مکانات شان آن بودند با جماعه  
 کفار از خرد و زبرک و عاقلین و مجانبین و حیوانات غیر تکلفین بالای آسمان بودند  
 از اینجا بر زمین انداختند المی و تعجبی نرسید و مطیع و منفاد آقای خود بی بخلاف  
 بدست و قرآن شریعت نمی برد و آنرا مایه فحار می پندارد و احتمال اسباب  
 در لایضین الذین ظلموا از عجایب و بلائست که خبرین نمید خاص کسی بن بر  
 نخواهد داد که زمام خود را بدست الکبر بادی سپرده است رسته در دست  
 افکنده دوست می برد هر جا که خاطر خواهد اوست و تا بعد از روایت این  
 سالم هم سالم از معارض منبت در بسیار از احادیث باقرار زبانی اکابر است  
 در باره مقبولین لسانی ثابت است که غبط و غضب الهی با وصف اذعان ثابت  
 اهل بیت رسالت پناهی بحال سلمان فارسی ابوذر غفاری هم متوجه بدو که انشا  
 بدست دشمنان سپردند و لکد کوب کردند و اینهمه سلفات از سبب محلی



تراجم آن اصول فایم شعبه بدو بودست مکرر فاعل شوند که قلوب این  
 مقبولین بکبر و جفائی که بر اهل بیت گذشت خوش بود و آنچه بر اصول امامیه  
 تطبیق بجای آوردند اهل فرست را باعث مذمت است مگر مخاطب و این  
 او را مذمت کیا و هرگاه قصه حاطب در نسخه اقدم و اول از جمیع اصول  
 ثابت است که بفرمایش باب مرتضوی کرم الله وجهه سلیم جمع کرده و در او  
 از مرویات کان اربعه با پیرون نگذاشته و انهم بعد الاتفاق اتفاق افت  
 و هر امام سابق و لاحق تصدیقش یعنی صدق سلیم مبارک گشاده پیش  
 و دیگر مفسرین قصه چگونه در ذکر قصه حاطب طاب اللیل خواهند بود و آنکه  
 سعاد الله از کجا بجای سیرسد کما لا یخفی علی حدیث الاذکیاء و لیکن عجبت  
 که محدثین قوم قصه حاطب از عزم تکلمین دلو م وضع کرده باشند چنانچه قصه  
 و کلمات سلیم و نسخه او را برای صحت یعنی رواج حدیثات عبدالله بن  
 وضع کردند و نام سلیم هم از ذین غیر سلیم خود ترشیدند و الا سلیم کسی اقتضای  
 حضرت مرتضوی الله الاصفین نه بار بوده چنانچه سر آمد معدلین یعنی ابن  
 ابی الحدید که تشیع او از چهارم بجای خود است و تصانیف مکملای ابن  
 اقتضای آن در دو صواری و حسام مجتهد جایی صدق و انصاف و  
 کواهی سید بدر مجتهد ذاتی سلیم شهادت داده که لا یخفی علی من تصف  
 عماد الاسلام و بر اهل خرد و بدست که هرگاه باب مطاعن خلفا کشود

از فضائل و کمالات سیدان رسی و اخوان ایشان شده باقی نمی ماند چنانچه  
 صاحب چه نام توان کرد و هرگاه عمار با سرنهند او در ابل دت باشند فاما  
 ظلمت فی من لا یعدون من المقبولین و لیکن احسان ب العالمین است که زبان  
 ملای کبر آبادی تصریح صاحب مجمع البیان نمیزد رشید او با اعتبار به  
 و بنا جاری کرد بد که نوب حضرت عباسه و حصه رضی الله عنهما قبول  
 و این شرع ایمانست پس با قرار اکابر امامیه ایمان شیخین هم بدرجه ثبوت میر  
 و الاخرین مرکب لازم می آید و اگر کتاب کبر امام عظیم اول که امامیه شیخ  
 الطایفه یقین بنهادند اندیده است که تا رفع یقینی بوجود نیاید امری  
 زوال نمی برد و اهل کافوت و فطانت نیک میدانند که بر اصول  
 موضوعه رفضه که شیخین حضرت سید الکوین ایضا و الله بر سر شهید کرد  
 الی غیر ذلک من الکفریات التي عرفتها ارتداد حقیقی لازم آمد و این مستند  
 اموری دودمان الهیت است که با اشاره هم او انباشت و دعوی باسدین  
 الحاد الروافض کفریاتهم و بعد از دراک حال محدثین امامیه که در حل و  
 تبیین نصد ظهور آورند و در باره سلیم و کتابش اندیشیدند انکار توهم  
 مذکور از عجایب غریب است که خود مستبصرین وضع و اختلاف کار شیخین  
 شیعه گواه شده اما مقتضای اصول امامیه که دشمنان نبوی و موزیان  
 محل عطف و رحمت بر روی اند شده و معادین مخالفین الهیت یقین

و محل شفاعت نیستند تمامی اصول و مندرج شریعت را بر هم میزنند و میگویند  
 را تقریرات علمای شیعه در حدیث الحوض میکنند کما لا یخفی سبحانه و تعالی  
 اصول فرخرف حضرت مخاطباً و لایای و حی زنده برایشان این تقریر است  
 نقد جازا فذا می سازند و حال و بیانات امام صادق صدق الله تعالی  
 فی الدنیا و الآخرة درباره شخین که امام است و عدالت ایشان را با فضایل دیگر  
 هم در جهان هم عالم بقا ثابت مینماید و احتمال دت را را ساقط میکند  
 در صاعقه حساسه علی عدو الهی و الاسلامیه تفصیل تمام یاد کرده و بر همین قیاس  
 ثابت نموده ام که خرافات مجانبین پیش نیست اما آنچه در باب حضرت  
 آدم تا و علی بکار بردند و تمسید نور الدین از امور دین اغما ذکر و در پیش  
 مخالف روایات و تفسیر اهل بیت است که دفترها در ستایش آن محدث  
 شیعه نوشته اند پس تاویل عن تسویل بلکه تحریف خواهد بود و در این را  
 نظر بایجاد فطرت بر روایت است و کتب از تفسیر اهل بیت کفای مینمایم تا حال  
 زنی علمای قوم در باره انبیا علیهم السلام و افتاد ان ایشان در پستی خلفای  
 بوضوح اینجا مد الفاظ حدیث نیست حدیثی الی قال حدیثی الحسن بن محبوب عن  
 بن نعمان الاحول عن ابی العجلی عن ابی جعفر قال لما علفت حواسن آدم و حجر  
 ولد هانی بطهنا قالت لآدم ان فی لظنی شیئا تحرك فقال لها آدم الذی  
 بطنک لطفه منی ستقرت فی رحمک تخلق الله منها خلقا لیلونا فیه فاستجاب

فقال لها كيف انتم فقالت له اما اني قد علفت وفي لطني من آدم ولد قد تحرك  
 فقال لها ابليس اما انك ان نحييت ان تسميه عبد الحارث ولدت غلاما وبقى وعاش  
 وان لم تنو ان تسميه عبد الحارث مات بعد ما تدنيه ستة ايام فوقع في نفسها مما قال  
 لها شئ فاخبرت بمقالته ادم فقال لها ادم قد جارك النجث لا تقبلي منه فاني ارجو  
 ان يقي لنا ويكون خلاف ما قال لك ووقع في نفس ادم مثل ما وقع في نفس حواء من  
 النجث فلما وضعت غلاما لم يعش الا ستة ايام حتى مات فقالت لادم قد جارك الكذبة  
 قال لها الحارث فيه ودخما من قول النجث ما تشككها فحلمت ان علفت من ادم  
 حملا آخر فاشبهت ابليس فقال لها كيف انتم فقالت له قد ولدت غلاما ولكنه مات  
 الساعه فقال لها انجث اما انك لو كنت نويت ان تسميه عبد الحارث لعاش  
 وبقى واما هو في الطبك كعصا في بطون هذه الالغام التي بحضرتكم اما ناقة واما بقرة  
 واما صان اما عز قد خلدنا من قول النجث ما استمالها الى تصديقه والركون  
 ما اخبر بالذي كان يقدم اليها في الحبل الاول فاخبرت بمقالته ادم فوقع في قلبه  
 من قول النجث مثل ما وقع في قلب حواء فلما اثلقت دعوا الله بهما لكن امتن الله  
 لكنة من الساكرين فلما استمالها الى لم تلد ناقة او بقرة او صانا او  
 فاتها النجث وقال لها كيف انتم فقالت له قد اثلقت وقرب ولا اتفق  
 اما انك ستدمن ترين من الذي في الطبك ما تكرهين يدخل ادم منك  
 من ذلك شيئا لو قد ولدت ناقة او بقرة او صانا او عز فاستمالها الى

طاعته والقبول بقوله ثم قال لها اعلني ان انت نوبت ان تسميه عبد الحارث وجعلت  
 فيه نصيبا ولدت له غلاما سويا وعاش بقى لکم فحالت قد نوبت ان اجعل لك نصيبا  
 فقال لها انجبت لادم عين آدم حتى نوبت مثل نوبت بجعل لي فيه نصيبا وسميه  
 عبد الحارث فحالت له نعم فاقبلت على دم فاجتره بمقالة الحارث وبما قال لها  
 فوقع في قلب آدم من مقالة ابليس خافه فركن الى مقالة ابليس قالت حواء لادن استلم  
 تبو ان تسميه عبد الحارث تجعل للحارث فيه نصيبا لم اذ لك لفرتي ولا تغشاني ولم  
 تكن مني ومنك مودة فلما سمع ذلك منها آدم قال لها اما انت سبب المحصنة  
 الاولى وتريد ليك لغزو وقد تالعتك اجبت الى ان اجعل للحارث فيه نصيبا و  
 اسميه عبد الحارث فاستدنيه بينهما بك فلما وضعته سويا فرح بذلك واسماها  
 كان خان فاسن ان يكون نافه اول نظرة او صانا او معزا واما ان العيش لهما وبقى لاهوت  
 بوم السادس فلما كان يوم السابع سميا عبد الحارث انتهت بلفظ لغني حواء  
 باردار شد وچنين متحرک کردید حضرت آدم باز گفت فرمود حق حواء فرزندی بوجود  
 خواهد آورد برای ازمایش روزی ابليس گفت ای حوا در چه خیالی قصه بن  
 اعاده کرد ابليس گفت اگر عبد الحارث نامش نهی خواهد نیت ورز بعد شش روز  
 خواهد مرد پس همی دشمنی شد و حضرت آدم بعد استماع خبر فرمود که حکایت  
 شیطان کوش منه بر خیزد آدم چنین گفت ولیکن استیلائی هم بر دل او مثل حواء  
 چون فرزند مرد حضرت حوا حضرت آدم یاد دها نید آن هم زبانت پذیرفت

که اذاکر آنسر در علوق مکر ایس باز آمد و گفت که اکنون در شکم تو آنس نشود و کاو  
 خواهد بود پس حوا دم تصدیق کردند و وقت کرائی حل عانمودند که اگر فرزند صالح  
 بوجود آید و از حیوانات نباشد مگر بجای آنرا ایس باز دقایق خیر خواهی فرو نگذاشت  
 و در آخر گفت که آدم را نگذاری مگر آنکه که کنش مثل تو کرد و بعد الحارث نام نهادند  
 حوا با دم گفت اگر عمل بدان کنی صلتی میان من و تو باقی نماند فرمود در کمال اولیم  
 سبب محبت تو بود و من تابع تو شدم القصه چون فرزند صالح پیدا شد هیچ  
 کردیدند و نام او عبد الحارث گذاشتند و حضرت امام باقر فرمود در روایت دیگر  
 که شرک طاعت از آدم و حوا با یقین رسد مثبت حال آدم و حوا بر اصول صحیح  
 ایما که شیطان الطاق را وی نیست باز دعوی شرکت جنیان اولاد آدم از اولاد  
 بنی الجان بعد بنی نماید که مشکون بالاشکال و متفقون و متفقون بنوع المقابل و بنوع  
 حضرت عایشه را هم اربیل جنیان مشکو حه فاروق را هم اربیل ایشان  
 بنحو ذیالسنه خرافات الشیاطین و الحمد لله که فضایل خلفای اشدین قطعاً  
 بدالات آیات قران بین چشم محرفین بایه و ملائین کما لا یخفی علی المؤمنین  
 مکتوب و دیگر مولو بصاحب سبغ المناقب حاوی الفضائل و حار الفوائد  
 عالی و دمان جامع الکملات المکنه لنوع الانسان مخدوم و مکرم ذوالمجد و الکرم  
 دمت رفیعهم حرف تنای ملازمت کثیر الافادت نکاشتن دامن تشریف  
 حسرت و حرمان کیم بجانون سینه متوارست زدنت ایندازان باز ماند

بعد عرض نیازم عاظر از دین و نورگرائی که عرصه پستخدام و جبهه غنائت عیان  
 صحیفه و ستاده بودم نامه رفت اتنا ساخت و ورود را مشغع ساخت نیز  
 قدیر با اینهمه شفقت او را بسیار سلامت و دو سنگام دارد و معارف حکیم  
 که بجه مشابه باعث سرور شد اکنون ماسول و ماسول نیست که جناب مقامات  
 ریز به بنیه زار قلوب مخالفین از ان بهم رسانند و لغنائت این بدیه سرگ  
 انخلفه را با سرور غیر محصور فرمایند و توضیح نسبت کتاب است و بسیار  
 سومی مصنفش اگر از ان کتاب بر آید عمده امور است پس اگر جای تصحیح باشد  
 سبحان الله و الاطلاق مضامین آن با مضامین کتاب است و بسیار  
 دلیل صحت نسبت است با قیام اندام شاه عبدالعزیز افزا کرده اند که کتاب شیعیان  
 با این اسم است از نحو معارف علما نقل بسیار کرده اند خصوصاً ابن ابی الحدید لاطاق  
 حکایات محلی عندها دلیل متفق خواهد بود و نند که از شاست در پیرین بنجند  
 سند مطلوب از کتاب انوار بدیه عرض کرده بودم ان سر رسیدن کمال شد  
 بعضی جناب و کعبه دارین حضرت حسین عجله العالی نگاشته اند که مولف  
 کتاب شیعیان و خبی عجب که جامع باض ابراهیمی مکرر در باض خود و اشعار  
 که از کتاب شیعیان نقل نمیزد و اگر بندرت از کدام کتاب شیعیان نقل کرده و  
 ایرادش مکرر میکند و در بنیاب خلاف طریقه خود راه رفته که از کتاب انوار بدیه  
 چند جا استناد کرده و با ما شیعیان مصنف نموده بحال نند از سر سینه صحت این

نسبت ما و هم به حفظ یک بند از روی سائض باقیست یعنی ابن حجر نایخ انخفای  
 سطر را تخصیص کرده در آن نقل صاحب سائض تصریح این نسبت است و آن کجا و آن  
 از نال و نانی در تالیف و ارسالش بجم جمب قول حکما یا فرقه باب روشنی  
 و کلام و صبیخ خبر الانام علیه الصلوة و السلام لسان العاقل و را اقبه ناظر بهین معنی  
 بنده از سابق هم سائل بودم کفیف بعد شرح عصا از جانب خدام مکرر در شب  
 دل بس عجلت میخواست که کل مضامین بند رجیاض مذکور مع ماله و ما علیه بسک تحریک  
 کشیده شود که عمر نابیدار را اعتبار نیست خصوص بنده که معنی مراحل عمر را  
 بسیار این سانیدم نوبت بقرب واسطه عشره اعست و مضامین این بسیار  
 کمتر مخفی بوده است و معجزه مجرور و آیات بمنزله خمیر مایه طمس این دست و  
 جنلی کار است این عد القدر و اهل الاجل بجز تحریری آرد و هنوز کاتبی که  
 هم صحیح نویسد میسر نیاید و الا ارسال خدمت برای اصلاح اهم امور کرد  
 ایشانست قریب است و پنج خبر و متوسط المقدار از قلم شست این شسته نخسته  
 قبله و کعبه حضرت مولانا سید حسین صاحب طله العالی فرستاده ام و عرض  
 که ملاحظه فرموده بتفاریق شفقت فرماندها کرمی به جان نوشته خط ناخوانا  
 خودم ارسال خدمت میسازم و الا همین کاتبی میسر نشد هر قدر که میبویسد  
 سه خبر و مرسل خواهد شد علما در رد فحوائی حدیث اصحابی کالنجوم کابر  
 بسط و اطناب فرموده اند و ملا رب العکس یاقی سائها معها مضمون



انچه شب و ال بر بطلان نسبت کن ابطال بل ال عقلیه کمتر سکت خصم میشود و بهم  
 پیش میچاو و بخلاف انچه از روی نقل باشد پس باید اصغای علی در سه  
 که تنقید دهمی در ماده حدیث مسلم اهل سنت است و انهم لا یفضلون احد علیه  
 هذا الباب و کتاب میزان فی برای تفصیل حال مجامیل و باطل موضوع است  
 در ان ترجمه حضرت عبدالواحد الباشمی القاضی حنین مینویسد قال الدارمی یضع  
 الحدیث و قال ابو زرعه روی حدیث لا اصل لها و قال ابن عدی یسرق  
 الحدیث و بانی بالمناکیر من الثقات و معاروی عن محمد بن ابی النکات المنازنی الحسن  
 بن ابی جعفر عن ابوب عن نافع عن ابن عمر مرفوعا ما صطلحت اثنان علی خبر بشیر الا  
 حشوا علیه ثم تلا و اذا انفوس رجت و هذا باطل ثم ذکر بن عدی حدیث کلها و  
 بعضها قد مر ثم ذکر معنعناع بن عباس و الدنوبی صلی الله علیه و سلم  
 مخمونا ثم رافقه جعفر ثم ذکر اخر الجلسین بابه و فیه الی البصرة بعد له  
 من القصار و موته فی سنة ثمان و عشرين و عار القعنبی علیه و افتضاحه  
 و قال بعد ذلك من بلا بامعنعناع بن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و اله  
 اصحابی کالنجوم من اقمذی شیئ منها ابتدی لفظ و من بلا بامه و نیت که در  
 مرتبه دلالت بر کذب دارد و بعد ازین علمای سلف و خلف سنه احوالی  
 که بجه عرق شرم غرق شوند لکن پس لهم ذلک بر خاطر فلان فرستادند  
 که تعدیص من فی عنی رسیان که بطریق دیگر این حدیث صحیح شده است قابل اصغای

که اگر نزد ذی‌الطریق دیگر صحیح میبود و چنانکه عادت او درین کتاب است تخصیص  
میگرد و العجب العجایب آن علما بسته خلقا عن سلف الی الحین یا تون بهذا  
فی محال الاستدلال و در باب حدیث لایجتمع امی علی الضلال ترجمه ابوب  
بن اقدروا یا عن عبد الله گفته اند عبد الله لا یعرف و اینقدر هم برای <sup>تضعیف</sup>  
کافی و بسند و نیز حدیث ابوعبیده الحراج امیر بنی‌الامیه و ابن عباس  
ندانسته را هم باطل گفته و حدیث اقد و ابوالدین بعدی بی‌بکر و عمر <sup>تضعیف</sup>  
عن ابن عمر میگوید که باطل بل المشهور من حدیثه و فیہ تحریفا فیه و آنچه تا  
تبعین نه نموده که حال تبعی تخف چنین است تا بدگر کتب چه رسد خوش جای  
از واقعت نیست نه راده العمر اتفاق دیدن تخف بالاستیجاب بلکه <sup>تضعیف</sup>  
و آنهم بسیار کم دیده ام وقت تالیف این سائل بعضی طلبه آنچه روایت کرد  
درج کردم پس عجب که در رویا خلل باشد و ذکر این قتیبه معارف  
که خدام نوشته بودند و در کیود نوشته است بمع خورده و ذکر کتاب  
و سیاست معلوم نیست که جای هست یا نه حالیا اگر میسر شود برای <sup>تضعیف</sup>  
ورقا و رقاسیکویم و آنچه تازه دریافت میشود عرض میکنم و بکلام شید  
یافته باشند که ناقص صریح با کلام استادش یعنی قول شاه عبدالعزیز  
اینکه این قتیبه باشند یکی سنّی دوم شیعه و هر دو کتاب موسوم بمحافل  
تالیف ساخته اند و رشید الدین چنان میگویند که همان ابن قتیبه که صاحب

جامع الاصول و غیره توقیفش کرده اند شیعه است و از تحریر و سرز از طلبای بابیه  
چنان معلوم میشود که ابراهیم بن قتیبه شخصی از زروات امامیه در مابنه ثالثه  
برده اند مگر هیچ کتابی موسوم معارف ندارد و به حاشیه شفعه مملوک مولود  
ریشا بیل البته نوشته دیده ام که ذکر ابراهیم بن قتیبه ذہبی کرده است پس چون  
رجوع بذہبی کرده شد بی اصل بود باجماع سنن و ثوق ابن قتیبه ز روات  
کلام در نسبت کتاب امامت و سیاست سومی اوست لعل البدر لانا المختصر  
کتابی که این فایده الادراک در صد و تالیف است اگر از کتب بحیر فضل رسید  
بر کس می بیند بادی البته اذعان باطل تنسین می سازد و بعد تعقیب ناقضا  
حسبت آنچه گوید که لکن اشکال همین است که ناصب حدیث طریقه امامیه را  
التقاط کرده بالفعل صح جز و بغلط از کتاب ابرام بصارت لعین با جوامع دار  
فرستاده در آن حدیثی مبسوط از تفسیر منسوب بحضرت امام حسن عسکری علیه الصلوة  
در ریح البی بک نقل کرده پس اگر تالیفش و تالیف بنده بدست کسی از متقدمین  
غیر سلام افند و اخیر نامه و اسفا یعنی معاذ الله حکم به تعارض و تساقط  
مدبر عالم جلب قدرته زمان ظهور صاحب الامر و الزمان زود برساند تا این  
اختلاف از میان بر خیزد و خطا مکمل است مثل آن خبیر علامی فهمای غامضه را  
کسته می برد مگر مخافه من اضاغه الاوقات الشریفه عنان گیری تعلی  
و هرگاه بر علم خدام کرام ارسال عارض از راه لکنوا ولایت دارد تا سمع و

بنده بنور مبتلای فکرو ترو دستم درین بین باز بین آن علامه صلح  
 قرار یافته بود و هر چند خسارت بسیار داشت مگر نظر بخیر و واعده ای حکام منم  
 انگاشته بودم لیکن حکام ملک که در حقیقت مدعا علیه ایشانند خیلی از نام  
 مصالحه منع شدند حتی که با مخلص ادکفتند که اگر تن بصلح در دادگاه  
 افضل بینا و بینک علاج رجوع مشوره انزیدی استخاره ذات الرفاع گرد  
 شد در باب صلح سه بار لا تفعله برآمدند حالیا متوکلا علی الله بزرگوار  
 زینیم مقدمه بحکم شکر کار بصلح بها در راجع است باید دید که رای شان  
 چه اقتضا میکند از اینجا که آبادی بر باد می یازد تسبیح و شکست انمقدمه است  
 البته با قضا محلت بشریت اضطراب لاحق و بموجب المضطرب طاران سخت  
 نشان که حال ناخن بکشد خود را استیجا تفصیل حواله نفرمودند اتحی که این  
 کی سزای مرتبه خدام است مگر در این زمانه که جمله شرف داخل کلیه من قد علی  
 هستند اگر سر باز زده آید بوجه اقرار و چهار عیال بزرگ ناقص اقبل عصیا  
 فلذا راجعی تفصیل تا باشد که سر و سر بخاطر فائز دو چار شود زیاده بخارزد  
 مندیها چه عرضه و بطل رفت مدود باد اقم انم سبحان علی عیضه نعم  
 رکبه نظر بدستگاه کتاب معارف حاصل کشته غضیب بر  
 و عنایه بدل خواهد شد چنانچه در باره انوار بدیه اول در برین بخش  
 و آخر کمال مذمت و ملامت بهترین کردیدند چنانکه دشتی و خود عیضه

جناب مدعی انصاف و نورالدین حسین قای ایشان حجت ساطع است که  
 آنچه حضرت علامه دهلوی فی سسر العزیز در تحفه اشیا عشریه تحقیق فرموده  
 حق و صواب و خلاف آن بهوده نقشب است و حال جامعین بیاض که خود بعد  
 ذکاوت و فطانت شان قایل اند و نورالدین حسین معلم و ملقب ایشان زیاده  
 بر هزار مکتوم جامعین بیاض اقصا بود هیچ عجبی نیست که بعد دعوی مذکور  
 که از کتب اهل سنت نقل میکنیم نه از کتب شیعه از انواریدر بیان و اثبات  
 برای الزام اهل حق فراگیرند زیرا که جلالت شان بسوی همین مکتبت و فتنه  
 مصروف است و اینهمه حسن ظن جناب است که ربط از بیاض قیام میکنند  
 نقدش بالغ و مستفراک کامل است ندارند و هنوز متباین در اساسی کتب و  
 که چنانچه دارد و کشف آن کتب حاصل نگرده اند و الا از آغاز تا انجام در  
 مجلدات بیاض همین کبود و طلبیات واقع است و صد و حکم از مونی اقا  
 ایشان ستانی و تراخی صریح است در آنکه او جناب الشیخ را عیاد با بیدل و فضل  
 داشته ماندند و نصیحت بار بار تذکر میکنند و عجت تا که باعث ندانست و  
 ایشان خج اید کردید بخدیر سینما و حصول ذعان که مضامین بیاض را  
 بود است بقدر جناب که هنوز ضروریات فن ناندیده باشند امری است  
 لیکن شکل این است که سفاکت علای مایه لازم می آید که مبطا العبد  
 بیاض پیرازند و وقت تصنیف از انصب العین سازند و بان لایل که

هنوز عند العلامتہ اول گشتہ و اکابر امامیہ از اعلیٰ نفس ای شہرت و  
 نام اوری خویش می نداشتند شہت گنند و حالانکہ تمامی بہت ایشان  
 مصروف بالزام سنیان باشد بخلاف علما کہ طریقہ جدل را ہر وقت مطوط  
 میندیشند و انانکہ این طریق خستہ را کردند جز بضرورت کتب شیعہ را کہ  
 کمتر دستیاب میدیدند کہ لاجنہ الغرض اگر قول سامی مطابق واقع باشد  
 و جہش ہمانست کہ قبل ازین نگور شدہ کمان برم کہ هیچ قلی از امامیہ  
 اذعان تواند کرد کہ در محملات باض دلہ قویہ غیر متداولہ برای التخصیص  
 باشد و علمای شیعان از ان غفلت ورزند و انچہ از کتاب ذہبی یا  
 ہشتاد و از کتاب بکر عبارت عربی نقل کردند و بران بابات و فتاوی  
 فرمودند ہمہ را در کتب سابق بر باد نمودند و برای کشف این تبلیغات  
 بی اختیار دل بنخواست کہ بکہ و جزو دیگر بنویسم مگر خیال اینمندی کہ جناس  
 بطرف ممالک جنوبی تشریف می برند و بروی ازین شہر رخت می بندند  
 نگہ شہت کہ این آرزو توقع آید معذک از وضع اصل این سالہ ہم حاج  
 پس معلوم شد کہ جای نیست کہ اہل خلاف کلہم جمعون بتقلید رئیس خویش  
 عرف شرم غرق شوند و لکن پس ہم و لکن ہم ذلک و قبل ازین گذشت  
 کہ روایتی در یک طرف ضعیف است و در وقت و عہد باران و جہا  
 محدثین سخن نیست آری تصحیح حدیث عدم سیراث انبیاء مذہب ہم

برمی اندازد که بنا بر سابقا و قبل ازین برای جناب صوفی صافی لفظ  
 ریشا ئیل مستر را یافته بود اکنون که لفظ مولوی ضمیمه نمودند معلوم نیست که  
 بر کدام دقیقه مبتنی است و آنهمه که آنچه در با خطای ایشان بزرگوار  
 مذکور تر برش کرده و ثابت نمودم که حال این قسبه در تحفه ندیده و در  
 رد و قبح کلام حضرت مولانا عبد الغزیز دهلوی قدس سره الغزیز افاده اند و  
 آنچه بنجاش نسبت کردند و امش ازین نوشت منزله است بطریق واقع بر  
 حتی که خود اعتراف نمودند و از ان نیز ثابت شد که مدار تصنیف و تالیف  
 ایشان بر روایات و التقاط دیگران بود پس غیر از رکنی و شومی در  
 منسوب با ایشان نمیتوان کرد که لا یخفی غرض که کتب ضروریه فن اندین  
 و دامن بر آنسان طره اهل حق برچیدن کاری حسرت حضرت بانی مباحث  
 و مانند ایشان نیست و آنکه حدیث تفسیر امام عسکری علیه السلام دیدند  
 و در حقیقت بر خود لرزیدند و حکم کردند آنچه کردند و جانش این است که مدافع  
 جدل که اما خیر است این کردند بر مقدمه افاده که هر چه در کلام مخالف  
 ندیش باشد آنقدر حجت است و آنچه برای او مفید بود حجت را نشاء  
 پس یاقین هر که تالیف بنده می بیند او به بطلان مذمت شیخ حکیم می  
 گویند و او جهل با وصف ارتقا و قلب و حکمیه بطلان شیخ و حقیقت  
 بر زبان قائل باشد که قال الله تعالی و محمد و اهلها و استقیقتهای

و سوا این نظر کیف کان عاقبة المفسدين مکتوب و دیگر مخدوم عمیم الامین  
 مایه افتخاری نوع انسان بنوع عنایت و احسان مظلوم السامی سینه نیا  
 کنجینه نجوم آرزو با چنان تنگ فضا است که نفس سوخته را به بنمای ایضا  
 لیسات قلب مجال برآمد مفقود ناگزیر از بیان این فسانه مرکان جز دم کشید  
 بعد تقدیم مراتب نیازمند بها خامه و قرطاس امیاجی گری عرض بیا  
 خاطر نیاز از خایر مامور میسازد بعد سپردن مانی بنکرانی سله به فخر از  
 رفع انتظار معنی بنیقه ایقه رافت استمار قمر زده دهم ماه صیام بتاریخ شانزدهم  
 ساحت وصول را با ستاره بچشم دیده مکران ساخت و عرصه خاطر را از  
 خاشاک تردد پر دخت مسرتها افزود و لسان حال مقال را با این ترانه شکر  
 نمود تا بنام من زبان خامه ت کردیده است از کفیم سرود و بیرون  
 رسل ابیده است منکه با شتم گزین قد ریا د آورده نامه از رشت بفرست  
 بخود بجهت است چند صباح تخف با گونه انحراف طبع از هیچ عهده است  
 و کربان هم لیا لی اخیر شهر رمضان متوزع البال از عوارض مزاجی بر  
 عزیزان بود لهند در ارسال جواب تبطلی روداده از الطاف کربانه  
 راجی عذر بنوشیه است از اوراق غیر معلوم المولف عبارتی که او  
 بردشته شفت فرمودند ظن ناختم یقین است که عبارت بیاض از  
 منقولاً عن تاریخ الخلافه المستطوعه مالف عسقلانی است ما بعننا سطی



بان زد کرمی متعاقب عرضه دیگر که تقرب مذکور الذیل موسوم با رسال  
 میگرد و بالتفصیل عرضه میدهد که تصفح مهلتی میجوهر و خدام کرام از وقت سپید  
 بدون تصریح نام کتاب با مامت و سیاست انجارت را بی سود میگرد  
 و بنده مختتم می انگارم که بشهادت قرینه احوال و تفصیل ادعای توان کرد که  
 مراد کتاب مزبور است مگر چون آن مختصر کی نیست است معاند نقل باض  
 قبول میکند و ضعف علی بآله که حسب الارصاد را در انوار بدریه انگار نیست  
 کتاب سطور سوی این متنبه کرده که کلاش آل مصدا دره علی المطلب است  
 که مانع را خرق احتمالی و لوسن غیر رسد و سند ضعیف کافیت اثبات نصیح  
 نسبت بر ذمه مدعی و آن کجا مکرر شد شود که آن آدم مرد و موسوم با  
 حلیم بن شاه و عهد الغریز اند که خود را در دیاجه تحفه باین نام و انموده اند لکن  
 ساخته اند یا شخصی آخر و آن کتاب بالفعل نزد طایمان است یا نه که ندهد در  
 عجله بابت اندر عشرت الاقرین است لال بر خلاف مطلقه المیز  
 علیه الصدوق و سلام نموده ام و میدانم که بان متفرد ام در انوار بدریه  
 که بعد ازین بدم دیدم که ماتن اعور ملعون نسبت و دو وجه برعم باطل خود  
 ابطال این است لال نموده و شایع مغفور مجرب شد پس اگر جواب الحوائج  
 شوم نعرض بآن هم سازم و بنده بعد ایامی ملازمان بخت نشان نشین  
 ازین تحفه اثنا عشره را بطور ورق گردانی دیده و مطاعن عاشره عاشره

بودم و ذکر این تسبیح جزو جا که باین اسم دو کس سنی و شیعه و کتاب  
 بر دو شخص معارف موسوم بنافتم و حاشیه نظر آتم بنامه پس کوشش  
 ثالث درین دو محل بود باشد علی سبیل منع انجلبس اگر خدام کرام کرام  
 دهند تا بنده دریایم که بمقام ثالث این ثانی ثانی بلکه رابع ثلثه چه نوشته است  
 و از روی محو دن اصحابی کالنجوم مکتب احادیث شیعه بنده را برنجی عظیم  
 مکرر از آنکه جواب اعضاء از جانب امامیه اعضاء دشته باشد چه بر چند  
 بدون ادراک تفصیل تا و بیانات حدیث حبارت جواب فضولیت مکرر با در  
 اجمالی بنده جواب کافی می بینم که هرگاه بارشاد معصوم علیه الصلوٰه و السلام  
 معلوم شد که اصحاب خلص اند ما بر معنی اقدیم استیم آنکه انهم علی نهما  
 علی فن اقدیم هم میبوده الی ذلک المنهاج فیستدی بهم رنج عظیم ازین دارم  
 که ازین دارم می باشد بودن انحدیث بر آورده شیخ بسیار کرده بودم  
 بسیار منشور اگشت و المنة لله ثم لکم که بفرع عصا خدام از خجالت عظیم محفوظ  
 ماندم و همچنین معلوم نیست که تفرض جناب محمد بن خفیه را اند که شراب خوری  
 پدید جبران دلیل عدم تقیه در بیت ساخته بلکه تفرض ما بنیمنی دلیل است آنکه  
 بیت بقیه بود چه جناب مدوح نزد احدی از فریقین کسی نبود که تیر  
 خوار را لایق خلافت و بیت شمارند پس بیت برای حفظ نفس کردند  
 و مفدک متنبه هم کردند که بیت من چگونه است و آن ملعون که نجاشی

این تسبیح را در  
 کتاب معارف موسوم  
 بنافتم و حاشیه  
 نظر آتم بنامه  
 پس کوشش  
 ثالث درین دو  
 محل بود باشد  
 علی سبیل منع  
 انجلبس اگر  
 خدام کرام  
 دهند تا بنده  
 دریایم که  
 بمقام ثالث  
 این ثانی ثانی  
 بلکه رابع  
 ثلثه چه  
 نوشته است  
 و از روی  
 محو دن  
 اصحابی  
 کالنجوم  
 مکتب  
 احادیث  
 شیعه  
 بنده  
 را برنجی  
 عظیم  
 مکرر  
 از آنکه  
 جواب  
 اعضاء  
 از جانب  
 امامیه  
 اعضاء  
 دشته  
 باشد  
 چه  
 بر چند  
 بدون  
 ادراک  
 تفصیل  
 تا و  
 بیانات  
 حدیث  
 حبارت  
 جواب  
 فضولیت  
 مکرر  
 با در  
 اجمالی  
 بنده  
 جواب  
 کافی  
 می بینم  
 که هرگاه  
 بارشاد  
 معصوم  
 علیه  
 الصلوٰه  
 و السلام  
 معلوم  
 شد که  
 اصحاب  
 خلص  
 اند ما  
 بر معنی  
 اقدیم  
 استیم  
 آنکه  
 انهم  
 علی  
 نهما  
 علی فن  
 اقدیم  
 هم می  
 بود  
 الی ذلک  
 المنهاج  
 فیستدی  
 بهم رنج  
 عظیم  
 ازین  
 دارم  
 که ازین  
 دارم  
 می باشد  
 بودن  
 انحدیث  
 بر آورده  
 شیخ  
 بسیار  
 کرده  
 بودم  
 بسیار  
 منشور  
 اگشت  
 و المنة  
 لله ثم  
 لکم که  
 بفرع  
 عصا  
 خدام  
 از خجالت  
 عظیم  
 محفوظ  
 ماندم  
 و همچنین  
 معلوم  
 نیست  
 که تفرض  
 جناب  
 محمد بن  
 خفیه  
 را اند  
 که شراب  
 خوری  
 پدید  
 جبران  
 دلیل  
 عدم  
 تقیه  
 در بیت  
 ساخته  
 بلکه  
 تفرض  
 ما بنیمنی  
 دلیل  
 است آنکه  
 بیت  
 بقیه  
 بود  
 چه  
 جناب  
 مدوح  
 نزد  
 احدی  
 از فریقین  
 کسی  
 نبود  
 که تیر  
 خوار  
 را لایق  
 خلافت  
 و بیت  
 شمارند  
 پس  
 بیت  
 برای  
 حفظ  
 نفس  
 کردند  
 و مفدک  
 متنبه  
 هم  
 کردند  
 که  
 بیت  
 من  
 چگونه  
 است  
 و آن  
 ملعون  
 که  
 نجاشی

و بروائی از نسبت حق بخود نمیکرد حتی که اولیاش سبب از مردم بر عهد غلام  
 نمیکردند حسب هریم بر حکم خداوند رسول نمی گفتند تا طر جمع داشتند  
 که از تحریف بدینی بر دین خلافت نفع نباشد و آن ملعون سبب فرزند امیر  
 را کیف ماکان میختم و دهنست علاوه در میان ابن عمر و ابن حنفیه بنده است  
 تفرقه زمین و آسمانست آن بطرود از ایاطین دین سنیان است که معظم روایا  
 آنها در شریع و اصول منحصر لعباده شده بخلاف شیعه که غالباً یک روایت  
 از محمد بن حنفیه نباشد اشکال اینقدر که جناب محمد فرزند امیر کل امیر و مور و رعیت  
 و مدوح شیعه بعد معامله شهادت حجر الاسود با ما است امام عصر شریط حبیب  
 اگر نوبت بحواب کلام ناصب رسید فهمیده خواهد شد و حسب ظاهر نوبت  
 جواب کلامش رسیدن متعذر می نماید چه مراد صدیکه فقیر ترین است امتحان  
 غالب که بعد خبر و کشد پس نقد رهلت کی عبارت فتح الباری حسب الاما  
 ملفوف بر چند اصل حدیث مستلزم تعلیل این عسر که برای هر غادر لوائی و قیام  
 نصب خواهد شد و ما باین کس یعنی یزید سبب کرده ایم و هیچ عذر نیست سبب  
 نمیرسد قابل تاویل نیست و اعتدال احسانش که برای رفع فتنه کفایت  
 محض لکن بعضی صاحب فتح الباری که این حدیث دلیل عدم خلع خلیفه است  
 آن جایز و ناسف این عمر که چرا حکایت امویه با ابن بر محاربه نکرد اگر باز  
 حرفی از ان قبیل بر زبان آن زند خاک بدن آنها باید ریخت و از بر بنیان

حیات و احسن علیه السلام کان لطایح اللوح المحفوظ فی سن الصبی که ملازمان هم  
 تفحص کردند و بعد عاثر شدند عجبیست که ما ندانیم که در بیاض ابراهیمی انجیل  
 مندرج و جدا مجد جناب شهید رابع اعلی الله درجانه فی فرا دیس الحجاب  
 احقاق الحق و مصاب النواصب با ما کنیده آن عبارت نوشته اند و برآورد  
 نقشبنده ام که عبدالحی و اسمعیل پدید و بنابر مجمع عام منبر انجیل خود  
 اند و از عقل و درست که عبارت از کتابی این علمای اعلام نقل کنند و با تحقیق  
 مطابق نباشد و حال آنکه بمقاماتی که مظنه این مضمون بود تفحص و فتح الکتاب  
 غریب کردیم و آب غریب را نمودیم و آنکه عجب عجب بعد انهم که معانی را  
 هم در مطابق با منقول عنه شبهه در گیر و بجا نیست و در بیاض مزبور انجیل  
 را منقول از مؤسسل بحرین نام کتابی تالیف شیخ عبدالحق دهلوی نیز نوشته اگر  
 این کتاب بنهم رسد و مطلوب در آن باشد اسم با سیمی باشد مگر این نام گوش  
 نیست تا به سیر رسد و آنچه از راه قدس بقدران سخی این بهجید  
 ارشاد شده هر چند سرم بود بساک لکن تفرطوشی و است بینا که فاقه الادب  
 بهره از ادراک که دارد همیشه که ادراک فندان در آن خود دارد و درین  
 موقع ابراز خلاف واقع بزرگ کرد و پانزدهی جانیر می شمارند و بنده دراز  
 این حقیقت نفس الامر را از کجا زبان و بیان و ام کم که عرضه دهم با آنکه هنوز  
 خبر مفاد و ضات استفیض با فادات ملازمان نشده ام آنچه از غارت معلوم است و با

بیان و ثاقب کلام از ترا ویده خامه افادات رقم یافته ام درین جزو زمان  
 نظیر جناب برعم پیدانیت و کفی بالصدق و السداد علی ذلک شهید و بحکم  
 بدرک کله لایترک کله مدح واقعی جناب باین مجل باین بسیارم که مناسبت کلام  
 و وثاقت بیان با فحاج و تبکیت مخالفین از زمان از جد امجد خود و میراث یافته  
 و افتخار احقر از دین خود در زیاده بر زبان می آرم که نوعیکه از رکنه زنده و از  
 انعامی مملکت میکنند شوخی و مطایبه باین بختکار بخشید اند و کوی ملک فخر  
 لی و لکم چه تقریب این تالیف بنجد بطالع کتاب استطاب احقاق الحق شروع  
 کرده ام بعین یقین می بینم که با وجود طول باغ در علوم و کثرت و تعدد تصانیف  
 اهدی از مهره ساقین و لاحقین پاسک سیدنا و مقصدنا انا الله العزیز  
 الغنی جد امجد آن و حید العزم والاوان نمی بنجد و اگر کسی تصفح و تبصیر گنجینه  
 تواند کرد و آنچه فاضل عزیز با اینهمه تاخر زمان در تحفه جاویده است جواب اینهمه  
 از احقاق الحق مستنبط و مستفاد است چنانچه فاضل جلیل مولوی سید محمد  
 خان بهادر در تالیف خود بکجواب تحفه شیر بهمن امر کار بند شده اند و کوی  
 زبوده اند مصرع فلا یدرک الواصف المطری خصا بصد و از حال جناب  
 مرزا محمد صاحب که استعلام فرموده اند بنده را چند است شأن خود  
 اتفاق نیفتاده که در کتبیت علمی شان باوصف بیعلی خود کرده ام و  
 سبفرمایند که یکدو بار در سالف زمان بدینت آمده ام بنجد را اینهمه

از فکر افتاده مکرر خواهی مراسلات شان که ذکر لخصت رب علمیم در آن  
می یابیم که مغزی الیه رسد آن نامه هستند و هر چند تخطب اخبارت از تحریر  
شان می تراود مکرر آید که فی زمانه بدار وراج دارد و فرد کامل این نوع  
جناب سید قدس صاحب هستند ندارند چنی که در جناب مولانا مجتهد العظمی  
سید صاحب طه العالی نیز هم چنین کرده اند و در واد معلومات جناب  
فدا علی صاحب کبر و ایشان میسرند با فضل متکفل تحریر جواب کتاب ناصب  
و بنده مختتم می نگارم که برای انطفای لوعه قلبی شهره تحریر جواب هم بسید است  
علاوه اگر عمر بنده وفا کرد و بزعم ناقص تحریرشان مخبری معنی بنظر نیاید بعد  
و تصفح شان بنده را سهولت بسیار خواهد شد مگر پیچیده بکم بغلیها مبتلا و انصراف  
این کار بدون ممدوحین کاتب مصحح دشوار ویدی ایضاً فی هذا الاوان مغلوطه  
در فکرم که اعانتی باید نمود کوهنوز شنبه که اقبال سازند بانه چار عنوان مرسلات  
وضع هندستان ایانه بر می آید و امید می افتد که کلام شان غیر معقول نباشد  
و مطابق ارشاد ملازمان بنده هم توقع ندارم که حضرات مجتهدین مد ظلهم العالی  
با صلاح بایده و رای کمتر متوجه شوند جناب اولین ازین شان علی دهن چیده اند  
جناب دومین پس هم فرصت و بعد توجه ملازمان سامی این امر بنده را  
حاصل می نگارم آری بعد انصاف ثانی ختم اگر عمر هم پیش از آن ختم نشود یک  
البته ارسال خواهم داشت خان ناصب کبری از جواب رساله ثقلین بالیف ایم

بآتم هم نه نوشته اند لم و سبب معنی کنونم آر می پرده شتیاق دیدن تجر بحسبه  
 تقاضای جواب بگریز کرده اند و این انصاف دشمنیها ازین قوم نیست  
 چه جواب ساله مختصر نده در عرصه چهار سال تالیف پوست ازین جواب متفاد  
 جزو را درین کم مایه مدت خوابان سنگ مکنونات دده دوازده هزار برای سال  
 خدمت که مسوده محکوک و مخدوش است مرتب ساخته ام مکرر و دله ام که خاست  
 از راه صحت که واقعی است ارسال خط بخط استقیم نمی پسندند و گویند خدمت  
 ام حکم الارواح خود مجنده الحداث با اصطلاح هند در باب اجناس تک تک  
 ندارم لکن اگر وسطه از طرازمان تکلف وجه اجرت کثیر نیکه می است و کاتبان  
 جنسی موقوف به و متدبیب بدبیب اسلام نیست که فرح او قدح افشای این  
 از و متوسم باشد مکرر در اینو لا بیمار و علیل شده باین علت این ضمه بخط ما بفر خود  
 بای نافی نه نوشته ام و آنچه بحواب سولات مولوی فضل علی بر بلوی ارشاد  
 شده حقا که غایت تحقیق و شائبه محبت و شاکستیر با تر ازین حد امکان  
 اعلام زمان نیست و واقعی اتصال درجات انبای ابوشیر علی سلام کو حویر  
 باشند غیر نیست که تفاوت درجات حسن تحصیل نیست و جواب شتران غیر تکفیر  
 عذاب مکلفین در کتب مصرح و نظیران تعذیب اولادش کین با لال نظایر این  
 اهل اشکال قضا و قدر و آن از مشکلات جمیع ادیان و ای لا با شکال من  
 است هو الذی خلقکم من نفس واحدة الایه یایی اعتقاد می بخشد و خارج است

می کشد عبارت تفسیر فی معطوف در ضمن تفسیر عامه مراد از نفس واحد  
 کدام قرشی است و از محل منهار و چهار یک سیده بودن و چنین اشاره ای که از  
 این معنی در تفسیر صافی نیز و این تاویل سالم را اعتراض مکرر سابق و سابق این  
 ابایی کلی ازین توجه دارد و هرگاه از نفس واحده و زوجه را حضرت آدم  
 و حوا باشند امری مشکوکست و لو سلمنا که ضمیر چهار ارجح سو او اود آدم است  
 مصنف باشد لکن غایات شرطیه فلما اتهموا صالحيه جلاله الایه باین تاویل  
 غیر مستور و کاش همین بقول حدیث می در شکل عظیم است که قبی موافق عامه  
 مما لایق لبیان الانبیاء از معصوم علیه السلام روایت کرده و اعتماد رتبه  
 کلمات کفر بر رسول و لو العزم منشی نیست و اگر تفسیر بعضی را بوجهی شود بنا  
 مذہب متزلزل میگرد که مدار و بنیات بر همین و ات المخصوصه چون مای خانه  
 در و ادب انیمر میسر از انجا حدیث نفس می یام بر زبان میگویند آورد و الا  
 دل باین نقلی میشود که اشکال مخصوص مذہب شیعه نیست عموم دارد  
 شنیده ام که در تورات هم همین سلوب است و بنده از مدتها قبلانی دارم که  
 اثم در فرقان مجید هیچ امر مصرح ترازد و امر نیست یکی بعد و زینب از انبیاء  
 بلکه کبایر دوم حلت جمیع الغام سوای مشبه و دم و لحم خنزیر و ما اهل البصر  
 چنانکه مذہب مالک است اگر نفسی در سبب محمد وارد است این بی شبهه انصراف  
 است و اگر ما اول باشد که بدون آن چاره نیست پس مصحف اقبل تقریر معما و

و این تاویل را در بعضی نسخ  
 از کتب معتبره دیده ام  
 و این تاویل را در بعضی  
 نسخ از کتب معتبره دیده ام  
 و این تاویل را در بعضی  
 نسخ از کتب معتبره دیده ام



اخبارین که قرآن را کسی خبر مصوم نمی فهمد صحیح و در صورت اشکالی در عظیم  
 لازم می آید که حکم ربانی بخور و خوض در قرآن و اعتبار حکم عمت  
 فتوح باسد من همزات شیطا طین ملاذ ذوق کلام با مثل خدام عالیه مقام  
 خامه را عنان بسته و منخروده می برد میخوایم که عنان کبری ساری سازم زمام  
 اختیار از دست می باید در امر حیر و قدر تخریری با سلوک حدیثی تکرار کرد  
 مرکوز است که بموقع انزاج را این ساله کرد انیم و چون اشاعره برسد و چون  
 لطف و صلح علی المد طعن بسیار بر اشاعریه میکنند و امثله منافی لطف  
 بسند می آرند بنده را در جواب بطور معارضه بالمثل امری بخاطر رسید که  
 شترش اطنابی میخوابد لکن در عرض بحباب افادت ماب که گذارش یک  
 منفعت محصور و فائز آید عند الذین الثابت میگرداند اندک اشاره اجمالی بکار  
 که ارحم الراحمین درین باب العالمین علم جمیع یسین حتی یقال انه ابر من الالب  
 و الام پس بر اعضا لیکه برسد لطف ایراد میکنند بعینه برین سید و  
 مکر اینکه در جواب بگویند که ما قایل انیم که افعال عباد مخلوق حسن الخلق  
 پس جمله مطالم عباد را راجع به من بگوئیم لطلالم للعبد سید انیم مکر از لفظ  
 ظلم معبر نمیشود تا راه سخن دیوار است معجزه انصاف اینکه آنچه بر آنها لازم  
 می آید بر ما هم لازم می آید مکر طریق ما مطابق ظاهر عقل و مقرون با دین  
 علی خلاف ذلک معمای ناکشودنی بنده را پیش آمده باشد که بناحق

عقد کشای طایمان و اشود و ایکنه کما بیکه نزد بنده است و از آن سند  
 آورده ام و کاهی نامش میزان فی هبی کاهی لسان المیزان بزبان می آرم کتاب  
 گفته بخط عرب و بر طهر ورق و بدین نام مولف شمس الدین فی هبی نام مولف نیز  
 الاعتدال نوشته و در دیباچه مینویسد لما فرغت عن تصنیف کتابی الکبیر  
 بالمعنی شرعت فی تألیف هذا الکتاب و در بعض سائل سیوطی مصرح است که  
 معنی کتاب فی هبی است و آنچه در بابض ابراهیمی منقولاً عن المیزان الذهبی نوشته  
 جمله درین کتاب موجود الا باشد و در و اینهمه دلیل قطعی است که این کتاب  
 ذهبی است و مع هذا در بعض محال مینویسد که کذا ذکره الذهبی و قال الذهبی فی  
 کتابه العبره که کتاب عبرت بنده دارم و این صحیح است که این کتاب تألیف  
 نیست و همین است وجه اعتراض ناصب بنده در تسمیه این کتاب رسید  
 بر عرض حال بر اختلاف متعلق با موردینه دنیوی که بنده بنظر شطحایی  
 شعر دوش از خجسته العن تو گو یا کستم آلفه ز کفتم از آن لب که سیحانم  
 و از و فور فکر فکر مجسم شده ام هرگاه زتی موسرانه میشود اعتبار افتاد  
 زیاده خرابیهای من بنده که کاهی در چشم طاهری نبود ام که بقدر آن  
 متأثر باشم یا تنقیص آن کفایت مصارف سازم خالق کمونات فضل  
 اولاد و احفاد زیاده بخشیده و لحقه و تبعه هم از اجزای آنیند و قوانین  
 مارا گشت خبر باره بینی دگر هیچ از غارت حکام او ده باقی نبود و آنچه

مانند مال بر یعنی خود فروختن خود ابطال بیج نمودن باز بر فضل و صل  
 سود و پائیدن آدرس حقیقی به ادا اهل هند و خشت کی امسال که در اله  
 آباد و کانه پور زیاده از حد و مود و و باقی نگذاشته مگر نه احمد که در  
 از جانب رفقه است و بارشاد حضرت سجاد علیه الصلوٰه و السلام که از فضل ثقات  
 شنیدم که مردم را پنج از نیمه زیاده میشود که بدنیای از الرحمن طلبکار است  
 فغان آن زیاده ازی میرسد تسلی میبایم و به بر تو این ارشاد کرد میباید  
 مضمونی بحسب مخاطرات رسید خدمت بهر معنی بانی که عرض دادیم است  
 فرمود مگر اگر نذر و استخوان ملازمان بخدمت نشان سده مایه باهاست  
 و آن اینکه شخصی فرض کنم که برات نجاش بهر حضرت روح الامین و با  
 و او لا دگیر سعید نباشد و احتیاجات و محامات خودش و آنها  
 بدش باشد و از مال دنیا نقد که آن متفاحه لتور بالعصبه اولی القوه لکن  
 اگر صاحب دل است رحمت از او بر اهل عبید چه غم و رنج نمی نفع برای عالم  
 چه کم است و این حال و جد نیست که بنده در خود فی بعض الاحیان یافته ام  
 مثلا در رکز دیده شد که جابری بر غیری از قبیل کاه فروش و گمشدگان  
 نمود و او داد و میدهد تا در دل طول بماند است و مطابق این حال  
 حال شیخ محمد علی خرن سامحه الله علی تصوفه که در تذکره حال خود بسیار  
 مسمی سوانح الاحوال نوشته که در او اخر عهد ما در در ممالک ایران ظلم

غریب ازاری شیوع و شت کوشش دیوانه و از شهری شهری میگردید  
 بالاخر چون تابیدن آن میبایست و آنم نیامد و وطن را و رفت را خبر داد  
 و پسند آمد جداوری بنده که پیشتر مستنض از خدمتش شده بود و نقل میکرد  
 که پیشتر با دیدم که کسی زکری از فلاسفه و یا جمعی المی در حضور شیخ گردود و  
 از خیمهای شیخ جاری شد حرفی بی محل بود که بذات اصغای خدام که  
 مکالمه باشد از زبان خانم بخت زیاده بهاب و رازاد و باب تفحص  
 عرض بنده تحصیل حاصل و اگر کتاب عقد لاین بر به که در کتب لا یشصف  
 مرآة البحان باغی است بهر سه خلی مقید و آنچه از عزم دامن چیدن امثال  
 دنیوی رفی بود این نمی خواهم و خدا کند بلکه جناب را کامروای است  
 نوع دارد آری سئول از بارگاه کبریا که اسلوبی بر انگیزد که حصول مقاصد  
 دارین بنده فایز نامم مقاصد یعنی ملازمت سر اما فادت شوم و هو علی  
 شئی قدیر و بالا حایه جد مخموره لبته المنتصف من شهر سوال الکاتب  
 الوارز مخلصکم الدلیل سبحان علی الله عنه از صدر این مکتوب  
 یعنی قرب لقصین است که عبارتیکه اکبر آبادی فرموده  
 عبارت است که در بیاض ابراهیمی از تاریخ شیطانی که ابن حجر عسقلانی  
 منقول است عبارت و صراحتی هوید است که جامعین مجدات بیاض که نزد  
 سفری الیه از افادات با بهره و عند العطا از ترهات فاصره خواهد بود

دعوی نسبت مختصراً کتاب تاریخ الخلفاء بسوی محدث متجرب غنی شیخ ابن حجر  
 عسقلانی دروغ گفتند و داد سفاهت دادند زیرا که حافظ عسقلانی بر شیخ صلاح  
 الدین سیوطی قطعاً و یقیناً مقدم است را بمقدمه نزد طلبه علوم دینی در اسلام  
 بدیهیات محبوب است و لیکن بنا بر دفع و اہمہ مکابر بر رجوع بہین کتاب کہ بہر  
 الخلفاء است مینمایم و عقدہ و ہم مجاہدین و مکابرین ابن خن ابن حجر کشایم  
 کہ شیخ مذکور در دیباچہ کتاب مزبور بعد حمد و صلوة در ذکر مصنفات خود  
 کہ تمہید تصنیف کتاب مسطور توان است میفرماید فافردت کتابانی الاشیاء  
 صلوات اللہ علیہم و سلامہ و کتابانی الصحابة رضی اللہ عنہم لمخصان الاصل  
 لشیخ الاسلام ابی الفضل بن حجر و بعد فاصدہ و شہ و رقی مینویسد قال  
 شیخ الاسلام ابن حجر فی شرح البخاری کلام لفاضل حسی با قبل فی  
 انہی مقام الضرورة من کلامہ الی غیر ذلک پس نسبت اختصار تاریخ خلفاء  
 بسوی ابن حجر عسقلانی کہ جامعین یا ضار این جامع العلوم نمودند و ان  
 سواد ہی ہم برداشتند کہ دلالت بر نسبت امامت و سیاست بجانب ابن  
 سنے دارد و در غایت و طرفی کمتر از ان کجاست مثبت کہ بر راز عرفان و  
 عاشورا از حضار پرسید کہ خبر دہید کہ ذوالقرنین با امام حسین احباب و جدا  
 کرد کہ مردم کرد و زاری بن و زبکنند و ہم ابن نسبت و تنساب بائند  
 بعضی از مدعیان فضل و بلاغت است کہ رضی شارح کافیه برادر شریف سید

است و حال آنکه آنها در ماه رابع بودند که امر و تازه اینکه صاحب ظرافت  
 میگوید آن لاده المرضی علی بن الحسین الموسوی فی شهر ربیع سنه خمس وین  
 ثلثمائه و هو اکبر فی السن بنحو اربع سنین بن اخیه محمد بن الحسین المرضی الموسوی  
 مولف نهج البلاغه تان تاریخ مولد محمد بن الحسین المرضی الموسوی سنه تسع و  
 ثلثمائه و تاریخ وفاته سادس محرم سنه ست و اربعه تا تهی بلفظه بخلاف  
 ابن حاجب ثعلبی که گفته اند که در انوقت بوجود هم نیامده که فی وقایع الاعیان  
 و غیره تا به تصنیف کتاب مذکور چه رسد پس حنا بن شرح برین خود مقدم  
 آن اختصار عسقلانی قبل از تالیف تاریخ الخلفاء و داده سبحان الله حامض  
 محدثات ضخیم تالیف نمایند و مقلدین سوادش را زین سببهای خود کنند یا  
 ندارند که مقدم گریست و متاخر که ام آری الکنه و حافظه که و بعد از تسلیم محال  
 عبارتی که بطور زیارت برای ثبوت نسبت امامت و سیاست سوی بن ائمه  
 سنی نزد علای کبریا بدی فرستادند و مقصود میکشاید چه غایت الامر بلکه  
 در مختصر تاریخ سیوطی میگوید که این قتیبه خوب نگردد که مشاجرات اصحاب  
 تطویل نمود و از عین بارت همین قتیبه را ثابت میتواند شد که این قتیبه در بعضی از  
 مصنفات خود مشاجرات اصحاب تطویل داده و این نوع امور در باره  
 قدیم از علما جدید منقول است که فلانی در فلان کتاب آن امر را ذکر کرده و فلان  
 ذکرش نمودن فلان مقدمه را یاد نه فرموده نیاستی موقوف داشتن نعم الکمال

کتاب الاستیعاب لولافیه مشاجره الاصحاب کتاب استیعاب نهما  
 دلالتی بر جور و عدوان و غضب و طغیان خلفای اشدین ندارد بلکه دلیل حققت  
 ایشانست که از این از کجا که کتاب امامت و سیاست که دلیل بر غضب  
 خلافت از این قسیده سیست فاین التی من اللینا و این الثری من الثریا  
 اعجوبه روزگار که خاضع بپرده کشای رموز و سرار تمامی رقیق و  
 فنیق تالیفات خود را و <sup>مانند</sup> القاطعان من مفضول فرمودند و بر صوابید آنها که  
 پس بالیقین بنیاد رساله امامت را بر پنج نهادند که لایحی و از پنج است که چون  
 طوق تقلید آنها که نه بر ضروریات آگاه بودند و نه بهر از طرقات دانشمند  
 زیب کروی حق جوئی دساختند با دغی آید که در مکتوبی ازین مکتوبات  
 افرا اصحاب رای و عصمت از خطا بنصب کرامی افتاده باشد بلکه  
 هیچ مقامیکه سخن در ماب الزاع رفته با وصف تنبیه و تذکره آید که بادی که  
 وقت از راه در در سیر رسیدن هیچ حرفی را پنج صواب ادا کرده باشند و  
 ادب مانع است ورنه حکایت مشهور را در مقام ذکر میکردم که طرفان  
 اند که شخصی بجهت آنکه قضای از سکنه قصبه قاضی قهری و ظلمی بنوده  
 قاضی فریاد کرد و گفت ای خاضی خضاب خصبه تو خیر کرد قاضی  
 آشت گفت که ای بی خبر و سحر جا قاف کفنی نادم شد و گفت که بسیار  
 قوب و از ایراد سهل عرب یعنی ضغث علی اباله که بجای یاد نصبت و

در سیدن صدمه دیگر بر صدمه اول استعمال میکنند صریح توان یافت که  
 بشهادت مولوی نورالدین حسین که نظیرشان اکنون زیر سقف کردون  
 اخضر همچو آب عفا و مثل کوکر داحمر است مساعی جناب مستطاب در بهر ساند  
 سند کتاب امامت و سیاست که از این قتیبه سنی هستند نامشکو  
 بی سود است و دایه آخر که از امثال مذکور تعبیر کردند این است که کتابی  
 مثل فرة الخراب یا حج و حید بحواب مولوی محمد و سطلی نحوی که نام او را  
 مقارن سب و تبر اولفظ اعور یا دیگر دند یافته بودند یعنی او را بدین نظر  
 هم عای حق باقی نگذاشته و برد و نقص آن کتابی ضخیم برد خستند و در آن  
 کتاب از نسبت کتاب امامت و سیاست بجا بر این قتیبه  
 انکار نمودند پس شکت شکت افتاد مقام نسبت که این نوحه بر سر مبارک  
 و پیش اهل شیخ باهنک آقا محمد کتاب آن دافرمانند و ماتم دیگر زیاد  
 بر این نوحه و شیون این است که چنانچه در تالیف رساله حدیث الحو  
 گمان تفرد و انکه مضامینش از نتایج افکار است خلاف نفس الامر است  
 این گمان در تالیف رساله امامت و استدلال بایه کرمیه اندر عرش مبارک  
 هم بر باد رفت و او یلا که قضیه تقدیر در هر تدبیر و تقریر منعکس شد و ازین اعتبار  
 و الاثم مصیبت علاقه ماند هم از یاد رفت و از بیان بلاغت تمیاض  
 شمس و وسط السمار روشن است که تحفه اشیا عشریه بعد الحاح و اصرار و یو



نوالدین حسن بدیند و انهم بنظر سیر و ورق کردانی هر چند اهل خرد در نظر  
 تحقیق یقین و اتق و اعتقاد جازم است که جناب خان بخت نشان آنچه  
 بجواب علامه دهلوی روح در اوراق خویش نفوذ نموده اند سخن از رستم  
 است مگر از نتمقات بطور الزام اینهم عیان شد که اسباب و انظار ایشان بر این  
 کتاب مستطاب لطایل وارد و از آغاز تا انجامش غیر وارد خواهد بود و  
 دیگر که حکمرمای مخلصان از آن گنج قلوب ایشان غایب است که تشنگان  
 ایشان که بر علامی اعلام نموده بودند همه اش باعتراف ایشان باند عیار کنند  
 شد و اثری از آن باقی نماند و هنوز در بنی یابند که سند بخت و مال و  
 علیه آن در کتاب تنبیهی الکلام خود موجود است غرض که این غافل و ساجد از  
 عجب و زکارت است که گاهی بدین کسی بطور تصور رسم خطور نکرده باشد که  
 بدولت جناب شایعین و محسوس گشت و درین بکاتب هر که ادنی غور و تا  
 بکار برد بر وی عیانست که مذہب شیخ را فقط بهوای نفس و تحصیل خستبار  
 بودند و محض بفریب طبعین گرفتار شدند و طوق قلب زین کردن خود نمودند  
 که معتقدات ایشان با وصف رسوخ و وثوق بغیبات این دینی باطل است  
 پس چگونه حکم توان کرد که در عالم برزخ حقیقت مذہب شیخ بر ایشان یاد شده  
 واضح خواهد شد و ضوحتا ما لا امریه فیہ و از عرایب و زکاران که جناب  
 داورانیکه بر البصاح نوشته بودند تقلید اکابر خود مثل سید قاضی ثنائی

اند که هیچکس معتقد بحسن اخلاق و لیافت نرید نمود بلکه هر چه او را فاسق و فاجر  
 میدانستند پس این عمر را که او پیش کاره بود و هرگز قبول نمیکرد و از شهری نشین  
 هجرت ننمود معتقد خلاف نریدند اشق قیامت و بکبر است که بر پا کرده اند  
 فرق همین است که محمد بن حنفیه برای بی بارت نرید و او شیفته افتد بخلاف  
 عبداللہ بن عمر که سر و ج بر نرید بعد از استماع واقعه کربلا با وصف  
 نموده و این امور را در کتاب ازالۃ الغن عن بصائر العین بسط تمام داد  
 ساخته ام و اینهم بحج و رات عرب عربا و احادیث حضرت شریف که  
 در کتب سید مرتضی مرویست واضح گردانیده ام که هرگز لفظ بالغیا  
 عبداللہ بن عمر نقل میکنند و از ادلیل بعیت نرید قرار میدهند دلالت بر  
 مطلوب امامیه خصوصاً حضرت پیر متشبعین دارد و این اوراق لایق  
 ذکر این اباحت نیست و فرقی که در میان عبداللہ بن عمر و محمد بن حنفیه بر آوردند  
 باعث مزید حیرت و فراوان تعجب است حتی که از شرط العائن امان از فحش  
 های شریف مرتفع نمیشود و محبت از قلوب مخلصین خست می بندد چه کسی  
 مخفی نیست که در روایت حدیث حضرت امام حسن نسبت با امام حنفیه بلکه امام  
 باقر نیز کمتر اند بلکه خود جامعین و شارحین صحاح امامیه تصریح بقباحت روایت  
 کربلا کرده اند و ابو هریره را در صحاح اهل سنت سابقه اولی در غیاب  
 بخلاف دیگران از اصحاب که مرتبه شان باریب زیاده بر مرتبه ابو هریره بود

فلانکمن من الغافلین و از عجایب اموریکه باعث حیرت عقلا و ظهور قدرت عظیم  
 حضرت کبریا باشد آنکه برین تقریر که حضرت خیر المهره ارشاد کردند نیز فضیلت  
 عبداللہ بن عمر حاصل است کفیف کہ اورا بالفاظ درشت خلاف داب علایا  
 نمایند بیانش بر سبیل اجمال آنکہ صحابیت و جهاد و دیگر کمالاتش کہ نزد ائمه  
 بجوی نبی ارزندگیور و آیات او در کتب معتبره امامیه بسیار تراجم کرده اند  
 ابواب میباشد موجود و روایت محمد بن حنفیہ در کتب شیعه خود با اعتراف  
 مفقود فالترجیح حاصل و اگر و هم در کبر و باید کہ بکتب امامیه مثل معجم و رام کہ  
 شایسته کتب قوم است رجوع فرمائید و اگر سلب است از محمد بن حنفیہ بر سبب  
 محمول شود بعد از موازنہ مرویات هر دو در زیادت احادیث عبداللہ  
 کلامی نیست فمحصل المطلوب ایضا و الحمد لله کہ آقا و مولای سید خیر اندک سوره  
 و رنگینی را کہ پیشہ نشان فارسی نوبان باشد چندی دیگر بخوانید غایت  
 اند و متونم نشود کہ مجتہدین را درین لباس مزین بر جناب الشان می بینم  
 زیرا کہ آنہا رنگینی و شوخی ہم ندارند کو با اتفاق مقلدین اصولیہ دلدادہ اند  
 باشند و جن و شبہ جملہ قربان ایشان شوند و از اعتراف جناب کے سر محمد  
 بکاسہ لیس افادات قاضی نور اللہ شوشکی مشغول شدہ جواب شفعہ بکرم  
 اند و اضحی کشت کہ رد اخفاق کہ فضلاء الحق مکرر نوشته اند و نام  
 و رغر و نام جواب دیگر تبیین الحق جناب از کلام برادر معظم جناب کے در

جواب الضیاع است و تحقیق صاحب فضیاح الروافض که سید خواجه نصر الله  
 کابلیت و آن کتاب بلا درستی از نظر فقیر گذشته معلوم توان کرد در رد  
 کتاب میر محمد قلجان که نزد بنده هنوز آتی پیش نیست کافی است و هیچ موتی  
 برای نقض آن در کار نیست و آنچه در ترجمه مرزا محمد صاحب نوشته شده  
 حاکم است که جناب رافضی این معنی منظور است که با فواید خلاق افند که علمای  
 جواب منتهی الکلام مینویسند و عاجز گشته اند و سورش قلبی ناسو بر کبریا  
 که کتاب بی جواب میماند و الحمد لله که با وصف استعدافت سال جواب  
 جزو این منتهی الکلام هم علمای اخباریه نه نوشتند و از اینجا خبر نهمه  
 و اخباریه به ثبوت رسید و اینهم بیان شد که هیچکس از اهل استعداد خواه  
 صوفیه صافی که در اصلاح رساله امامت و آنچه نزد فقیر فرستادند و در کتاب  
 گشته اند خواه اصولیه خواه اخباریه که لعن اصولیه بنمایند و اینهارا بار  
 اعتقاد میکنند نگذاشته اند که تکلیف جواب منتهی الکلام نداده باشند و اینهم  
 بوضوح انجاسید که مجتهدین لیاقت تصنیف و اصلاح ندارند تمامی لیاقت این  
 امور چنان که باید مختص نورالدین حسین الکربادی است و او خود مواد جناب  
 اهل استعداد را نظر بدقت و فطانت برهم زده و خبر انتساب قات شرعیه  
 فاجر به ملوک خود نه بخشیده که اعرفت اما نسبت انصاف دشمنی اهل حق  
 عن انصاف دشمنی است چنانچه از دیباچه منتهی لفظ و تفصیل معلوم تواند شد

معجزه مقصود فقیر آن بود که با فواید افتاده که خاص صاحب از روشنی کن  
 فارغ میشوند پس هر چه نوشته اند انک انک باید فرستاد که مرید شریف  
 بهم رسیده مقصود طالبین این معنی نیست که جویش انجام از اغارنا انجام دهند  
 باید نوشت یا باید فرستاد فاشیه المقصود علیه و آنچه درباره توجهات  
 کریمه هو الذی خلقکم من نفس واحدة در انفسی عمل آمده دلالت بر آن میکند که  
 بیان مولوی نورالدین حسین که درین امور بکانه آفاق است موجب دفع <sup>لعطش</sup>  
 و باعث دفع خلجان ایشان گشته و در عصمت حضرات انبیا علیهم السلام  
 همیشه و سراسر هوای نفس که با انیمه اظهار استنار آن میفرماید روح  
 بهم رسیده و ربای مخفی تضعیف را و نیز ممکن نیست که در مقصود  
 و عایم و ارکان شیب مصداق و بی و نه علی عروشها میگرد و در اصول  
 اختلافات شریف راه مییابد کاهی باخبارت مائل میشوند و زیاده  
 ازین هم ترقی فرموده و درین سلام متر و میگردند و در بنیام عقیده این  
 الا نام است که مرتبه این بکانه نفس آفاق از درجه حضرت شیطان الطاف  
 کمابین اعتراف علماء الطایفه بذلک فی المنتهی در گذشته و قاعده  
 الفضل للمقدم بر کم گشته چه او در مبدای مامت کاظمی منطبق حدیث  
 کاهی بخواجه و نواصب و کاهی مجترله و قدریه و زمانی بزیویه و مرجیه  
 میسند ولیکن با ازین دایره بیرون نمی گذشت و ترک تجارت کرده دیگر

دیگران نشسته بهای های بیکرست و حال تمامی اصحاب کبار امام صادق  
 که مایه فخر قوم اند همین بود و از اینجا بجلو مدارج مخاطب قد النظیر می توان  
 تفصیل حدیث کشی تذبذب و گراشی به اصحاب مذکور در سوره الدانیه طح  
 علی من خرج من اهل البیت فاطمه کما شیعی بعمل آمده و شاید که مراد از  
 خاطر همه اطفال باشد که دایکان برای انانیت آنها از حق و سق  
 زبان آرنند فیض کوا قبله و لیکو اکثر چون سال پیشوای شیعیان که است  
 کلام و مناظره بذات عالی صفاتش منتهی میشود چنین است حال دیگران  
 از اینجا قیاس باید فرمود که چه خواهد مگر هب و ملت خود را که مستح  
 عبدالله بن سباست اردست نمیدهند و مانند ابوجحس با و فی چنانچه  
 دیباجه تذب امام اعظم طوسی بران شاد است و قد عرفها قبل ملک و ارمی  
 آرنند آمد بر بنیکه غوث الاعظم امامیه یعنی شیخ ابوجعفر طوسی نقیبه اوسن  
 بار و را مدعی گشته و او را فقط باختلاف سایل و روایات فقهیه  
 تشیع دانسته تا ابلهان از فضل تشیع باز دارند و در قلوبشان ابرخ  
 که اصول عقاید قدما و احادیث ائمه در بنیاب مختلف و متضاد نیست پس اولیا  
 او را باید گفت که دلیل این دعاوی اگر همین رجوع او بیاعت تعلقه ملا  
 اختلاف احادیث در احکام فقهی است چنانچه از دیباجه تذب که قبل  
 دانستی بعد غور بر عیانت نمیکون دعا او مصادره علی المطلوب

بالیقین و الا با تو ابر ما نکم انکم صا و قین و بنده متحیرم که چون علامه با زونی از  
 علمای شیعه بود نسبت تقلید در اصول اعتقاد چنانچه از تعلیل شیخ دریافت کرد  
 یعنی چه زیرا که این تقلید هرگز درست نیست و میباید بصیرت و بصیرت و بصیرت و بصیرت  
 تجویز تواند کرد که عالمی اختلاف روایات فروعیه ببیند و از اصول  
 سبرین امن فراچسبند و حال آنکه خود شیخ تصحیح فرمود که حدیثی در این  
 نیامده مگر مضاد آن موجود و سالم عن المعارض مفقود و کافی گفتم و توحید  
 و کتب دیگر از اسانده شیخ برهان قطعی است که باینان تشیع بدعوی تعلیم  
 ائمه هدی دلالت اخبار ایشان بحکمیت باری عزوجل بمعنی ابعاد ثلثه قابل  
 و علم او را قبل از وجود بسیار مسکروند و اندالی غیر ذلک من العقاید و در  
 و کثی و خود مرویات شیخ با وصف حق پوششها صد بار و است موجود  
 احدی در ائمه مثل انبیاء منقرض الطاعت نبود و انکار امامت باعث  
 تخلیه از نسبت و علم غیب خاصه خدا و بعضی از ائمه نخستند که کنیزان او  
 نمایند و او ستواری شده با وصف اعتدای کلی معلوم گشت که کی رفت و خود  
 این برگزیدگان کبریا بعد تشیع بر فرق شیعه فرمودند که ما را شریک خاصه نزد  
 میدانند و انحصار امامت با شایسته باطل و مفتوح و قدما می شیعه بطریق  
 هدی پس علامه هارونیم بنابر تاین اصول و هم مخالف فروع و از این  
 دست بر ندارد و چگونه میل نجات را در نیت به مسدود و نیا بدست حال دعوی

تقدیر او مجمل و معلوم نیست که شیخ درباره کانه علمای دیگر که با عترت افس کبر  
 بلکه اکثر متعصب بوده اند و توبه از مذہب تشریح نموده هم اعتقاد عقیدت  
 لغو و راسخ من العصبیه والا غلغلا که حضرت شیخ دیده و دیده از عصب  
 خاکی بزم پوشند و باطل حق و احقاق باطل را کوشند و هر گاه بجای خود  
 ثابت شده که شیخ الطایفه با ویلات رکنیکه که احد از علما بلکه عقلازان  
 خود بان الودد کنند در جمع و تطبیق احادیث مشغول گشته چنانچه در مستنبط الکلام  
 از کتب معتبره امامیه منقول است پس تجربه و بصیرت و جهاد اکبر مولانا انوار  
 کثیر از علما که حال شان و بیاجبه تہذیب قبل از علامہ ہارونی بالاستقلال مذکور  
 است کہ مذہب شیعه را از دست دادند و روبرو ہند باید دید کہ از عار  
 نسک نفس در ابرار کشیدند و بسا حل خجالت رسید حشر ہم اللہ تعالی فی خیر  
 اشبع الاولی و عالمہم بطفہ مرۃ بعد اخری ای زاصر شیخ و ناو بلا شریعت  
 شد کہ واضلال مردم و ہواخواہان خویش کہ و اگر کسی مرصع نشانند  
 و از صد نشینان مجلس علم گردانند چنانچہ از رجال و فتنہ المتفقین معلوم گشتند  
 مقصد دہشتہ طرفہ آنکہ غوث امامیہ بعد از حکم بامعنی کہ اختلاف مسائل و  
 موجب ترک اصول باعث کمرای نمیباشد چنانکہ دانی بی تہافت نہ بر  
 و خار ہای مخیلان در قلوب اہل پیش نکستہ و لطف حق بہت بر دفع نقض  
 اخبار غیر متناہی بر میان جان بستہ زیرا کہ اول خود اعتراف کردہ کہ پیشوایان



بحیث اختلاف مسائل فروعی بسبب عدم نص که بعد استقرار حدیث  
 باشد حکم بطلان مذهب نیست مگر در اختلاف مسائل مذموب اما  
 باعتراف مجتهدین باینکه برینست حتی که از هزار هم تجاوز و حال اخبار بدین  
 درجه رسید که حدیثی در اصول و شروع بدون معارض مروجیت فیلز  
 من صدق کل کذب الآخر و شیخ لا یشرع ذلک و قصد جمع الاخبار المختلفة  
 هناک مع هذا حدیث استناد الاستاد و تعلم این معلوم که معتقدین<sup>الطریق</sup>  
 بود در کتاب علل حاکم است باینکه اختلاف مسائل فروعی موجب کسبی  
 الی غیر ذلک من الاحادیث المقطوعة المرفوعة پس معلوم شد که شیخ  
 داشته ضلال و اضلال را اختیار کرده و خود را از اختیار حق متبوبات<sup>الطریق</sup>  
 و تاویلات ظلمانی که بیچسبی از عقلا کوشش این چند باز داشته و خواست  
 قدرت کرد کار آنکه تفسیر یک در باب الزام اهل حق بجان دهم رسانند  
 و بلفظ ارحم الراحمین تصدیقش کردند نتیجه این است که بر شیعه هم غلبه  
 جاسیکه خود اقرار کردند که بر ما هم لازم می آید و آنکه میفرمایند که طریق  
 مطابق طایفه عقلی است لکن مراد عقل عقل معاش باشد و از لفظ طایفه که اضافی  
 نموده و بمن تشبیه مقصود بود و الا بعد اندک غور و اسعان در مسائل هم  
 بر این عقیده بطرف اهل حق رافع است و مطابقت آیات قرآنی و احادیث  
 رسول ربانی خود در نصب ایشان فاده ذلک فضل الله تیسرین

والله ذو الفضل العظيم وحاشا که نسبت ظلم بسوی باری تعالی جل شانہ نہ باشد  
 باشد فانه لایسل عما یفعل وهم یسألون اگر تمامی علمائے فاضل و غر با هم  
 و در سائل الہیات لب کشایند و خواهند کہ عفا ید این باب را بر کسی  
 بدون خستہ باریست و جماعت نتوانند کہ خود را از کردار مخالفت  
 قرآن حدیث کہ نقلین عبارت از آنست نجات دهند پس حکم باین معنی کہ  
 مطلقا عباد راجع بسوی ب العبادت بوی شرط بقوت واقع ندارد  
 شیطان تمامی خود را و از مفسد و شر و مخلوقات نیردی میداند  
 و آیت قرآنی قل کل من عند الله در کتاب مجید بخوانیم و بعلم نیردی این حکم  
 می رانیم کہ ما اصحابک من جنۃ فمن الله و ما اصحابک من سجنۃ فمن الشیطان  
 بیت کنانہ کہ چرخہ خستہ باریا حافظ تو در طریق ادب باش و کوکبا من  
 فما هو الا القوم لا یجادون یفقهون حدیثا و الحمد لله کہ اعصال فقر در بارہ  
 متوقد خبر کہ نام کتاب در یافتند هنوز بر جای خود است و مانند شکلا  
 عویصہ در انحلال این عقدہ با وصف آنکہ منادی ہر چار سو گردانیدند  
 دستہ تشبہ بدامن جلال مشکلات فرعون یعنی نور الدین حسین البرباد  
 زدند کند اندیشہ ایشان کجای مطلوب غیر سد پس مقام ماتم و شیونست  
 باید کہ چاک کربان اولیای ابن معی مزید و لانا بدامن سد و آواز و  
 و او بلا و آہنک ہا یا ہای ایشان بکنند کرد و نچید جان بیدار

بی بساطی و ضعف و ناتوانی با حضرت علامه دایمی صدراعظم  
 و بمناظره ایشان امن بچیدن جباری است که کسی در هیچ قوی مثل  
 در جهان ندیده باشد و مخفی نماند که مقولات و روایات این مجید از کتب  
 فرفیقین مخاطم راسخ است و آنچه درین باب حضرات امامیه اندیشیده  
 همه پیش از ذهن فقیر مگر نیست حاشا که از محکبات او الزام الی حق  
 باشد و اگر در کشکول ایشان بعد از در یوزره چیزی داشته باشند اظهار  
 تا جلال قدرت ایزدی مجدداً بر این ظهور در بر گیرد و از عجب است  
 آنکه جناب ایشان تقلید جامعین باض که حالشان با عترت این جامع  
 کمالات و پیر دستگیر ایشان یعنی والدین حسین نایه فخر و مبارکات است  
 کتاب عقد ربوبی این عبد به نسبت میدهند و مجتهد الزمانی در سال  
 تشبیه المانی ربوبی این عبد البر فہم فی تہ الحیرۃ یتہون فی طغیانہم  
 مکتوب و مکر مولو اصحاب منشیخ المناقب حاوی الفضائل حالہ و  
 عالی و دو مان جامع البکالات المکنۃ لنوع الانسان مجتہد و مکرم ذو المنج  
 و بہت رفعتہم بعد سلام تمام و شرح آرزوهای متکاثر که با  
 است و کربان است منقطع صفو اطهار بسیار که صحیفه الغائب مرقوم  
 نوزدهم محرم بسیل ذاک المکریزی سداً از کربان وصول بر آورد و  
 فائز را که مدتی با نظار و رود نامه نامی بس فخران بوشنای سکون

و اطمینان است عوض عارضه قیض و ضعف قلب اولاً و بعد حادث شدن  
 رمد که مرقوم بود توان شج داد که چه قدر باعث اضطراب دل گردیده  
 حق تعالی ذات والا صفات را پیوسته از گزند و آسیب مکاره دور  
 مصلحت محفوظ دارد که جمله مومنان را دعای صحت و سلامت ذات  
 ملازمان که از ارکان دین اند و در زبان می باید بلکه اگر در جزا مسکن  
 میباشد که عوض ملازمان است دعای بلیات برای خود و بعد آرزو کنند  
 با بجهت سبزه هم در این روز با بجهت علالت سبزه زاده سبزی پیوسته که بشود  
 ضعف قلب بس تقیم و خفقتاش باعث خفقتان با مردم است سخت باریش  
 خاطری و جابر مانده ام لهذا این عرضه از دست خودم نوشته است  
 تعالی متعاقب آنچه گذارش کردنی است بخیران از دست خودم در  
 افتخار می اندوزم این و کلمه محض برای استجابت خیریت مزاج مبارک دل  
 جوایز است گذارش رفت لطف و عاطفت بر مرید باد استقامت سبزه  
 عفی عنہ مقصود از نقل این مکتوب همین است که اعتقاد جانم  
 و رسوخ عقیدت حضرت خان عالی منزلت درباره نورالدین بنیاده  
 عیان گردد که در وقت بیماری او و بعد آرزو بلیات و امراض را بر  
 خوش است و می کنند الغرض <sup>چنان</sup> سه دفتر عقلا از شش بیت نامیده  
 بسوی او رجوع کردند و دانستند که شاید او در باره ساله امامت خبر

و تحریک و جانان و هستی و هم مکاتب حضرت دال بر این است که عظام و  
 اکبر ابادی مذکور تقریرات فقیر استثنیستوار میداند و ایشان در هر مقام  
 تحذیر و تنبیہ نماید و آنچه جناب ایشان برای رساله امامت از محدث  
 بیاض جمع فرموده اند نزد افاضل اعتماد و اعتبار نسبت فایده مننان  
 فی صدد و بغلیف که عبارت از سرشارت جناب نیز اول دلیل خبر است  
 و سخافت جاحین بیاض و دیگر علمای شیعه باشد که عاقبت اندیشی نگردد  
 و باعث مشاهد این روز سیاه گردیدند و ازین قسم مکاتب دیگر هنوز در  
 سجنه فقیر خواهد بود که نورالدین اکبر ابادی را بر تمامی علماء مستعدان عالم  
 ترجیح داده او را با دستنوی برگزینند بلکه خود را لایق نموده و هم ندیده  
 مکتوب دیگر که هم املائی آن از دست مبارک است  
 جناب خطاب مخدوم و مطاع نیاز گیشان دست عنایتیم بعد بنابر  
 و آرزو عرض میداد بعد و در دقیقه عاطفت انما تنبیه از عرض مدد  
 و افاقه از آن صحیفه العنایتی و رو و نفرموده چشم گمراهی حلقه در دست  
 که اینک رویت صحیفه میرسد از ارسال عرض قاصر ماندم و با ترددات هم  
 چاره دوم که حلقه اله آباد از دست رفت فقط ز رثمن از مالک فدیم بدست  
 به جناب انیم نظر باضاف حکام بس منقتم مکر خدایت عظیم لاحق شد. را الحمد  
 علی السراء و الضراء و بنده زاده بسیار علیل شده بود که سخت مشغول بودم

البته که حالها افاقه بین است بنده از تحریر بیجا و سستی که در دست خیر  
 بعضی طول کدائی گنجی فارغ شدم و این امیخو اتم که در مفتوح کلام دار  
 سازم و کتابان هم میرسد که اندک همی که به تشوید و تصحیح میرسد از سبیل  
 سیدارم ناصب معلوم نیست که کدام وجه دیگر تالیف خود به بنده نظر  
 و نسخه سابق طبع میشود و بالا خوانی را پایانی نیست شصت و دو خرد  
 مجموع تحریر کلیه بنده هم رسیده است حالها مرکوز که دوست خرد و کمر  
 متعلق بآیت و اندر عشرتک الاقرین نقل عبارت انوار بدیه و ماله  
 و ما علیه نوشته بر این آخر نظر ثانی کرده فکر ارسالش نزد ناصب از  
 کتب سیر نیاید خصوصاً کتاب العقد لابن عبد ربّه المغربی که روایات  
 از آن بسیار است و از این مندرج است ملاذا اگر ممکن باشد روایت تضعیف  
 رواه خطبه شقیه از کلام مرزا محمد ستر آبادی بعینه در بافته اگاه شد  
 که نجف در صد و چهل و سه قند و رجا که ایام خالیه ارضت و خرمی مرزا  
 و باج مطلع و مطمئن فرموده باشند زیاده ایام دوست کامیابانجا  
 ملازمان نجف نشان باد معروضه شب ۲۵ مع الاول یوم شنبه  
 القاصه بمنه الوارز مخلصکم الدلیل سبحان علی ازین مکتوب  
 تباشیر صحیح منجلی است که روایان خطبه شقیه را که خود شارح  
 نهج البلاغه از احاد بودند حکم میکنند بعضی از سیدان متکلمین امامیه

مناظرات و تحکم معاصرین بر افادات شائست در روایات نهج البلاغه  
 قبل و قال دارند حکم مرا محمد استر ابا دی نورالدین حسین لای حضرت  
 مسند ایرا مجلس کلامیه ضعیف بوده اند پس نباید مطاعن خلفا را  
 که با عتراف فاضل عیاضت بر آن خطبه بود از یاد آورد و اینهمه باشد  
 ای شائست ورنه بنده دعا نمیکنم که کلام فدای ایشان اکثر ضعیف  
 آن خطبه دلالت دارد بر ویس اخیر کالمعائنه هر که خواهد کتب کبیرین فقیر  
 یعنی از آل العین عن بصارت العین رجوع نماید و راست بلکه ادله عقلی و  
 دلائل نقلی را هم بر وضع و افترای آن بر جناب مرتضوی کرم الله وجهه  
 در آن کتاب خواهد یافت ان شاء الله تعالی و جناب که در فهم عبارات  
 میشوند چه مجال دارند که جواش حیران را سر انجام دهند مگر بصیرت  
 و اعتداف را علاجی نیست پس امامیه را در اثبات صحت خطبه شقیه  
 خود دلیلی مانند جای آنکه در مقابل خصم خویش استدلال بآن نمایند و  
 افحام و سبکیت شان منطبق نظر دارند که لا تخفی غلط کفم اکابر طایفه را دید  
 پس مشین صحت آن خطبه و استنادش بسو حضرت امیر المؤمنین  
 و آن نیکه عبارت معجز غائبش بهتر از نظم آیات قرآنیست بر آن  
 اختلافی و بلاغت جناب امیر اتفاقیست چنانچه از عمارت کتاب  
 عبد الحمید انشا عسکه که در کتاب کسر آورده ام واضح میشود و بی

ومن اعجب حصا یصدان القرآن ختف الناس فی فصاحتہ وبلغت فصاحتہ  
 علی بن ابی طالب الی انہما متفق علیہا عند حاجۃ فصاحتہ القرآن غیر ممن  
 سایر الناس انتہی مقام الضرورة اجنبہ فذکر ولا تعطل یعنی افضال و  
 کمالات مرتضوی یکی است کہ فصاحتہ انجذاب بر فصاحتہ قرآن مجید  
 زیادہ ترست زیرا کہ در فصاحتہ قرآن شریف قیل و قال است مگر  
 فصاحتہ آنرا قبول ندارند و لیکن ابن مسکریں بلکہ احدی از مخلوقین بار  
 فصاحتہ امیر المومنین شریف چند و مجال جحد و انکار دارند انتہی محصلہ و از  
 مکتوب ابن ہم عیاست کہ اجزای رسالہ امامت با وصف است و چند  
 سال بنور در کشش محو و اثبات گرفتارند و با وصف اجتماع علماء طائفت  
 قوم چنانکہ مشہورست بنور از اصلاح و ازالہ اخلاط متغفہ آن فارغ میشوند  
 و اگر اندک مابہ الضاف بدست آرند و بر لغزشهای خود اطلاعی بهم رسانند  
 امید وارم کہ در وقت رجعت و خرابی بصرہ و آبائی کوفہ کہ زیادت  
 متصور باشد چنانچہ در حق یقین مانندان است نام اظهارش کم زبان  
 نیازند و ازین مکتوب و مکاتیب دیگر کہ از مضامینش یکی است کہ جوئے  
 صافی جواب میرا بر اقریب ختم رسانیدہ اند ہم ظاہر و باہر است کہ  
 سبانه خالص صاحب جلیل الشان نورالدین افای شان تاہند و زمان  
 کہ پنج سال باشد این مراسلات دایر بود و ہر چند جناب توفیق



مطالب علمیه در هر خزان و بهار لباسها رنگارنگ پوشیدند و در بسیار  
از معتقدات خود بوقلمون گردیدند و لیکن عقیده حازم ایشان مار و میش  
المتصوفین یک منوال بی تغییر و تبدل واقع است کما لا یخفی علی الناظرین  
آخر ما آورده می باشد الرسالة التي ستمها رسالة المكاتب في هدية الشهاب  
والغرائب و ان حضرت غائب الاموات که دلیل فقیر را تهره الغرائب در  
از اوراق تعبیر کردند چند چیز را امید و آرزو که ازین نام متغیر نشوند و غیظ  
و غضب بنمایند دوم آنکه نسبت تقسیم نهضت ملازمان به مالک جنونی هستند  
که حکمهای مخلصان از قصور و شس خون میشوند درین چند جزو برخلاف عادت القفا  
منو دم و زنه بخمال دهم که در هر بحث رساله جداگانه بسبب تحریر کنم و جدا  
نام حدیث موالاته و طعن فیک و تقریر قطاس با زبان بر زبان آورده اند  
به سبب تمام ناست کنم و بوجه جواب و انقلاب واضح کردم که زینهار  
اصول اهل حق درین حادثه اشکالی نیست چنانچه بخاطر شریف خطم کرد  
بلای امامیه را باید که بعد از تقریر این مطاع عن حرب و امان نهیب خود را از دست  
دارا بجات هستند بسلامت برند و حفظ و صیانتش کوشند چنانچه اکتفا  
کبیر معلوم توان کرد با جمله در کمال محبت تحریر این اوراق و سدر و غزل  
و چون ازین مکاتیب بعد اندک غرور و امعان معلوم میکردم که اغلاط صریح و کبر  
و قبح یافته و غلطه با ظاهر دران متطرق گشته و خود این منشی بلاغت و نظم و

لفظی است که در تنصیف کتب غیر خود فرموده در زمین بارت و اصلاح آن کوشیدم و  
 آنکه خلاف عقل و نقل و تقلید است که فقیر را بلفظ نا حسب و لونی مکانی الخ صیدین و غیره نماید که نام  
 معنی باشد بر المصداق و قیاسی و این است که اسم چنانکه باید که است همی الکلام یا آن باشد  
 و در کتاب کبیر عنوان بدیم با دله قویه ثابت شود که ما میهن بن تفسیر از نصف و عا  
 دست برداشته اند پس چون اب میر که در کتاب است همی الکلام بقلم سر هم استعمال الفاظ  
 بر کمال عبارت محمول است که لا محقق و البته نه تا که لفظ را فرضی و فرض در باره علم  
 خوش در بین کتاب نیز ضرورت نوشتند و فرض و حد الجین قرار نمود حق تعالی  
 بهین پنج زبان صدق ترجمان را به بطلان شمع و حقیقت ابدست علی و حسن  
 هم گویا کرد و هرگاه نگوشت شمع فرض در کتب فریقین آمده چنانچه سرشته  
 الکلام مخفی نیست و از غبط و غضب شمع و فتنه شدن این لفظ هم بجای خود است  
 است پس اقرار بر فرض و اقرار به بطلان شمع خواهد بود درین قرار شهید مع محاب  
 شرم بگشته جانیکه بدفع طعن صاحب نواقض که رخصه سجود و ملاطین بد  
 حکم کرده اند گفته مع انا قدرنا صاحب النواقض حرج نه فی دیار الزمر  
 خوانین قریب باش اسجد اولادنی محل عابد و پسر شوشیر در زحمه صاب  
 صفیه این عبارت نوشته با آنکه دیده ام صاحب نواقض در دیار روا  
 له خوانین قریب باش اسجد بود و ادنی محل را عابد استی بلفظ و اگر ایون  
 هم نفس را در انجا دخل دهند قدرت ندارند که خود را مسح و تفریح

در رساله اولی و حدیث تفسیر امام حسن عسکری و او مانند زبیر که معانی  
 بارش نروزشک این قسم تا ویلات را بمسوزد و چنان که بارش بسیار  
 مؤمنان آمده و زد کمالا نفعی علی التبعین و الحمد لله رب العالمین

### مرثه باخیر

بدانکه اصل این رساله بطبعه در خط مصنف مد ظله العالی گذشته و بحرف  
 نورالدین نسبت بقول دیگر زیاد تر شامل گشته اگر چه بعضی از مکاتیب  
 هر یک بنفست پیوسته تفصیل این احوال آنکه هر گاه مجتهد شیعه استعانه  
 کتابت نسخ این کلام پیش حاکم کوفه یعنی لکنه مقتضای مثل مشهور که عادت  
 حاصل است که چون دلیل از خصم فروماند سلسله خصومت بجنبانند بر  
 پس با کثر رجعات مصنف بطرف کابور حیرت فرمودند و اول حبس بر  
 همراه برداشته خند و قه این مکاتیب بود باز مسودات خویش را در  
 نهادند و شبها شب سفر کردند به گاه در شهر مذکور رونق افروزدند بجا  
 خالصا حجت نهاده نگردد مذمت با وجودیکه از دانیات شان توان گفت  
 در بیان آورد و هر چند حضرت مصنف در صحبت منجوستند لیکن در واد  
 قدم نمی نهادند باز روزی مشایخ را علیه را لکنه مضطر گردانیدند که در کتاب  
 فریقین با کثر رجعت پس از آن زمان حاجی اصحاب مذکور به مجلس سخن درین امور  
 سیرت افتد دلیل و بهوت معینه مذکور بی احلی رسیده در مقابل نشسته

و هوش و حواس یکسر باخته و عقل و فطرت را بر طاق گذشته تا فوت  
 تجربه و غلطی رسید لیکن جناب ممدوح گاهی مذکره مکاتب بر زبان می آورد  
 که بمبادیان مزبور مهر سکوت بر لب گذارند بالاخر جماعتی از احباب دست  
 بدامن آید بختند و اصرار را در باره تالیف این ساله بالمحاج آینه خند خنجر  
 بدست و دستی پس ناگزیر آنجناب پیشتر بخلوت نشستند و صد و پنجم  
 مکاتب گشادند اثری از این بدنیاد آتوق در کرداب تجربه و مزید غموم  
 و شدت هموم افتادند که تقریرش در دفتر تخریج و مبینان بیان نشود و از این بد  
 تا تجربه و زمین پس و تلاش و بیخ و تعب پیش بود چون سرخی بهم نرسید  
 نشانی پیدا نشد حضرت محبت المضطربن جوع کردند و زار را گرفتند که خدا  
 وند این مکاتب را آنجناب عزیز میباشتم و در نوقت که اظهارش ناگزیر شد  
 و مردم بدیش مشتاق گردیده اند همه کم گشته پس بحال خلوص رضی  
 مساکین منقذ کردند و در قصر و زار بودند که ناگاه بدل آمد که اهل و عیال  
 را با طلبید پس و از بهام گشادند و حقیقت حال پرسید بعضی گفتند  
 که فلان وزیر طفلی را دیدیم که دقیری بدست داشت و باری میگردد و دیگر  
 اطفال دیگر را نشان دادند و از سر گوشه آنچه بدست می آمد می آوردند و نگاه  
 این مقدار جمع شد پس حضرت مولف بزودی برخاستند و نذر را و فائز  
 بشکر عنایت ایزدی پرداختند و در تجربه و زار این ساله را تصنیف ساختند

ووجه سنخ سیاحت باوصف آنهمه حساب در باره مکاتب این بود که در هر  
 فصل صند و قچه مستور خراب شد پس همه خطوط بیرون آورد و بجای نهاده و  
 را با هم کرد و اندواید از مدت کثیر وقتی این صند و قچه آورد که تصنیف  
 مشغول بودند پس اهل محال فرمودند که همه دفاتر و مکاتب که خواست  
 صند و قچه باید نهاد و فصل باید زد از مردم دهولی بوقوع آمد تاکنون چند  
 طفلان افتاد و تلف شد الغرض حق تعالی دستگیری فرمود که این له مرتب کرد  
 و چون خیال بود که شاید قطعه دیگری است آید اشارت درین سال نمود و روزگار  
 کتابی ستعار گرفتند و مطلوب را بوق کردانی بختند تا که خطی از خطوط نورالدین  
 اکبر آباد پیدا شد چنانچه درین سال به دستش بعضی از سابقین و سفیدین این سال  
 میخواندند کمال مبالغه عرض کرد و ندانم از انضمام کردانید و نایب را هم بر شمرند انفراد  
 شرح محلی از الفاظ ربانی حضرت مصنف می شنیدند بر جاشیده می نوشتند بعضی  
 ناقلین در اصل سال داخل کردند وقت طبع هر چه اصل بود مطلع نظر گشته و اوراق  
 اثر از نظر عالی گذشته قیمت حال مکاتب تصنیف این سال که تحقیق و تفتیح  
 و در آخر ماه ذی الحجه سال که هزار و دویست و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت  
 رسید جهان بکتاب العزیز عمایصفون سلام  
 المرسلین و احمد که ب العالمین





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة على محمد وآله وصحبه الطيبين الطاهرين  
 اما بعد فيكون كبري نام سيد علي تجاوزه زنده جهان در فقه كنه كتاب مستحق الكلام رابع  
 تهذيب و ترتيب و خلاصه و المتبعين المستكين جليل المراتب فيع الشان سبحان علي جان  
 رافتم و عطفتم اندك اندك بغير تمام سال ششم برين جبراسيكدر شخصه رالدين نامي باطن  
 كرد و بعد چنين معلوم شد كه كتب فقهي في الحكمه استقراء تصحيح دارد و مباحث فقهيه  
 او را شيفه حاصل است پس اكثر تر و فقير تر و دين و به تفاد سما في جوابات شكوك او با هم  
 الهامه قراني احاديث رسول باني صلي الله عليه وسلم بطريق تعاشير اهل حق مربوط است  
 و به تائيد و تزيين و حقيقه بنياد انصاف را مي كند شعول و كتاب كور و كور و  
 احقر الناس مطالعه بفرمود و در محبت انچه از بخش بگفت با ذكر دشنايست ناپسند او را